Rahe Tudeh
راه توده
پیک هفته ضمیمه این شماره
دوره دوم «۱۰۷» خرداد ماه ۱۳۸۰

دادنامه همسر احسان طبری
خطاب به آیت‌الله منتظری

فاجعه اینست!
ناوگان هوائی رفسنجانی

"گفتگو" در شکنجه‌گاه

اطلاعیه "راه توده": انتخاب دوباره محمد خاتمی

پشت پرده شعارها چه می‌گذرد؟ (ص ۲۱)
جنبش اصلاحات در ونزوئلا و سوریه (ص ۱۰)
نرمش و سازش در جنبش‌های انقلابی (ص ۲۹)
"اقتدار" در زندان! (ص ۱۵)
سلاطین نفت و گاز در ج.ا (ص ۸)
پیوند نان و آزادی پل پیروزی است! (ص ۱۳)

جبهه متحد ضد اصلاحات، یکپارچه علیه خاتمی و جمهوریت وارد عمل شده!

جمهوریت بله جمهوری نظامی نه!

در طول حیات ۲۲ ساله جمهوری اسلامی، هرگز طرفداران ***جمهوریت*** و مدافعان ***حکومت***، در یک نبرد تنگاتنگ ***«که برکه»*** اینگونه آشکار و بی‌پرده در برابر هم صف نکشیده و مردم بر سر دو راهی انتخاب آن قرار نگرفته بودند! این انتخاب، همان ***انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری*** در ۱۸ خرداد است. انتخاباتی که زیر فشار سنگین مخالفان حکومتی انقلاب ۵۷، خائنین به آرمان‌های انقلاب ۵۷، توابین حاکمی که سخن و عمل امروز آنها با سخن و عمل آنها در سال‌های پیش و سال‌های اول پیروزی انقلاب ۵۷ از زمین تا آسمان با هم تفاوت دارد برگزاری می‌شود.

طرفداران ***نظام سلطنتی*** نیز بی‌پرده و آشکار از خارج کشور به کمک طرفداران ***حکومت مطلقه*** در جمهوری اسلامی برخاسته و در همنوائی کامل با ***مافیای اقتصادی-سیاسی*** جمهوری اسلامی آتش پهلوئی تحریم و خانه نشینی مردم را از طریق برخی رادیوهای فارسی زبان به روی جنبش مردم گشوده‌اند. آنها که می‌خواهند از دل این انتخابات و برقراری حکومت مطلقه، جمهوریت را لغو و نظام سلطنتی را در ایران احیاء کنند، عملا دست در دست سرمایه‌داری سلطنت طلب خارج کشور گذاشته‌اند. یگانه اختلاف آنها با یکدیگر بر سر بازگشت سلطنت پهلوی و یا سلطنت روحانیت طرفدار سرکوب مردم و مدافع زمینداری بزرگ و سرمایه‌داری غارتگر است، والا بر سر نوع نظام و ضرورت پایان بخشیدن به انقلاب ۵۷، سرکوب و منحرف ساختن جنبش کنونی، خارج ساختن مردم از صحنه سیاسی کشور و برقراری ***«حکومت مقتدر»*** با هم اختلافی ندارند!

در این میان، حضور یک ***ژنرال سپاه‌پاسداران*** در صحنه انتخاباتی، یاد آور تشکیل دولت سردار سپه (رضا خان بعدی)، سرلشگر زاهدی (عامل و نخست وزیرکودتای ۲۸ مرداد) و ارتشبد ازهاری (ناجی شکست خورده سلطنت محمدرضا پهلوی در جریان انقلاب ۵۷) شده و پل‌های امید و پیوند بین طرفداران حکومت و سلطنت را استوارتر کرده‌است!

"***رهبر***" و طراحان توطئه به ریاست جمهوری رساندن یک ژنرال سپاه پاسداران و بیرون کشیدن حاکمیت خویش از زیر بار سنگین جنبش مردم و انتخاب دوباره محمدخاتمی، به متحدان خویش وعده اشراف بر امور و اطمینان از آینده و نتیجه این بازی را داده‌اند؛ اما علیرغم همه اطمینان خاطرها، حتی در میان پاره‌ای روحانیون حکومتی نیز نگرانی‌ها نسبت به سرانجام کار رو به تشدید است! بویژه آنکه گفته می‌شود، ***سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و مافیای مالی جمهوری اسلامی*** پشت این بازی سنگر گرفته و آگاه از سقوط رو به تشدید اعتبار روحانیون حکومتی در میان مردم، به حکومت نظامی‌ها، برای حفظ قدرت، برچیدن جمهوریت و اعلام " حکومت نظامی" امید بسته است!

اگر هیچ حادثه‌ای برای جلوگیری از انتخابات ۱۸ خرداد بوجود نیآورند، ارتباط مردم را در یک طرح کودتائی با هم قطع نکنند و خطر این توطئه نیز بدقت برای مردم تشریح شود، از دل انتخابات ۱۸ خرداد ***شکست قاطع طرفداران حکومت*** و ***پیروزی طرفداران جمهوریت*** بیرون خواهد آمد.

توطئه اینست:

تبدیل «جمهوریت» به «حکومت نظامی»!

توطئه علیه آراء مردم اینگونه پیش برده می‌شود!

جناح راست و مخالف اصلاحات، برخلاف چند انتخابات گذشته، این بار محاسبه شده وارد صحنه شده‌است. حضور ۹ کاندیدای وابسته به این جناح در انتخابات، در عین حال که از توطئه پراکنده ساختن آراء محمدخاتمی و کاهش آن خبر می‌دهد، در عین حال از اختلاف در درون این جناح هم خبر می‌دهد. آنها با یقین به شکست در انتخابات، فعلا با پیش انداختن ۹ کاندیدا سعی کرده‌اند انتخابات را به دور دوم بکشانند تا در آن صورت و با تبلیغ وسیع روی کاسته شدن آرای خاتمی در مرحله اول انتخابات، بر سر یکی از ۹ کاندیدای خود که بیشتر از بقیه رای آورده توافق کرده و برای به پیروزی رساندن او همه جانبه و متحد وارد میدان شوند.

موتلفه اسلامی و بازاری‌ها روی «**جاسبی**» حساب باز کرده‌اند که عضو شورای مرکزی موتلفه و در واقع کاندیدای اختصاصی این جمعیت است. پول بی‌حسابی را در اختیار ستاد انتخاباتی او قرار داده‌اند. برای فریب جوان‌ها وعده برداشتن کنکور را داده و اینکه ۵۰ درصد در شهریه دانشگاه آزاد تخفیف خواهد داد! از کیسه خلیفه کمیته امداد این بخشش را وعده داده‌است! هنوز هیچ روزنامه‌ای از او سئوال نکرده‌است که اگر طرفدار ۵۰ درصد تخفیف شهریه بوده‌ای، چرا تاحالا چنین نکرده‌ای؟ فشار موتلفه اسلامی برای پخش مصاحبه زیر شکنجه **علی‌افشاری**، از رهبران دفتر تحکیم وحدت از تلویزیون، که با واکنش منفی عمومی روبرو شد، با هدف شکستن اعتبار دفتر تحکیم وحدت و اعتبار بخشیدن به تشکل‌های دانشجوئی وابسته به بسیج و موتلفه اسلامی صورت گرفت!

کاندیدای منتقد!

احمد توکلی، که روحانیت مبارز و تشکل "رسالت" روی او سرمایه‌گذاری کرده‌اند، تاکنون با شرکت در مصاحبه‌های متعدد چهره یک اقتصاددان منتقد دولت را به خود گرفته‌است. همان چهره‌ای که در رقابت با هاشمی رفسنجانی به خود گرفته بود! او از دانشگاه ناتکینکهام انگلستان دکترای اقتصاد گرفته است و در آخرین دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بعنوان رقیب او شرکت

کرده بود و توانست بیش از ۳ میلیون رای از استان‌های مختلف کشور بدست بیآورد. او، این‌بار هم در هیات به اصطلاح مستقل در رقابت با محمدخاتمی شرکت کرده و حملات خود را با توجه به نفرت مردم از هزار فامیل روحانی در جمهوری اسلامی، متوجه آقازاده‌های اقتصادی کرده‌است، که از خانواده هزار فامیل روحانی‌اند. در مطبوعات جناح راست تاکنون کسی از قول او مطلبی را در مخالفت با حکومت آقازاده‌ها نخوانده بود. حکومت آقازاده‌ها را برای نخستین علی‌ربیعی، معاون پیشین وزارت اطلاعات و امنیت که صاحب امتیاز روزنامه کار و کارگر و مشاور امنیتی محمد خاتمی است، در مطبوعات داخل کشور مطرح کرد و بسرعت از سوی مردم با استقبال روبرو شد. بنظر می‌رسد که احمد توکلی با آگاهی از همین استقبال عمومی و برای گرفتن این سوژه از دست جبهه مشارکت ایران اسلامی و حزب اسلامی کار، با این شعار وارد میدان شده تا اصلاح طلبان را خلع سلاح کند!

کاندیدای مستقیم حجتیه!

برای نخستین بار در جمهوری اسلامی و بی اعتناء به هر نوع افشاگری، انجمن حجتیه و شبکه فراماسونری جدید نیز کاندیدای خود را برای انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری به میدان فرستاده‌است. کاندیدای آنها سید محمودکاشانی، پسر آیت‌الله کاشانی و یار شانه به شانه دکتر حسن آیت و مظفر بقائی است. آنها می‌کوشند تا از این طریق، هم قدرت سازمانی و میزان آراء خود را برآورد کنند و هم به حضور سیاسی خود جنبه رسمی و علنی ببخشند. این محاسبه‌ایست که آنها خواهند کوشید از طریق آن حساب‌های سیاسی خود در انگلستان را روشن کنند و هم در هر نوع ائتلاف حکومتی شرکت علنی و مستقیم داشته باشند!

جناح متزلزل کارگزاران

در میان کارگزاران سازندگی، یک جناح خود را از زیر بار حمایت از خاتمی بیرون کشیده و «هاشمی طباء» را به صحنه فرستاده است. این بخش از کارگزاران به طمع جلب آراء ورزشکاران و طرفداران فوتبال هاشمی طباء را وارد میدان کرده‌است. آنها بزودی "علی‌پروین"، فوتبالیست معروف و مربی تیم پرطرفدار پیروزی را برای تبلیغ به سود هاشمی طباء وارد میدان خواهند کرد. تیم پیروزی در مسابقات بزرگی که درتهران برگزار می‌شود نزدیک به ۸۰ هزار تماشاچی طرفدار دارد و این جناح کارگزاران روی این نیرو، خانواده‌آنها و تلاش تبلیغاتی آنها به سود هاشمی طباء و با حرف شنوی از علی پروین حساب کرده‌است!

تشکل‌های همسو

تشکل‌های متحد (همسو) با موتلفه اسلامی و جامعه روحانیت نیز «حسن غفوری فرد» را به میدان فرستاده‌اند. او که یکی از پیشکارهای آیت‌الله واعظ طبسی در خراسان بوده، علاوه بر تلاش جامعه مهندسین برای تبلیغات انتخاباتی به سود خویش، روی حمایت واعظ طبسی و آراء خراسان نیز حساب باز کرده‌است! او تا چند ماه پیش دبیرکل جامعه مهندسین، از تشکل‌های همسو بود و در کنگره اخیر این جمعیت، که در واقع یک حزب سیاسی است، جای خود را به مهندس باهنر، نایب رئیس مجلس پنجم و رئیس ستاد انتخاباتی علی‌اکبر ناطق نوری در انتخابات

دوره هفتم ریاست جمهوری داد. انتخاباتی که به شکست سنگین ناطق نوری ختم شد!

پزشکان

«شهاب‌الدین صدر» نیز برای کسب آراء پزشکان، کارکنان بیمارستان‌ها و خانواده‌های وابسته به آنها به میدان آمده‌است.

آراء کارکنان شهرداری‌ها و شوراها

«سید منصور رضوی» را، که یگانه عضو شورای شهرتهران از جناح راست است، برای کسب آراء کارکنان شهرداری‌ها و شوراهای شهرها به صحنه آورده‌اند. پشتوانه تبلیغاتی او، حضور در کابینه میرحسین موسوی است. او در انتخابات شوراهای شهر تهران توانست با تبلیغ روی همین حضور از مردم تهران رای گرفته و عضو علی‌البدل شورای شهر تهران شود. بعداز زندانی شدن عبدالله نوری، ترور حجاریان و یک سلسله فعل و انفعالات دیگر در شورای شهر تهران، او به تنها عضو جناح راست در شورای شهر تهران تبدیل شد.

جمهوری نظامی!

حساب فرمانده سابق نیروی دریائی و وزیر دفاع کابینه خاتمی «علی‌شمخانی» از حساب همه آنها که در بالا نام و ماموریتشان توضیح داده شد جداست! او کاندیدای تام و تمام "رهبر" است. رهبر در انتخابات دوره هفتم، در حمایت علنی و رسمی از ناطق نوری، بعنوان کاندیدای موتلفه اسلامی و جامعه روحانیت اجتناب ورزید و به حمایت تلویحی او، بعنوان کاندیدای اصلح کفایت کرد. این احتیاط به سود او تمام شد، زیرا حمایت آشکار او از ناطق نوری در سرانجام او هیچ تاثیر مثبتی نمی‌توانست داشته باشد و در آن صورت مردم با رای ندادن به ناطق نوری، عملا به رهبر رای نداده بودند و به این ترتیب "رهبر" به رای عمومی گذاشته شده و شکست خورده بود!

پس از انتخابات و اعلام شکست ناطق نوری، شدیدترین انتقادها، از سوی حامیان ناطق نوری متوجه رهبر شد. آنها اعتقاد داشتند که در صورت اعلام اصلح بودن ناطق نوری از سوی رهبر، دیگر نیازی به رای‌گیری نبود و خاتمی باید به سود ناطق کنار می‌رفت و رئیس جمهوری با ۲۰ میلیون رای روی دستشان نمی‌ماند!

این بار و بر سر رد صلاحیت خاتمی در شورای نگهبان و جلوگیری از تکرار انتخاب او توسط مردم، توافق و تعهدی بین رهبر و مخالفان اصلاحات صورت گرفت. به موجب این توافق قرار شد خاتمی رد صلاحیت نشود، اما همه با هم علیه رای او وارد عمل شوند و همان نتیجه‌ای بدست بیآید که شورای نگهبان با رد صلاحیت خاتمی در پی آن بود. بیم از عکس‌العمل سپاه پاسداران و بسیج از یک طرف و ضرورت شرکت دادن آنها در قوه مجریه و جلوگیری از ریخته شدن آراء آنها به سود خاتمی در صندوق‌ها به "رهبر" سپرده شد!

تعلل‌هائی که دیگر نباید تکرار شود!

نامزدی «علی شمخانی» برای انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم، از دل این توافق بیرون آمد. توافقی که اکنون روز به روز مخالفت با آن از سوی برخی فرماندهان نظامی و روحانیون حوزه‌های دینی آشکارتر و بیشتر می‌شود و این خود به معضل جدیدی تبدیل شده و در برابر کسانی که جنبش مردم و آراءمردم را یک بحران می‌دانند و می‌خواهند با بحران مقابله کنند قرار گرفته‌است.

پست وزارت دفاع در کابینه‌های رفسنجانی و خاتمی، از جمله پست‌هائی است که وزیر آن با توافق رهبر باید معرفی شود. امری که در باره وزیر امور خارجه و وزیر اطلاعات و امنیت اجباری است! بعد از رفتن فیروزآبادی با حکم رهبر بر سر بنیاد مستضعفان، علی شمخانی از فرماندهی نیروی دریائی و بعنوان یکی از مریدان رهبر برای وزارت دفاع معرفی شد. پیش از آن، خاتمی سرلشکر «صیاد شیرازی» را برای این پست در نظر گرفته بود؛ بویژه از زمانی که او در رای گیری‌های شورای امنیت ملی به چهره‌ای موافق اصلاحات و خاتمی تبدیل شده بود. با ترور صیاد شیرازی، وزارت علی‌شمخانی قطعی شد. اکنون حضور او در کارزار انتخابات ریاست جمهوری به این بهانه برای دیگر فرماندهان سپاه توجیه شده‌است که وی سابقه فعالیت کشوری دارد. یعنی در کابینه بوده و به امور قوه مجریه وارد است.

سوابق علی‌شمخانی

رابطه شمخانی و رهبر به سال‌های قبل از پیروزی انقلاب باز می‌گردد. به آن دورانی که علی شمخانی، بعنوان جوانی آبادانی و از شجره شیخ خزعل، در دوران تبعید علی‌خامنه‌ای به ایرانشهر مخفیانه به دیدار او رفت. این پیوند بعدها به آنجا ختم شد که بعد از انقلاب شمخانی را نماینده علی‌خامنه‌ای در شورای فرماندهی سپاه می‌شناختند و بعد هم وزیر دفاع در کابینه خاتمی شد. نقشی که تا این زمان بیشتر در پشت درهای بسته اهمیت داشت تا در برابر انظار عمومی!

از جمله تعلل‌های محمدخاتمی، در میان نگذاشتن این مناسبات در قوه مجریه با مردم و تمکین به خواست‌های رهبر برای تعیین وزرای کلیدی بوده‌است. مناسباتی که نه تنها پیوسته نقش ترمزکننده در برنامه‌های دولت داشته، بلکه اکنون از دل کابینه، چهره‌ای را بعنوان رقیب در برابر وی قرار داده‌است! همان نقشی که موجب استعفای مهاجرانی از پست وزارت ارشاد اسلامی شد!

کسانی که در تمام چهار سال گذشته، محمدخاتمی را در مقاطع مختلف مورد خطاب و انتقاد قرار دادند از همین مناسبات حکومتی و فشارهای مرسوم بیت رهبری بر کابینه و قوه مجریه بی اطلاع بوده‌اند. مناسباتی که بیت رهبری با قوه مقننه داشته و دارد و قوه قضائیه نیز عملا خود یکسره در این مناسبات غرق است!

شمخانی در طول ریاست جمهوری رهبر کنونی جمهوری اسلامی، نماینده و بازرس ویژه وی در نظارت بر بازجوئی‌ها و پرونده‌های امنیتی در زندان‌ها بود. او در تمام سال‌های ریاست جمهوری رهبر کنونی، با در اختیار داشتن کارت ویژه اجازه ورود به بندهای محافظت شده و سلول‌های مخفی در زندان‌های توحید و اوین بود. اجازه‌ای که حتی سربازجوهای مهم زندان‌ها در دهه ۶۰ (از جمله علی‌فلاحیان، که بعدها وزیر اطلاعات و امنیت شد) نداشتند!

در جریان شکنجه رهبران حزب توده‌ایران، برای گرفتن اعتراف دروغ به «کودتا» (مراجعه کنید به نامه ۱۴ صفحه‌ای کیانوری به علی‌خامنه‌ای در سایت راه‌توده و یا شماره ۹۱ راه‌توده)، وقتی کیانوری در زیر شکنجه حاضر به این اعتراف دروغ نشد، در یکی از ۱۸ شبی که وی را دست بند قپانی می‌زدند تا بگوید حزب توده‌ایران قصد کودتا داشته، علی

شمخانی به نمایندگی از ریاست جمهوری وقت (رهبر کنونی جمهوری اسلامی) وارد اتاق شکنجه شد و پرسید: چرا اعتراف نمی‌کنید که قصد کودتا داشتید؟

کیانوری، که شمخانی را پیش از دستگیری می‌شناخت و با چهره‌اش آشنا بود می‌گوید: من زیر بار این دروغ نخواهم رفت!

شمخانی با زدن یک سیلی به صورت کیانوری می‌گوید: راست است!

او آمده بود تا خبر صحت کودتا را برای ریاست جمهوری ببرد و به همین دلیل، بی‌اعتناء به انکار کیانوری، او خبر کودتا را برای ریاست جمهوری برد تا به مقامات دیگر اطلاع بدهد!

«پوتین» جمهوری اسلامی!

بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، شمخانی از سپاه به دولت منتقل شد تا در کنار خاتمی و کابینه او نقش چشم و گوش رهبر را بازی کند. بسیاری از فرماندهان سپاه بر این تصور بودند که او در مقام وزیر دفاع، معاونان وزارتخانه خود را از میان فرماندهان ارتش انتخاب خواهد کرد، اما او به توصیه رهبر، همه معاونان خود را از سپاه انتخاب کرد. کوشش او برای جلب حمایت سپاه برای چنین روزهائی بود. روزهائی که او بعنوان «پوتین» جمهوری اسلامی به صحنه آمده است!

این نکته‌ایست که اسدالله بادامچیان نیز به قلم خود در نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی نوشت. عضو رهبری موتلفه و دبیر اجرائی این جمعیت نوشت: «برای از دست نرفتن کشور، به یک «پوتین» نیاز داریم!»

روزنامه انتخاب، که هدایت کنندگان آن طرفدار «***خط اعتدال در توسعه***»اند و به توصیه برژینسکی می‌خواهند عمل کنند و اکنون در برابر خواست جورج بوش برای تشکیل یک «***دولت مقتدر***» در جمهوری اسلامی قرار گرفته و بیمناک شده‌اند در تاریخ ۲۷ اردیبهشت نوشت: «دلیل آمدن شمخانی جمع آوری رای نظامیان و همین طور ساکنان مناطق جنوبی کشور است»

حکومت مقتدر و اقتدار ملی!

طرح تئوری «***اقتدار ملی***» توسط رهبر، برای طرفداران اعتدال هم جای تردید باقی نگذاشته‌است که شمخانی برای تحقق خواست جورج بوش و تحقق تئوری "***اقتدار ملی***" به صحنه آمده‌است و این بار کاندیدای بیت رهبری مستقیما وارد میدان شده‌است!

هفته‌نامه «***پیام‌نو***» که اخیرا در چارچوب نشریات دوم خردادی منتشر می‌شود، به صراحت تمام نوشت: «شمخانی که یک نظامی است، بخوبی می‌داند که حضورش در عرصه سیاست با این یونیفورم سپید و سردوشی‌های طلائی، در حوزه‌های خبر پایتخت چه مقدار تاثیر خواهد داشت. داشتن روحیه‌های خاص در مردم شهرستان‌ها که خواهان کسی هستند که با اقتدار افسار کشور را بدست‌گیرد و این لباس نظامی برایشان معنائی مهم خواهد داشت!» (پیام نو شماره ۵– ۳۰ اردیبهشت ۸۰)

این روزها آن تعداد از فرماندهانی که پای صفحه تلویزیون نشسته و ژنرال «***ارشاد***» وطنی و یا «***پوتین***» روسی را در سیمای علی لاریجانی می‌بینند، چه احساسی دارند؟ رضایت خاطر و یا حسادت؟ پاسخ این سئوالات را آینده خواهد داد! سرانجام انقلابی عظیم و مردمی، پس از ۲۲ سال به حکومتی نظامی ختم خواهد شد؟ آن فرماندهان سپاه که در تمام چهار سال گذشته مشوق یورش به مطبوعات و دستگیری اصلاح طلبان بودند و فرمانده کل سپاه پاسداران که از همان ابتدای پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری وعده زدن گردن و بریدن زبان‌ها را داده بود، امروز که با یورش به ملی–مذهبی‌ها و بسته شدن بسیاری از مطبوعات تبسم خاطر بر لب دارند، اینک ناظر بی عکس‌العمل افتادن میوه رسیده به دامان "رهبر" و "علی شمخانی" باقی خواهند ماند؟ دور رقابت‌ها بین روحانیون حکومتی، وارد دور جدید رقابت بین فرماندهان سپاه برای در اختیار گرفتن قوه مجریه نخواهد شد؟ روحانیون حوزه‌های علمیه تن به سپرده شدن اختیار خود بدست نظامی‌ها خواهند داد؟ هیچیک از آنها نسبت به سرانجام آنچه که در بیت رهبری می‌گذرد و به ساحل رسیدن کشتی که رهبر سکان آن را در اختیار گرفته دچار تردید نخواهند شد؟

همین تردیدها و دلهره‌ها موجب شده‌است تا علی‌شمخانی پیش از هر جای دیگری به شهر قم سفر کند و به روحانیون و طلاب قم اطمینان خاطر بدهد. او در اولین سخنرانی انتخاباتی‌اش در شهر قم و در اجتماع طلاب و روحانیون این شهر، ضمن حذف جمهوریت و تاکید بر حکومت گفت: «هر زمان، در هر کجا که نیاز باشد من حضور پیدا خواهم کرد و ضرورتی که مرا به عرصه انتخابات کشانده، علاوه بر پایداری و دفاع و حفظ خط امام(ره) ضرورت احیاء و گسترش یک ***حکومت دینی*** است.» _ کیهان ۳۱ اردیبهشت ۸۰)

حسادت ها و رقابت‌ها!

تردیدها و بحث‌ها در میان فرماندهان سپاه (بویژه بدنه سپاه، بسیج و ارتش) و همچنین حوزه‌های دینی را می‌توان در برخورد احتیاط آمیز دو روزنامه کیهان و رسالت با حضور شمخانی در انتخابات ریاست جمهوری پیگیری کرد. این دو روزنامه، برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، تبلیغ چندانی برای شمخانی نمی‌کنند و میدان را برای روزنامه جمهوری اسلامی خالی گذاشته‌اند که صاحب امتیاز آن "رهبر" است! حتی خبری که چند خط بالاتر از کیهان نقل کردیم، در انتهای یک ستون بی‌اهمیت در صفحه ۲۲ این روزنامه به چاپ رسیده‌است. با آنکه برای علی فلاحیان، حتی شانسی در حد عبدالله جاسبی و علی‌شمخانی نیز وجود ندارد، کیهان و رسالت همچنان چشم امید به وی دارند و روی اعمال نفوذ و قدرت قوه قضائیه و محفل پرقدرت «حقانی» برای هموار کردن راه دشوار علی فلاحیان حساب می‌کنند! فلاحیان به اعتراف خودش کاندیدای محفل حقانی است!

در برخی محافل گفته می‌شود که بزودی حرف‌ها و وعده‌های عجیب و غریب از سوی علی‌شمخانی و با هدف جلب آراء جوان‌ها عنوان خواهد شد. او این حرف‌ها را با استفاده از کارت سفیدی که از رهبر و بیت او، برای آوردن رای گرفته مطرح خواهد کرد. از جمله در باره مسائل مربوط به *روابط دختر و پسر، آزادی ماهواره و !*

بودجه تبلیغاتی شمخانی!

هزینه انتخاباتی شمخانی مستقیما از بیت رهبری تامین می‌شود. این بیت ماهانه ۳ میلیارد تومان بودجه دارد که سهم عمده آن از اضافه قیمت اتومبیل‌های مونتاژ داخلی، بویژه «پراید» – اتومبیل کره‌ای که در سالهای اخیر جایگزین پیکان شده– تامین می‌شود. قیمت صادراتی پراید ۳۲۰۰ دلار، یعنی دو میلیون تومان است، اما در ایران ۴٫۵ میلیون تومان قیمت دارد که ۱٫۵ میلیون آن بابت هر اتومبیل

سهم دفتر رهبری است! ایـن درآمـد سـه میلیـاردی اکنـون در اختیـار دریاداری قرار گرفته که در لباس ناخدائی، می‌خواهد سـکان کشـتی در گل نشسته مخالفان جنبش مردم را در اختیار گرفته و آن را بـه سـاحل برساند!

سهم خارج از کشوری‌ها

در این کارزار دشوار و پرمخاطره‌ای کـه در داخـل کشـور علیـه جنبش مردم و شخص محمدخاتمی سازمان داده شـده تـا بـه هـر قیمـت ممکن رای یکپارچه مردم در هم شکسته شده و بـه حضـور یـک روحـانی منتخب مردم در حاکمیتی که قدرت در آن بصورت انتصـابی تقسـیم شـده خاتمه داده شود، سهمی را هم اپوزیسیون خارج از کشور و بویژه رادیوهـای فارسی زبان برعهده دارند.

برخـی سـازمان‌های سیاسـی مـاوراء چـپ، شـــانه بـــه شـــانه سلطنت‌طلب‌ها انتخابات را تحریم کرده‌اند و بخشی نیز با اما و اگرهائی که بیگانه با اوضاع داخـل کشـور اسـت، شـرکت خـود در انتخابـات را اعـلام داشته‌اند. در میان رادیوهای فارسی زبان نیز، رادیوئی که از امریکـا بمـدت دو ساعت مستقیما برای ایران برنامه پخش می‌کنـد، بـا تمـام نـیرو علیـه شرکت مردم در انتخابات تبلیغ می‌کند. یعنی همان سیاستی کـه مخالفـان اصلاحات و جنبش مردم در داخل کشور دارند و می‌کوشـند در عیـن حـال کـه آراء سـازمانی خـود را (مطـابق شـرحی کـه در بـالا داده شـد) میـان کاندیداهای ۹ گانه خود کسب کنند، مردم بی‌سازمان و پراکنـده را، کـه در صورت رفتن پای صندوق‌ها به خاتمی رای خواهند داد خانـه نشـین کننـد! سیاست تحریم، که همان خانه نشین کردن مردم اسـت، طـی بیانیـه‌هائی بنام گروه مهندس طبرزدی و یا بنام یک تشکل دانشجوئی وابسـته بـه او، در خارج کشور منتشر و از سوی این رادیو مرتب پخـش و تبلیـغ می‌شـود! مخالفان جنبش که می‌کوشند دفتر تحکیم وحدت را فلـج کننـد تـا نتوانـد جنبش دانشجوئی را برای فراخواندن جوانان به صحنـه و رای بـه خـاتمی دعوت کند، با خرسندی تمام از اطلاعیه‌هائی که توسط گـروه طـبرزدی و برای تحریم انتخابات صادر می‌شـود اسـتقبال می‌کنـد و از رادیـو صـدای ایران(معروف به رادیو قائم مقامی)که از امریکا برنامه بـرای ایـران پخـش می‌کند کمال بهره را می‌برد! به ایـن ترتیـب، دو دسـت راسـت (سـلطنت طلب‌ها و جبهه مخالفان جنبش در داخل کشور) همدیگر را فشرده‌اند!

اخبار انتخاباتی
جبهه متحد ضد اصلاحات!

یـورش پوسـترها– تبلیغـات انتخابـات هشـتمین دوره ریاسـت جمهوری با یورش میلیون‌ها پوستر «عبدالله جاسبی»، رئیس دانشـگاه آزاد و عضو شورای رهبری جمعیت موتلفه اسلامی بـه خیابان‌هـا شـروع شـد! شعارهای انتخاباتی عبدالله جاسبی روی پرچم سه رنگ ایران چاپ شـده و عکس وی روی قسمت قرمز پرچم! روی تابلوهای انتخاباتی وی این جمله نیز به انگلیسی نوشته شده‌است : «دانش قدرت اسـت!». بـه ایـن ترتیـب، موتلفه اسلامی که پرچمدار مبارزه با ملی‌گرائی و غرب ستیزی است، برای فریب دانشجویان شعارش را به زبان انگلیسی نوشته و عکس عضو شورای مرکزی خودش را روی پرچم سه رنگ چاپ کرده‌است. در اشاره به همیـن ترفند، در دانشگاه‌ها، دانشجویان عضو بسیج و عضو انجمن‌هـای اسـلامی وابسته به جناح مخالف اصلاحات زیر فشار این جمله کـه روی در و دیـوار نوشته شده قرار گرفته‌اند: «کـاندیدای موتلفـه بـه زبـان مـادری‌اش شـعار داده!»

قرعه کشی– سیمای جمهوری اسلامی به بهانه قرعه کشی نام‌ها، برنامه تبلیغاتی محمدخـاتمی را بـه آخریـن سـاعات شـب منتقـل کـرد و احمدتوکلی و سردار سپاه پاسداران "شمخانی" را در راس نامزدها قرار داد و بیشترین وقت تبلیغاتی را برای آنها تنظیم کرد.

خاتمی و سیمای لاریجانی– پیـش از بـاصطلاح قرعـه کشـی برای حضور نامزدهای انتخاباتی در تلویزیون، سـیمای جمـهوری اسـلامی برای شرکت در مصاحبه مربوط به انتخابات از محمدخاتمی نیز دعوت کرد، که وی این مصاحبه را نپذیرفت و گفت کـه اساسـا بـا تلویزیـون صحبـت نمی‌کند. علی‌لاریجانی به دست و پا افتاد و از بالا (!) و به ایـن بهانـه کـه مردم تصور خواهند کرد شما تبلیغات انتخابات را تحریم کرده‌ایـد و چنیـن استنباطی در خارج از ایران به ضرر کشور است، از خاتمی خواسته شـد کـه در مصاحبه شرکت کند. او مصاحبه را پذیرفت، اما نه با حضور در ساختمان تلویزیون. به همین دلیل تلویزیون دکور و فیلمبردار به دفـتر محمدخـاتمی فرستاد!

ضرورت بیداری– از دیروز پلاکاردهای انتخاباتی حزب اسـلامی کار و خانه کارگر نیز با شعار «بیداری را پاس بداریم» وارد خیابان‌هـا شـد. این شعار جهت گیری صریح ندارد، اما مردم از آن مفهوم ضرورت بیـداری در برابر توطئه شکستن و پراکنده کردن رای مردم را استنباط کرده‌اند!

تدارک سخنرانی خـاتمی– در تـهران تـدارک وسـیعی بـرای برگزاری مراسم سخنرانی خاتمی برای مردم در استادیوم شیرودی (امجدیه سابق) شروع شده‌است. در محلات مختلف جوان‌ها برای این گردهم‌آئـی و دعوت مردم به شرکت در آن بسیج شـده‌اند. ایـن مراسـم قـرار اسـت روز دوشنبه برگزار شود. (راه‌توده تلاش خواهد کرد تا گزارش اختصاصی از این گردهم‌آئی تهیه و در این صفحه ارائه کند!)

احتیاط اجباری– جبهه مشارکت ایران اسلامی، کـه شـدیدا زیـر فشار است تـا تحـرک انتخابـاتی‌اش کنـترل و کم‌تـوان شـود، بـر بـالای ستادهای انتخاباتی خود شعار «۱۸ خرداد- اصلاحات آری» را آویخته‌است.

رئیس جمهور نظامی– علی‌شـمخانی کـه بـا لبـاس تیمسـاری نیروی دریائی در تلویزیون ظاهر شده و می‌خواهد نقش ناجی نظامی کشور بازی کند، در همان نخستین مصاحبه مطبوعاتی‌اش به گونه‌ای زیـر رگبـار پرسش‌ها قرار گرفت که ناچار شد اعتراف کند از بیت رهبری ماموریت دارد و رهبر پشت سرش ایستاده‌است!

در این مصاحبه چنـد تـن از خبرنگـاران بـا صراحـت پرسـیدند: راست است که شما از طرف رهبر مامور شرکت در انتخابات شدید؟

شمخانی کـه نظـامی اسـت و مطـابق قـانون اساسـی و حتـی وصیت‌ها و توصیه‌های آیت‌الله خمینی، نظامی‌ها نباید در امور سیاسـی وارد شوند، با اشاره به اینکـه رهـبر فرمـانده کـل قواسـت و او زیـر دسـت وی

محسوب می‌شود گفت: «من به عنوان یک نظامی وظیفه داشتم از رهبری به عنوان مافوق خود کسب تکلیف کنم و روز جمعه با ایشان صحبت کردم، رهبری نیز در جواب بنده گفتند «همانطور که به دیگر کاندیداها گفته‌ام، من باحضور شما در صحنه انتخابات مخالفتی ندارم.» اما این که من دارای یک ماموریت هستم، این بحث، بحث دیگری است» (نوروز ۲ خرداد۸۰)

شمخانی که کارت سفید دارد تا هر چه می‌خواهد بگوید و هر کجا می‌خواهد برود، برای توجیه مراجع تقلید نسبت به حضور یک نظامی در صحنه انتخاباتی به شهر قم سفر و با برخی علما دیدار کرد. در کنار انواع وعده‌ها و دلائلی که او به علما داد و ارائه کرد، پس از این دیدار در مصاحبه‌ای گفت: «رای مردم خوزستان به نام فرزندشان صادر خواهد شد. همه آرای خوزستان مال من خواهد بود. من به مردمی که از زندگی کنکوری و پر از دغدغه و نگرانی خسته شده‌اند فکر می‌کنم!» او، که خود خوزستانی‌است، به این ترتیب و رسما اعتراف به حضور در انتخابات، برای شکستن رای خاتمی در خوزستان کرد!

نگران کودتاهای نظامی– حضور شمخانی در صحنه انتخابات ریاست جمهوری، حتی به اعتراف خود وی، ابتکار "رهبر" و با اجازه او بوده‌است. در این ابتکار، علاوه بر شکستن رای خاتمی در خوزستان، جلب آرای نیروهای نظامی نیز در نظر بوده‌است، بویژه آنکه نظر سنجی‌های اخیر نشان داده بود ۷۵ درصد بدنه نیروهای نظامی می‌خواهند به خاتمی رای بدهند. این ابتکار رهبر، در شهر قم و در میان علما بیم و هراس از ورود نظامی‌ها به عرصه سیاسی و رقابت فرماندهان سپاه با یکدیگر (کودتا علیه هم و یا کارشکنی در کار یکدیگر) را به همراه آورده‌است. آنها برای "رهبر" پیغام فرستاده بودند که چه تضمینی وجود دارد که کار نظام به کودتاهای نظامی کشیده نشود و با کودتای نظامی‌ها علیه هم، بالاخره روحانیت از صحنه حذف شود؟ این سئوال از «رهبر» و ابتکار او برای پیش کشیدن یک فرمانده سپاه پاسداران و تلاش برای نشاندن او بر مسند ریاست جمهوری وقتی جدی شد، که چند تن از فرماندهان سپاه پاسداران عدم رضایت خود از رئیس جمهور شدن شمخانی را به آنها اطلاع داده و گفته بودند که با همه اعضای شورای فرماندهی سپاه در این مورد مشورت نشده‌است!

سقوط هواپیمای حامل وزیر راه و نمایندگان دوم خردادی مجلس!

ناوگان غارت هوائی خانواده هاشمی!

سقوط هواپیما حامل نمایندگان دوم خردادی مجلس ششم در ارتفاعات شمال کشور،که با مرگ ۳۰ نفر همراه شد موجی از غم و نفرت را در جامعه ایجاد کرد و برای چند روزی فضای انتخابات ریاست جمهوری را تحت تاثیر قرار داد. اگر این هواپیما بدون هرگونه دخالت مخالفان جنبش و تحولات هم سقوط کرده باشد، مردم در کوچه و بازار این رویداد را هم به حساب مافیای اقتصادی– سیاسی گذاشتند.

شناخته شده‌ترین نماینده‌ای که در این حادثه جان باخت "قربانعلی قندهاری"، نماینده گرگان در مجلس ششم و عضو فراکسیون همبستگی در مجلس بود. مردم می‌دانند که او از مقلدین آیت‌الله منتظری بود و از بیان این امر نیز پروائی به خود راه نمی‌داد. حتی گفته می‌شود که ویراستاری کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری را نیز او برعهده داشته و نقش مهمی در راه‌اندازی سایت آیت‌الله منتظری روی شبکه اینترنت داشته است. او در دوران شاه بارها به جرم ارتباط با آیت‌الله منتظری و تقلید از آیت‌الله خمینی به زندان رفت و پس از پیروزی انقلاب نیز از جمله روحانیونی بود که بدنبال پول و مقام نرفت و به آرمان‌های این انقلاب، در حد باورهای سیاسی–مذهبی خود وفادار باقی ماند. پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ که منجر به پیروزی محمدخاتمی شد، او از چهره‌های فعال دوم خردادی بود و در سخت‌ترین روزهای ۴ سال گذشته، زیر فشار جبهه ارتجاع–بازار صحنه را ترک نکرد. به همین دلیل در انتخابات مجلس ششم با رای بالای مردم گرگان به مجلس رفت و رئیس کمیسیون ۵۰ نفره حزب همبستگی شد. حزبی که مشهور به داشتن تمایلات سوسیال دمکراسی اسلامی است. شرکت مردم در عزاداری مربوط به سقوط هواپیما بویژه در استان گلستان– که فضای انتخاباتی را تحت تاثیر خود گرفت و باعث شرکت رهبر در تشییع جنازه قربانیان حادثه شد، فقط در عزای ناشی از حادثه خلاصه نمی‌شد. این نکته را مخالفان اصلاحات که خیال تقسیم رای مردم در انتخابات ۱۸ خرداد و پائین آوردن آراء محمدخاتمی را دارند هم متوجه شدند. مردم در پس این حادثه، که محمدخاتمی آن را «فاجعه بزرگ» خواند، دست‌های غارتگری را دیدند که ثروت کشور و امکانات آن را بدون کمترین دغدغه‌ای از حساب پس دادن به ملت به یغما برده‌اند. روزنامه همبستگی که سخنگوی حزب همبستگی است، در سر مقاله خود تحت عنوان «چه کسی پاسخگوست؟» نوشت: «هواپیماهائی که از چهار سال پس از تولید آن با سقوط‌های پیاپی همراه بوده‌است و تاکنون ۹۰ فروند آن، هر ساله ۳ فروند سقوط کرده‌است براساس کدام نظر کارشناسی در دستور کار اجاره شرکت "فراز قشم" قرار گرفته است، ماهیت شرکت فراز قسم چیست؟» (۳۱ اردیبهشت ۸۰)

همبستگی از بیم توقیف خود به این پرسش پاسخ نداد، اما بسیاری در جمهوری اسلامی می‌دانند که این شرکت متعلق به خانواده رفسنجانی است و ۹۰ فروند هواپیمای یاد شده که همگی از دور خارج بوده‌اند، با دلارهای دولتی خریداری شده‌اند و بدون اینکه کسی جسارت نظارت و پرسش را داشته باشد به ناوگان هواپیمائی خانواده رفسنجانی اضافه شده‌اند. در جمهوری اسلامی حوادث مشابه سقوط هواپیمای نمایندگان مجلس ششم بسیار اتفاق افتاده‌است و بسیاری از نمایندگان مجلس یا ترور شده‌اند، یا در سقوط هواپیما کشته شده‌اند و یا در انفجار حزب جمهوری اسلامی کشته شده‌اند. بنابراین وقتی محمد خاتمی این حادثه را «فاجعه بزرگ» خواند، اشاره او باید به همین فاجعه غارت کشور و پاسخگو نبودن دست‌های آلوده به غارت باشد، که شورای مصلحت نظام، شورای نگهبان، بیت رهبری، بنیادها عظیم مالی، قوه قضائیه، حوزه‌های علمیه، جامعه روحانیت و در کنترل خود دارند و از آنها بعنوان ابزار قدرت حکومتی برای همین پاسخگو نبودن استفاده می‌کنند. **فاجعه اینست!**

عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی تا تحقق شرایط امریکا رد شد!

امریکا می‌خواهد، آقایان گردن می‌گذارند!

امریکا با تقاضای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی مخالفت کرد. این تقاضا، تقریبا یکسال ونیم پیش شده بود، اما یک هفته قبل از فرا رسیدن موعد بررسی از سوی وزیر خارجه به اطلاع مردم رسیده بود. آنهائی که ماموریت به انجام رساندن طرح عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی را بر عهده دارند، تاکنون دلائل مخالفت امریکا با عضویت ایران را رسما به اطلاع مردم نرسانده‌اند و آن را برای چانه‌زنی‌های پشت پرده نگهداشته‌اند! این محافل در حالیکه همه جانبه برای رفع موانعی که امریکا آنها را بعنوان دلائل مخالفت خود مطرح کرده فعالیت می‌کنند، در تبلیغات خود به طور ضمنی عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، که یک پیروزی بزرگ برای امریکا خواهد بود را بعنوان یک سیاست ضد امریکائی تبلیغ می‌کنند!

در نشست بررسی تقاضای عضویت ایران، امریکا و اتحادیه اروپا مشترکا تقاضای ایران در سازمان تجارت جهانی را موکول و مشروط به انجام تغییرات زیر در قوانین کشور کرده‌اند:

۱- رفع همه موانع قانونی، از جمله موانع مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در زمینه فعالیت بخش خصوصی؛
۲- وضع قوانین جدید در تضمین سرمایه و سود سرمایه‌گذاران خارجی؛
۳- وضع قوانین جدید در حمایت از ایجاد بانک‌ها وشرکت‌های نیمه خصوصی؛
۴- وضع قوانین در حمایت از مالکیت فکری؛ (ترجمه کتاب، کشف دارو و تولید بدون اجازه از شرکت‌های مونوپل آن و...)
۵- وضع قوانین مشخص در زمینه تجارت الکترونیکی؛
۶- تغییر قانون کار کشور؛
۷- حذف هر نوع تعرفه مقداری (غیر ارزی) بر واردات که شامل محدودیت ورود گندم، برنج، شکر و دیگر محصولاتی می‌شود که در ایران تولید می‌شود.

تحقق خواست‌های امریکا

این تقاضای جمهوری اسلامی و رد آن از سوی امریکا، همراه با شرایطی که برای تجدید نظر در آن اعلام شده به بخشی از بده بستان‌های سیاسی با امریکا و دسته بندی‌های سیاسی درجمهوری اسلامی تبدیل شده‌است. دسته‌بندی‌هائی که از چهار سال پیش، ابتدا و بدنبال سخنرانی "سایروس ونس"، وزیر خارجه اسبق امریکا در نیویورک و تاکید وی بر ضرورت شکل‌گیری "خط اعتدال در توسعه" در حاکمیت جمهوری اسلامی در مواضع روزنامه "انتخاب" بروز کرد و سپس بدنبال سخنرانی "جورج بوش"، رئیس جمهور جدید امریکا مبنی بر ضرورت شکل‌گیری یک حکومت مقتدر در جمهوری اسلامی، در نطق رهبر و تاکید وی بر "اقتدار ملی" بروز کرد! در پذیرش خواست «سایروس ونس» روزنامه‌ها بسته شدند و زمزمه تشکیل یک مرکز هدایت اصلاحات شروع شد و برای پذیرش و تحقق خواست جورج بوش برای تشکیل «دولت مقتدر» یورش به ملی-مذهبی‌ها سازمان داده شد و سپس یک فرمانده سپاه پاسداران - «شمخانی» برای ریاست جمهوری در نظر گرفته شد!

در حقیقت و علیرغم شعارهای توخالی که از سوی مخالفان اصلاحات و جنبش مردم سر داده می‌شود، آنها هر سازی که امریکا به صدا در آورده با گوش جان شنیده‌اند و آن را فرصتی برای جلب حمایت امریکا یافته‌اند!

از آنجا که مهم‌ترین روابط تجاری و اقتصادی در جمهوری اسلامی بصورت مافیائی صورت می‌گیرد و هرگز بصورت شفاف و صریح، حتی در مجلس شواری اسلامی نیز طرح نمی‌شود تا نمایندگان بدانند، رد پای بده بستان‌های سیاسی را باید در برخی خبرها و گزارش‌های مندرج در مطبوعات داخل کشور جستجو کرد. در ارتباط با عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، ابتدا باید بخاطر آورد که ناطق نوری با اعزام محمدجوادلاریجانی به انگلستان (و از این طریق به امریکا) پیام فرستاده بود که تمام زمینه‌های تحقق این عضویت را در صورت رسیدن به ریاست جمهوری فراهم خواهد کرد! او در انتخابات شکست خورد، اما این خط و اراده از سوی مخالفان جنبش ادامه پیدا کرد و بخش مهمی از فشار به مطبوعات و تلاش برای بستن فضای سیاسی اندکی که باز شده با هدف کشاندن این مناسبات به پشت پرده سیاه سانسور و بی‌خبر نگهداشتن مردم است.

روزنامه همبستگی، که آن را سخنگوی سوسیال دمکراسی اسلامی در جمهوری اسلامی می‌شناسند، در تاریخ ۶ فروردین در گزارشی با عنوان «امریکا مانع اصلی عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی» نوشت: «یک مشاور ارشد سازمان تجارت جهانی گفت که امریکا به عنوان یک مانع اصلی، با عضویت ایران در این سازمان مخالف است. وی در خصوص اقداماتی که باید از سوی ایران برای عضویت در سازمان تجارت جهانی انجام شود گفت: ایران باید از طریق یک روند حمایتی و پشتیبانی و از طریق دوستان مشترک، امریکا را به مذاکره در باره عضویت خود در سازمان تجارت جهانی وادار کند.»

در گزارش همبستگی سپس می‌خوانید: «گری سیک، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور اسبق امریکا، در باره دلائل مخالفت امریکا با عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی چنین گفت: من نمی‌دانم امریکا واقعا مخالف چنین عضویتی هست یا خیر، اما برداشت من آن است که اولا ایران تقاضای رسمی خود را به سازمان تجارت جهانی ارائه کرده است، ولی شرایطی که برای عضویت در این سازمان لازم است را ارائه نکرده‌است! گری سیک با اشاره به مقررات خاص سازمان تجارت جهانی اظهار داشت که هر کشوری باید در ارتباط با سیستم مالیات و تعرفه‌ها مقرراتی را رعایت کند که مشمول عضویت در سازمان تجارت جهانی شود. برای مثال ایران عضو معاهده حفظ حقوق و آثار مادی و معنوی (حق مالکیت فکری) نیست و این خود مانع بزرگی محسوب می‌شود.»

ترجمه ساده این گزارش روزنامه همبستگی که می‌توان آن را نظری همسو با موتلفه اسلامی و ناطق نوری دانست، آنست که ایران با گردن نهادن به شرایط امریکا، می‌تواند آن کشور را به موافقت با پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی وادار کند!

این نوع گزارش‌ها را علاوه بر روزنامه همبستگی، می‌توان در روزنامه‌های جمهوری اسلامی، رسالت، ابرار، جام و کیهان نیز خواند. یعنی روزنامه‌های سخنگوی ضد اصلاحات و بلند گوی جناحی که با **آزادی** مخالف‌اند، ولی چون نمی‌توانند رسما با آزادی‌ها، بعنوان یکی از سه شعار اصلی انقلاب بهمن ۵۷ مخالفت کنند، برای این مخالفت نام مبارزه با **لیبرالیسم** را یافته‌اند!

پشت پرده مذاکرات و معاملات نفتی چه می‌گذرد؟

سیاست‌های نفتی کشور را مردم باید تائید کنند!

الف. آذرنگ

در روزهای پایانی بهمن ماه سال گذشته، همایش «سایه نفت بر پهنه ایران» و میز گرد «قرار دادهای نفتی در بوته نقد» با شرکت گروهی از کارشناسان اقتصادی و نفتی کشور در تهران برگزار شد. در این نشستها عملکرد وزارت نفت در زمینه اعطای قراردادهای بهره برداری از منابع نفت و گاز کشور به شرکت‌های خارجی، بویژه قراردادهای موسوم به بیع متقابل مورد انتقاد شدید کارشناسان دلسوز کشور قرار گرفت.

مسئولان وزارت نفت بجای استفاده از این فرصت جهت روشن کردن اذهان عمومی از طریق بحث شفاف و ارائه توضیحات و مدارک در حمایت از عملکردهای خود، موضع «همین که هست» را در برابر انتقادات وارده در پیش گرفتند.

در واقع، هر شخصیت، نیرو و سازمان سیاسی که اعتقاد به مبارزه با فساد و تبعیض و ارتشاء در جمهوری اسلامی داشته باشد، می‌توانست مبارزه با این بلای استقلال سوز کشور را از همین سر ماهی شروع کند و نه از دمی که در فلان اداره لای تله گیر می‌کند!

در همین شماره راه‌توده می‌خوانید که چنین امری بدلیل آلودگی‌های سیاسی و اقتصادی سردهندگان شعار مبارزه با فساد و تبعیض با این «سر» خود بیش از همه در این مبارزه ناتوانند، نه تنها ناتوانند، بلکه با مبارزان واقعی در این راه نیز سر ستیز و نابودی آنها را دارند. (مراجعه کنید به افشای نقش نژاد حسینیان، نماینده ایران در سازمان ملل، که در عین حال نماینده رهبر در امریکاست و یک سر تمام معاملات بیع متقابل نفت به او وصل است! و به مقاله "اقتدار ملی" در همین شماره راه‌توده)

«حسین کاظم پور اردبیلی»، نماینده ایران در سازمان اوپک و سرپرست امور بین‌المللی وزارت نفت، در میزگرد «قراردادهای نفتی در بوته نقد» و در مصاحبه‌ای با خبرنگار «دوران امروز» نظراتی را مطرح کرد، که با دقت کافی در آنها، نگرانی بجای کارشناسان دلسوز و افکار عمومی جامعه از عملکردهای وزارت نفت و استراتژی حاکم بر آن را تائید می‌کند.

او در پاسخ به انتقادات وارده بر عملکرد وزارت نفت می‌گوید: «وزارت نفت استراتژی دارد و هرکس که مدعی غلط بودن آن است بیاید بحث کند که ما پاسخ بدهیم.» (۱)

البته، ایشان بطور مستقیم اشاره به استراتژی حاکم بر وزارت نفت نکرده، ولی بطور ضمنی و سرپوشیده در توضیح استراتژی انرژی که او از آن دفاع می‌کند می‌افزاید: «اگر بخواهیم از زاویه مشارکت در انرژی بین‌المللی موازنه قدرت ملی را ایجاد کنیم باید رابطه تولید نفت ما با کویت و عربستان و حتی ونزوئلا حفظ شود. همه ارکان کشور به همین خاطر برنامه توسعه ظرفیت انرژی را تصویب کرده‌اند، پس از نظر قانونی ابهام نداریم. حالا برای توسعه تولید نیاز به سرمایه داریم و قانون راه عقد هرگونه قراردادی جز بیع متقابل را بسته است و هر شیوه‌ای که ممکن است بهتر از بیع متقابل باشد از سوی قانون رد شده‌است.

قبل از انقلاب وضعیت صنعت نفت بهتر بود، تولید ما ۶ میلیون بشکه در روز بود و در دانشگاه‌ها برنامه ریزی بهتری برای تدریس داشتند و تکنولوژی امریکائی در دسترس ما بود، اما بعد از انقلاب همه قراردادها را ملغی و همه چیز را مصادره کردیم. بعد هم شرکت‌های خارجی را خلع ید کردیم و در دادگاه لاهه هم خسارت کارمان را پرداختیم.» (۲)

البته عبارت «ایجاد موازنه قدرت ملی از زاویه مشارکت در انرژی بین‌المللی» نامفهوم‌تر از آن است که بتواند استراتژی مورد نظر کاظم پور اردبیلی را توضیح بدهد، ولی به نظر می‌رسد منظور او افزایش ظرفیت تولید انرژی و بدست آوردن سهمی متناسب با سهم کویت، عربستان و ونزوئلا از بازار جهانی انرژی برای ایران باشد. ما هم مانند دیگر نیروهای ملی و میهن دوست با این هدف مشکلی نداریم، مشکل ما با استراتژی است که در جهت تحقق این هدف در پیش گرفته شده‌است.

کاظم پوراردبیلی می‌پذیر که شیوه‌های بهتری از بیع متقابل هم برای جلب سرمایه خارجی و همکاری با شرکت‌های خارجی، در زمینه افزایش ظرفیت تولید انرژی نفت و گاز کشور وجود دارد، ولی او مسامحه در بکار گرفتن این شیوه‌ها را به گردن انقلاب و منبع قانونی مشارکت خارجی‌ها در صنایع نفت کشور، که ۲۵ سال پس از تصویب قانون ملی شدن و در نتیجه انقلاب بهمن ۵۷ در قانون اساسی کشور گنجانده شده می‌اندازد!

کاظم‌پور اردبیلی و جناحی که او سخنگوی آن در وزارت نفت است، به وضوح در استدلال‌ها و توضیحات خود می‌گوید: ما هم می‌دانیم که قراردادهای بیع متقابل بهترین شیوه تامین منافع ملی نیست، ولی اگر قراردادهای بهتری می‌خواهید و از ما انتظار دارید که بهتر کار کنیم بروید قانون اساسی را تغییر داده و منع قانونی مشارکت خارجی‌ها در صنایع نفت و گاز را از میان بردارید!

بازگشت به گذشته!

آیا مشارکت شرکت‌های خارجی در صنایع نفت و گاز و بازگشت به شرایط قبل از انقلاب و سلطه کنسرسیوم غارتگر نفت در ایران، تنها راه گسترش ظرفیت تولید و بهترین شیوه تامین منافع ملی است؟ از نظر ما پاسخ به این سئوال روشن است و تصادفا خود کاظم پور اردبیلی هم در جای دیگری، پاسخ داده‌است. نامبرده در گفتگو با خبرنگار اقتصادی روزنامه «دوران امروز» می‌گوید:

«دقیقا نمی‌دانم علت بالا گرفتن اعتراض‌ها چیست، اما برای روشن شدن مساله یک مثال می‌زنم. در کشوری مثل ونزوئلا دولت پیشین، یعنی دولتی که قبل از ریاست آقای «چاوز» بر سر کار بود، قراردادهای نفتی به شیوه مشارکت در تولید منعقد می‌کرد. به عنوان مثال چند قرار داد منعقد کردند که طرف خارجی ۳۰ تا ۳۵ سال در تولید میدان‌های نفتی آنها شریک شد. بعد آقای "چاوز" مدعی شد که این نوع قراردادها حاکمیت کشور را به خطر می‌اندازد و بعد هم مانور زیادی در این

زمینه داد و اتفاقا در انتخابات هم برنده شد و این نوع قراردادها، یعنی مشارکت در تولید را ممنوع کرد. در حالی که طبق قانون اساسی آنها، قرارداد مشارکت در تولید امکان منعقد شدن را داشت. حال خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. به نظر من ابهام آفرینی در موضوعات روشن یکی از تاکتیک‌های جریانات متفاوت سیاسی است که در حال حاضر هم عده‌ای خاص دارند از این موضوع بهره‌برداری می‌کنند.» (۳)

به نظر می‌رسد برای کاظم پور اردبیلی (که در اکثر کنفرانس‌های نفتی و در جلسات اوپک شرکت می‌کند و به کارشناس ارشد نفت ایران تبدیل شده‌است) و همفکرانش در وزارت نفت «روشن‌ترین» موضوع، ضرورت مشارکت شرکت‌های خارجی در صنایع نفت و گاز و بازگشت به اوضاع قبل ازانقلاب بوده و هرکس یا نیروئی که با این حرکت خزنده به مخالفت برخیزد قصد «ابهام آفرینی» در این موضوع «روشن» را دارد!

در اینجا «حدیث مجمل» مورد اشاره کاظم پور اردبیلی در رابطه با مثال ونزوئلا را اندکی مفصل‌تر باز می‌گوئیم، تا مشخص شود کدام سیاست نفتی ملی و کدام سیاست نفتی غیر ملی است و چگونه وقتی مردم بر سرنوشت منابع طبیعی خود نظارت نداشته باشند، این منابع می‌تواند به غارت برده شود، و یا برعکس!

ونزوئلا از نظر میزان صادرات، سومین کشور عضو اوپک است. در سال ۱۹۷۵، یعنی ۳ سال قبل از انقلاب ۵۷، ونزوئلا صنایع نفت خود را ملی کرد. بنا به گزارش مجله امریکائی "فوربز" «در این سال از شرکت‌های "رویال داچ- شل" و "اکزآن" خلع ید شد و ونزوئلا در قبال سرمایه‌های مصادره شده آنها مبلغی برابر ۵۱۲ میلیون دلار، یعنی چیزی حدود ۹۰ میلیون دلار کمتر از ارزش‌واقعی اموال مصادره شده پرداخت.» (۴)

دولت ملی در ونزوئلا و پیشبرد اصلاحات در این کشور!

از اواسط دهه ۱۹۸۰ هیات حاکمه وقت ونزوئلا در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی، بر خلاف قانون ملی شدن نفت آن کشور، راه بازگشت شرکت‌های غربی و حتی خصوصی سازی بخشی از صنایع نفت ونزوئلا را هموار کرد. در دسامبر ۱۹۹۸ اکثریت قریب به اتفاق مردم ونزوئلا با شرکت در یک انتخابات آزاد، "هوگوچاوز" که براساس یک برنامه اقتصادی ملی در جهت گسست کامل از برنامه‌های تعدیل اقتصادی در انتخابات شرکت کرده بود را به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب کردند. چاوز چند ماه بعد طرح قانون اساسی جدیدی را در معرض همه پرسی گذاشت که بموجب آن سیاست خصوصی سازی در صنایع نفت و مشارکت شرکت‌های خارجی در این صنایع غیر قانونی و ممنوع شد (چیزی شبیه و در حد مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی در این زمینه). همانگونه که نماینده ایران در اوپک هم عنوان کرده، استدلال چاوز این بوده و هست که مشارکت خارجی‌ها در صنایع استراتژیک کشور مغایر حاکمیت ملی است.

نمونه ونزوئلا عملا بی‌اساس بودن استدلال‌های مسئولین وزارت نفت در توجیه قراردادهای بیع متقابل را نشان می‌دهد. همانطور که در بالا نشان دادیم، نماینده ایران در اوپک از یک طرف هدف و استراتژی وزارت نفت را بالا بردن سهم ایران از بازار جهانی نفت -تا حد سهم ونزوئلا- اعلام کرده و از طرف دیگر در حالیکه می‌پذیرد که ونزوئلا که در زمینه میزان تولید سرمشق ایران است توانسته این سطح تولید را بدون واگذاری حق مشارکت به شرکت‌های خارجی و یا بودن امضای قراردادهائی از نوع بیع متقابل بدست آورد، هنوز مصرانه دو راه در برابر مردم قرار می‌دهد: یا گردن نهادن به قراردادهای بیع متقابل یا قبول خفت مشارکت شرکت‌های خارجی در صنایع نفت!

البته نماینده ایران در پاسخ به معترضین، پیروزی مردم ونزوئلا و رهبری جنبش انقلابی آن کشور را نوعی مانور سیاسی جهت انتخاب شدن چاوز به ریاست جمهوری تلقی می‌کند. ریشه این برخورد غیر دوستانه و تقریبا انتقادی و خصمانه نماینده ایران در اوپک نسبت به چاوز را باید در جای دیگری جستجو کرد:

توطئه انگلیسی

در جریان جنبش ملی شدن نفت در ایران، انگلیسی ها بعنوان بخشی از توطئه خود علیه دولت ملی مصدق، انتشار مقالات تبلیغاتی علیه دکتر مصدق، شخصیت و سیاست‌های او در مطبوعات امریکا و انگلیسی را در دستور کار قرار دادند. نگاهی گذرا به عناوین و محتوای این مقالات و آنچه که در سه سال اخیر در باره چاوز و جنبش در ونزوئلا در نشریات امریکائی و انگلیسی منتشر شده آموزنده‌است. بعنوان نمونه نشریه انگلیسی "ابزرور" طی مقاله‌ای دکتر مصدق را یک «روبسپیر متعصب» نامید. (۵) تقریبا ۴۹ سال بعد یک نشریه دیگر انگلیسی چاوز را که ملی کردن صنایع نفت کشور خود را در صدر برنامه‌هایش قرار داده « ژاکوبن کارائیب» می‌نامد. (۶) (روبسپیر و ژاکوبن از رهبران گرایش چپ در انقلاب کبیر فرانسه بودند که در مسیر حرکت آن سرخود را در زیر تیغ گیوتین از دست دادند. مطبوعات امپریالیستی از این دو نام در اطلاق به آن دسته از رهبران ملی که به چالش استعمار و امپریالیسم بر می‌خیزند بکار برده و معنای «کله شق» و کسی که به اصطلاح عامیانه " مغزش آفتاب خورده" را از آن می‌گیرند.)

مثال ونزوئلا همچنین نشان می‌دهد که در زمینه خلع ید از شرکت‌های خارجی و پرداخت خسارت، ایران تنها نبوده و احقاق حق حاکمیت ملی را نمی‌توان سرچشمه و منشاء مشکلات موجود در صنایع نفت کشور اعلام کرد. در نتیجه ذکر مصیبت نماینده ایران در اوپک در باره اثرات خلع ید ازشرکت‌های خارجی و هورا کشیدن «کیهان لندن» برای او را باید در راستای هدف دیگری دید. (۷) (بخش دوم این مقاله در شماره ۱۰۸ چاپ خواهد شد)

زیرنویس‌ها:

۱- «من از قصه‌هائی که برای بیع متقابل می‌خوانند گریه‌ام نمی‌گیرد.» دوران امروز ۲ اسفند ۷۹.

۲- همانجا

۳- «صنعت نفت جای سیاست بازی نیست» دوران امروز ۶ اسفند ۷۹.

۴- «فوربز» ۱۳ نوامبر ۲ هزار صفحه ۷۳

۵- مقاله تحقیقی پرفسور " آبراهامیان" در باره کودتای ۲۸ مرداد.

۶- اکونومیست ۱۴ اگوست ۹۹.

۷- «قبل از انقلاب وضع صنعت نفت بهتر بود» کیهان لندن ۲۶ اردیبهشت ۸۰

غفلت بزرگ مطبوعات دوم خردادی در انتقال تجربه جنبش‌های اصلاح طلبی به مردم ایران

جنبش اصلاحات در ونزوئلا وسوریه!

ع. سهند

جنبش‌های اصلاح طلبی در سوریه و ونزوئلا بصورت مسالمت‌آمیز پیش می‌رود و در مراکش و ترکیه، بر اثر مقاومت حکومت‌ها با اعتصابات، تظاهرات و شورش‌های خیابانی همراه شده‌است!

تقریبا همزمان با انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری در ایران و آغاز روند اصلاحاتی که به جنبش اصلاح طلبی مردم ایران وابسته است، در کشور سوریه نیز اصلاحات هدایت شده‌ای از درون و با هدایت حاکمیت حزب بعث این کشور آغاز شد. گزارش‌های دریافتی حکایت از آن دارد که روند اصلاحات در سوریه با مرگ حافظ اسد، رئیس جمهور سابق این کشور متوقف نشده و بعنوان یک نیاز اجتماعی همچنان ادامه دارد. روند اصلاحات در سوریه با کارشکنی‌هائی که اصلاحات در ایران با آن روبروست، روبرو نیست و این به آن دلیل است که در تمام چند دهسال گذشته، دولت سوریه اجازه رشد مافیای اقتصادی در این کشور را نداده و بسیاری از بخش‌های کلیدی اقتصاد کشور در دست دولت باقی مانده است. از جمله تجارت خارجی. از جمله دلائل توفیق دولت سوریه در جلوگیری از رشد اقتصاد مافیائی در این کشور، عدم پذیرش برنامه‌ها و توصیه‌های بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول است، که بویژه در دهسال گذشته در بسیاری از کشورهای جهان سوم و بصورت هماهنگ به اجرا گذاشته شد. (در ایران، تحت نام "تعدیل اقتصادی" و به بهانه "سازندگی" ویرانه‌هائی که از جنگ با عراق به یادگار ماند!) همین برنامه در ترکیه و مصر، مراکش، اندونزی نیز به اجرا گذاشته شد. از جمله عواقب اجرای این برنامه، که خصوصی سازی در راس آن قرار داشته، رشد نارضائی عمومی‌است که اکنون در ترکیه و مراکش بصورت جنبش‌های عظیم اعتراضی بروز کرده و در مراکش و اندونزی نیز می‌رود تا به جنگ داخلی در این دو کشور بیانجامد!

فقر ۷۰ درصدی مردم ایران و تمرکز ثروت کشور در دست هزار فامیل تشکیل دهنده مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی نیز از جمله عواقب اجرای این برنامه‌است. مقاومت این مافیا در برابر اصلاحات و تلاش آن برای مقابله با جنبش مردم و در اختیار نگهداشتن اهرم‌های قدرت حکومتی، در ایران نیز می‌رود تا به رویاروئی‌هائی نظیر آنچه که در مراکش و ترکیه می‌گذرد ختم شود.

سفیر سوریه در ایران نیز، در گفتگوئی با خبرنگار روزنامه «آفتاب یزد» (۳ دیماه ۷۹) روند اصلاحات در این کشور را متناسب و در مقایسه با آنچه در ایران می‌گذرد تشریح کرد.

متاسفانه مطبوعات هوادار جنبش اصلاحات، در مورد اصلاحات در کشور سوریه نیز آنچنان که ضرورت دارد اخبار و گزارش‌هائی را منتشر نمی‌کنند تا تجربه‌های منطقه‌ای به مردم منتقل شود. این در حالی است که اصلاحات در سوریه، به مثابه نیروی اصلی مقاومت در برابر توطئه‌های امپریالیستی صهیونیستی در منطقه و کشوری که جمهوری اسلامی آنرا متحد خود در زمینه سیاست‌های منطقه‌ای تلقی و تبلیغ می‌کند خودداری کرده‌اند. این در حالیکه چنین گزارش‌هائی خود حربه تبلیغاتی مهمی در افشای پایگاه‌های مقاومت در برابر اصلاحات در هر دو کشور و بویژه مقاومت مافیای اقتصادی ایران در برابر اصلاحات و مقایسه آن با پایگاه اقتصادی ضعیف مخالفان اصلاحات در سوریه و برجسته‌تر شدن هرچه بیشتر ماهیت مقاومت‌هاست. قطع پیوند مخالفات اصلاحات در سوریه با محافل بین‌المللی، از جمله دستآوردهای تضمین‌کننده اصلاحات در این کشور است و این درست خلاف پیوند گسترده و غیر قابل کنترلی است که مخالفان اصلاحات در ایران با محافل بین‌المللی و بویژه با سازمان‌هائی نظیر تشکیلات فراماسونری و حتی ارتباط مستقیم با انگلستان و از طریق واسطه‌های تجاری با امریکا دارند.

شکست برنامه‌های اقتصادی صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی – «تعدیل اقتصادی»– ریشه‌های اصلی رشد جنبش‌های اصلاح طلبی است و در هر کشوری که مافیای اقتصادی–سیاسی در حاکمیت ضعیف‌تر است، مقاومت در برابر اصلاحات نیز با قدرت کمتری جریان دارد.

از جمله غفلت‌های بزرگ نشریات طرفدار اصلاحات در چهار سال گذشته، نپرداختن به همین زمینه‌ها و نشان دادن دستآورد جنبش‌های منطقه‌ای در سال‌های اخیر است، و این در حالی است که ضرورت دارد مردم ایران در جریان این جنبش‌ها قرار گرفته و از تجربه‌ها، دستآوردها و ریشه‌های اقتصادی مشترک جنبش‌ها مطلع شوند. بی توجهی به جنبش مشابهی که در کشور ونزوئلا در جریان است، از دیگر نمونه‌های این غفلت است. این در حالی است که بی وقفه اخبار مربوط به اوپک و نقش ونزوئلا در آن منتشر می‌شود، اما هیچ اشاره‌ای به جنبشی که در این کشور در جریان است نمی‌شود و وجوه اشتراک دولت منتخب مردم در ونزئلا و مقایسه دستآوردهای آن با دولت خاتمی برشمرده نمی‌شود. طبعا، چنین انتظاری از روزنامه کیهان و رسالت و جمهوری اسلامی و ... نمی‌رود، بلکه روی سخن با نشریات طرفدار اصلاحات است.

اخیرا روزنامه حیات‌نو (در شماره ۶ بهمن ۷۹) خود و در اشاره به گشایش فضای مطبوعاتی در سوریه نوشت: «پس از گذشت ۳۸ سال از به قدرت رسیدن حزب بعث در سوریه، برای اولین بار در این کشور

به یک نشریه طنز اجازه انتشار داده شد. ایـن نشـریه بـه تمـام جنبـه‌های روزمره زندگی در سوریه اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کنار امور بین‌المللی و منطقه‌ای می‌پردازد. این اولین نشریه‌ایست کـه پـس از به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ مجوز چاپ گرفته‌است»

نه روزنامه حیات نو و نه هیچ یک از دیگر روزنامه‌ها و نشـریات طرفدار اصلاحات نمی نویسند کـه گشـایش فضـای مطبوعـاتی در کشـور سوریه در سطحی است که ارگان مرکزی حزب کمونیست این کشور، پس از چند دهسال رسما منتشر شده و اجازه انتشار گرفته‌است. اگـر مطبوعـات داخل کشور گزارشی را پیرامون گشـایش فضـای سیاسـی–مطبوعـاتی در کشور سـوریه و بعنـوان یکـی از دسـتآوردهای اصلاحـات در ایـن کشـور می‌نوشتند، آنوقت چاره‌ای نداشتند بنویسند که این فضا عمدتا با گرایش به چپ در سوریه باز شده‌اسـت و بـه همیـن دلیـل نـیز مخالفـان اقتصـادی اصلاحات در سوریه زیر فشار افشای خویش در میان مـردم قـرار گرفتـه و بسیار محتاطتر و ناتوان تـر از مخالفـان اصلاحـات در جمـهوری اسـلامی دست به عمل زده و با گشایش فضای سیاسی کشور نمی‌تواننـد مخـالفت کنند!

اینها، تنها بخش‌هـای اندکـی از غفلت‌هـای بـزرگ مطبوعـات طرفدار جنبش مردم و اصلاحات در چهار سال اخیر است که بجا و بموقـع خود هیچ چاره‌ای جز بررسی و اعلام آشـکار و انتقـادی آنـها نیسـت! ایـن غفلت را در هفته‌نامـه‌ها و ماهنامـه‌های چـهار سـال اخـیر کـه روی مـوج حمایت جنبش مردم به صحنه آمدند نیز می‌توان برشـمرد. هفته‌نامـه‌هائی نظیر آبان، آریا، پیام‌هاجر، پیـام‌امروز، گـزارش و۰۰۰ کـه همگـی در عیـن پرداختن به کشاکش‌های سیاسی روز، از پرداختن به ریشـه‌های اقتصـادی مخالفت با اصلاحات غفلت کردنـد و متـاثر از تبلیغـات عظیـم امپریالیسـم جهانی علیه انقلاب و سوسیالیسم و به سود خصوصی سازی مطلب منتشـر ساختند و سهمی در تعمیق جنبش نداشتند. شاید از میـان ایـن روزنامـه‌ها، تنها بتوان دو روزنامه «صبح امروز» و «بهار» و هفته‌نامه «جامعه‌مدنی» را و چند هفته‌نامه کمر تـیراژ دیگـر، مـانند «فصـل سـبز» را در ایـن زمینـه مستثنی دانست! باید امیدوار بود، که در آینده، یک نقد همه جانبه پـیرامون نقش مطبوعات طرفدار اصلاحات در چهار اخیر توسط دست اندرکاران آنها تهیه و بعنوان راهنمای عمل آینده منتشر شود!

در اینجا تنها برای اطلاع بیشتر از آنچه که در سوریه می‌گذرد و تصویری واقع بینانه‌تر از آن، خبری که روزنامه حیات‌نو منتشر کـرده را می‌آوریم:

۱– در سوریه حزب بعث، انحصار قدرت را در دسـت نداشـته، بلکه جبهه مترقی ملی با شرکت حزب سوسیالیستی عرب بعـث و حزب کمونیست سوریه و دیگر احزاب ملی و مترقی آن کشور کـه در سـال ۱۹۷۲ تشـکیل شـد، بصـورت جبهـه‌ای کشـور را اداره و سیاست‌های مقابله بـا امپریالیسـم و صهیونیسـم و دفـاع از تمـامیت ارضی کشور را هدایت می‌کند. رهبری اصلاحات کنونـی نـیز توسـط همین جبهه اداره می‌شود. طی چند دهسـال اخـیر و متـاثر از فـراز و فرودهای سیاسی–اقتصادی در سوریه، نقش و تاثیر احزاب حـاضر در جبهه تقویت و یا تضعیف شده، اما هرگز ایـن تضعیـف و یـا تقویـت منجر به حذف و حبس اعضای جبهـه نشده‌است. بـرای مثـال، اگـر ارگـان مرکـزی حـزب کمونیسـت سـوریه اجـازه انتشـار نیافتـه و فعالیت‌های آن محدود شده، این امر منجر به یورش به ایـن حـزب و دستگیری و شکنجه و اعدام رهبران و اعضای آن نشده‌اسـت! امـری که در جمهوری اسلامی، نه تنها بصورت تشکیل جبهه‌ای از نیروهای طرفـدار انقـلاب و آرمان‌هـای اسـتقلال طلبانـه، عدالـت جویانـه و آزادیخواهانه انقلاب بهمن ۵۷ بروز نکرده، بلکـه پـس از یـورش بـه نیروهـای دگـر اندیـش غـیر مذهبـی، یـاران مذهبـی متمـایل بـه گرایش‌های چپ نیز در حاکمیت جمهوری اسلامی تحمل نشده‌است. یورش اخیر به نیروهای ملی–مذهبی نشان می‌دهد که جبهه مخالفان اصلاحات و آرمان‌های انقلاب ۵۷ متحدتر و یکپارچـه‌تر از نیروهـای طرفدار اصلاحـات و آرمان‌هـای انقـلاب ۵۷ وارد عمـل شـده‌اند! در سوریه این ضعف اساسی وجود نداشته و به همین دلیل نیز اصلاحات آغاز شده در این کشور با اطمینان بیشتر و مقـاومت کمـتری هدایـت شده و بصورت یک امر ملی و با حمایت همه نیروهـا و سـازمان‌های ملی، دگراندیش و چپ این کشور پیش برده می‌شـود. ضرورتـی کـه برای تضمین رونـد اصلاحـات در ایـران نـیز روز بـه روز برجسـته‌تر می‌شود و مخالفان اصلاحات نیز از حاصل آن بخوبی آگاهند و بر اثـر همین آگاهی، آنها با قدرت تمام در مقابل تشـکیل جبهـه اصلاحـات ایستاده‌اند. توطئه برهم زدن کنفرانـس برلیـن، یـورش بـه نیروهـای ملی–مذهبی و تلاش برای پراکنـده سـاختن آراء مـردم در انتخابـات ریاست جمهوری حاصل حاصل همین آگاهی است، که در عین حـال ضرورت تشکیل چنین جبهـه‌ای را در برابـر همـه طرفـداران واقعـی اصلاحات قرار می‌دهد!

۲– برخلاف نظر روزنامه «حیات‌نو»، تنها یک روزنامـه طـنز در سوریه اجازه انتشار نیافته‌است. اکنون ماهها‌است که روزنامه ارگـان مرکزی حزب کمونیست سـوریه بصـورت روزانـه و مرتـب در کشـور منتشر می‌شـود و در سراسـر کشـور بـدون هیـچ محدودیتـی توزیـع می‌شود.

۳– حضور حزب کمونیست سوریه در «جبهه مترقی ملی» بـا توجه به مواضع روشن آن در دفاع از منافع کارگـران و زحمتکشـان و همبستگی انترناسیونالیستی با جنبش کارگری و کمونیستی جـهانی– چه قبل و چه بعد از فروپاشی اتحـاد شـوروی– نمونـه برجسـته‌ای از ضرورت و امکان عملـی همکـاری نیروهـای ملـی، مذهبـی و چـپ مذهبی و غیر مذهبی در یک جبهه واحد و در جهت منافع ملی کشور است. این در حالی است که هنوز در جمهوری اسلامی، که هرگـز در حـد سـوریه در برابـر اسـرائیل قـرار نداشـته و زیـر فشـار امریکـا و صهیونیسم بین‌المللی و خطر یورش نظامی اسـرائیل بـه ایـن کشـور نبوده، شعار فاشیستی «خودی» و «غیر خودی» به قـوت خـود بـاقی است و مانع هر نوع اتحاد عمل نیروهای طرفدار تمامیت ارضی کشور و دفاع از منافع ملی است!

جنبش مردم را باید با بردن این آگاهی‌ها به داخل آن، تقویت و ضربه ناپذیر کرد. وقتی از غفلت مطبوعات داخل کشـور در ایـن عرصـه‌ها سخن گفته می‌شود، هرگـز بـه معنـای غفلـت عظیـم اپوزیسـیون مـترقی جمهوری اسلامی در خارج از کشور در این عرصه نیست!

مقاله سیاست های نفتی کشور را مردم باید تائید کنند! (بویژه بخش مربوط به دولت اصلاحات در ونزوئلا را) در همین شماره راه‌توده بخوانید!

اشاره- رئیس جمهور ونزوئلا، بعنوان رهبری یکی از کشورهای مهم عضو اوپک از ایران بازدید کرد. دیدار رئیس جمهوری ونزوئلا از ایران، که در فاصله کوتاهی پس از سفر فیدل‌کاسترو از ایران صورت گرفت، فرصتی بود تا مطبوعات کشور در باره وجوه مشترک اصلاحاتی که در هر دو کشور ایران و ونزوئلا با شرکت عظیم مردم دو کشور در انتخابات ریاست جمهوری شروع شد بپردازند. در همین مقایسه، می‌شد ضعف‌های روند اصلاحات در ایران را بیشتر شناخت و از تجربه ونزوئلا برای ادامه اصلاحات در ایران بهره گرفت. متاسفانه و زیر فشار شدید مخالفان جنبش که بی وقفه حادثه سازی کرده و مانع دست یابی افکار عمومی مردم به اخبار مربوط به این نوع تجربیات می‌شود، مطبوعات طرفدار اصلاحات از این امر مهم غافل ماندند. این غفلت نه تنها مانع استفاده مردم ایران از تجربه دیگر جنبش‌های اصلاح طلبی در سال‌های اخیر شده، بلکه نوعی احساس یگانگی و تنهائی را به مردم ایران تلقین می‌کند. در حالیکه، واقعیت عکس اینست و آنچه که در ایران روی داده نه در زمینه اقتصادی و نه در زمینه سیاسی یگانه و منحصر به ایران نیست، بلکه بعنوان حاصل حکومت‌های مافیائی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی یک تجربه بزرگ در کشورهای موسوم به جهان سوم است. با انگیزه جبران غفلت مطبوعات داخل کشور و شکستن سدهای سانسوری که احتمالا برای انعکاس واقعی رویدادهای ونزوئلا بر سر راه خود دارند، گزارش زیر را منتشر می‌کنیم.

اصلاحات انقلابی در ونزوئلا و ایران

بیش از ۴۲ سال از سرنگونی دیکتاتوری نظامی دست نشانده امریکا در ونزوئلا و استقرارنظام دمکراسی پارلمانی در این کشور می‌گذرد. مردمی که در قیام تاریخ خود در ۲۲ ژانویه ۱۹۵۸ رژیم دیکتاتوری را سرنگون کردند، یکبار دیگر در ۲۷ فوریه ۱۹۸۹ در یک قیام دیگر به مقابله با دولتی برخاستند که با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی و با پنهان شدن در پس شعارهای برباد رفته جنبش منجر به سرنگونی دیکتاتوری نظامی خزانه کشور را تهی، مردم را فقیر و بیکار و منابع نفتی کشور را به غارت برده بود. در ۲۷ فوریه ۱۹۸۹، پس از اعلام سیاست افزایش قیمت بنزین و اتوبوس از جانب پرز ، رئیس جمهور وقت ونزوئلا، میلیون‌ها نفر از مردم ونزوئلا به خیابان‌ها ریخته و طی یک قیام توده‌ای خواهان رسیدگی به سیاست‌های غارتگرانه کارگزاران بانک جهانی و بهبود شرایط زندگی خود شدند. (چیزی شبیه قیام اسلام شهر در تهران بزرگ، در اواخر دولت هاشمی رفسنجانی)

طی این تظاهرات، چند هزار نفر قربانی شدند. بنا به گزارش اسوشیتدپرس در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۹۹، تنها یک سال بعد از این قیام، چندین گور جمعی از قربانیان بدست آمد که در تعدادی از آنها تا ۶۵ نفر دفن شده بودند. (حادثه‌ای که طی چهار سال گذشته، مخالفان جنبش مردم چندین بار برای اجرای آن خیز برداشته‌اند، اما بدلیل حضور مردم در صحنه و استفاده از روش مسالمت آمیز شرکت در انتخابات، در اجرای کامل آن ناکام مانده‌اند!)

در فوریه ۱۹۹۲، یک افسر جوان بنام "هوگوچاووز" با رهبری ۱۵ هزار نظامی میهن دوست و در یک قیام مسلحانه علیه فساد سیاسی و اقتصادی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی وارد عمل شد. میهن پرستان نظامی، با یک ستون تانک کاخ ریاست جمهوری را تصرف کردند، ولی در پایان با دادن چند صد کشته مجبور به عقب نشینی شدند. چاووز، رهبر قیام نظامیان تا سال ۱۹۹۴ و صدور عفو عمومی در زندان بسر برد!

جنبش انقلابی مردم، سرانجام دهسال بعد از شورش کور مردم فقیر و معترض در سال ۱۹۸۹، این بار با استفاده از یک فرصت استثنائی در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و هوگوچاووز را برای تحقق خواست‌ها و اهداف آن قیام و مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و سانسور به ریاست جمهوری رساندند. پس از این پیروزی مردم، دستگاه‌های تبلیغاتی امریکا وارد میدان شدند و جنبش مردم ونزوئلا و اصلاحات آغاز شده در این کشور را غیر دمکراتیک و علیه جامعه مدنی تبلیغ کردند. چاووز در ۲۲ سپتامبر ۹۹، طی سخنرانی در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ضمن دفاع از سیاست‌های خود و در رد اتهامات فوق گفت: «تحولات کنونی برای بیرون کشیدن ونزوئلا از بحران سیاسی، اقتصادی و اخلاقی موجود ضروری بوده و به کشور امکان بهره‌برداری گسترده و عادلانه از منابع و امکانات اقتصادی‌اش را می‌دهد. ما می‌دانیم که در چند ماه اخیر، جهان اخبار بسیاری درباره ونزوئلا شنیده‌است، می‌خواهم از این فرصت استفاده کرده و به همه جهانیان اطمینان بدهم که ما در ونزوئلا برای روند دمکراتیک احترام قائلیم.»

او در ۱۰ اکتبر ۹۹، ضمن دیدار رسمی از جمهوری خلق چین و متاثر از مشاهده پیشرفت‌های چین در زمینه توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون کشور گفت: «در ونزوئلا سعی کرده‌اند این نظر را به ما بفروشند که نئولیبرالیسم، تنها راه موجود در برابر ماست. ما در موفقیت‌های چین، نادرستی این تبلیغات را به روشنی می‌بینیم.»

جنبش انقلابی در ونزوئلا، حمایت همزمان و توام از روند دمکراتیک در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در صدر اولویت‌های خود قرار داده‌است. برخی از سیاست‌ها واقدامات دولت چاووز را در زیر می‌آوریم:

۱- ۲۵ درصد افزایش حقوق کارمندان، کارگران و زحمتکشان؛
۲- قرار دادن کل جمعیت کشور تحت پوشش قانون بیمه‌های اجتماعی؛
۳- مبارزه با فساد در بالاترین سطوح دولتی؛
۴- قطع امتیازات نخبگان سیاسی و نظامی کشور؛ (از آن جمله قطع بودجه دولتی محافظین خصوصی این نخبگان)
۵- شرکت در یک برنامه هفتگی زنده گفتگو با شهروندان با نام الو رئیس جمهور که طی آن مردم، پیشنهادات و انتقادات خود را بطور مستقیم با رئیس جمهور در میان می‌گذارند؛
۶- حمایت گسترده از طرح مبارزه با بیسوادی تا حد تبدیل بخشی از کاخ ریاست جمهوری به یک مدرسه دولتی؛
۷- اختصاص یارانه به خدمات و مواد اولیه مورد نیاز اکثریت مردم؛
۸- افزایش مالیات بر درآمد (تا حد ۱۶ درصد) بعنوان گامی در جهت مقابله با کسر بودجه‌ای که به دولت به ارث رسیده‌است؛
۹- غیر قانونی کردن مشارکت شرکت‌های نفتی خارجی در صنایع نفت کشور و اعمال کامل قانون ملی شدن نفت؛
۱۰- ایجاد صندوق ملی مقابله با بحران‌های ناشی از نوسان قیمت نفت در بازار جهانی. در صد مشخصی از درآمد نفت کشور، در این صندوق پس‌انداز شده و تنها در صورت کاهش شدید قیمت نفت و برای تامین بودجه طرح‌های اساسی دولت در آن شرایط قابل استفاده و دسترسی خواهد بود؛
۱۱- انحلال قوه قضائیه منصوب نخبگان و انتصاب قضات مومن و متعهد به تحولات انقلابی؛
۱۲-گسست از برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی و تنظیم برنامه توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر امکانات داخلی و در دفاع از صنایع ملی.

اشاره– توسعه سیاسی مجموعه ای است از چهارده مصاحبه و مقاله، که به همت مهدی خاکی فیروز در تهران منتشر شده است. آنچه را در زیر می‌خوانید بخش‌هائی از گفتگوی گردآورنده این کتاب با دکتر فریبرز رییس دانا، اقتصاددان دگراندیش داخل کشور است.

پیوند "نان" و "آزادی"، پل پیروزی است!

– برخی معتقدند که دمکراسی ، فقط از سوی طبقه متوسط شهری مطالبه میشود!

رئیس دانا: نظر دقیق‌تر این جریانات اینست که معتقدند آزادی را فقط بورژوازی می‌تواند به ارمغان بیآورد، درحالیکه تجربه های فراوان کشورهای کم توسعه و پیرامونی چنین چیزی را نشان نداده است. دست کم در جامعه ایران هیچ وقت سرمایه داری به طور جامع و غالب و به ویژه سرمایه داری سوداگر رده بالا ، سینه اش را برای کمترین دمکراسی و آزادی سپر نکرده است. بر عکس، هر وقت سرمایه‌داری در کشور ما از سوی اقشار متوسط به چالش کشیده شده ، راه سرکوب را انتخاب کرده است.

طبقه متوسط هم– که اشاره کردید– بحث پیچیده ای دارد، چون از اقشار مختلفی تشکیل شده و داوری در مورد آن مشکل است. در طبقه متوسط سنتی بخشی نظیر اصناف وجود دارد که تا حد نسبتا زیادی یادگار گذشته صنف هستند؛ در همان اصناف هم بخشهایی وجود دارند که مدرنیزه شده اند و گسترش محدود آزادیها و تبادل اجتماعی و فرهنگی را لازم دارند. اما در اصناف ، بخشی هم هست که توسعه دانش، آزادی، مطبوعات و ... را دشمن منافع خودش تشخیص میدهد. به انحصار قیمتها دل بسته است و بیشتر به خاطر آنکه فضای آزادی عملکرد انحصاری و ثروتمند گرایانه آنها را به نقد میشد با آزادی سر ناسازگاری دارند.

بخش اعظم اندیشمندان و روشنفکران لایه هایی از طبقه متوسط هستند. اینها چه بسا تا انتها هم سینه شان را برای دمکراسی سپر می‌کنند. در همین طبقه متوسط، بخشی از کارمندان معتقد به بزرگ شدن دولت، افزایش مداخله بیهوده دولت و علاقمند به کنترلهای معین و مشخص هستند که در مجموع چیزهایی برای آنان داشته باشد. آنان هم، وقتی آزادی به معنای کاهش قیدهای نالازم و سلطه اداری باشد، آزادی را برنمی تابند.

در طبقه متوسط، یک میلیون و دویست و پنجاه هزار دانشجو وجود دارد و فکر نمی کنم رقم فارغ التحصیلان دانشگاه کمتر از این باشد و پنج سال دیگر بیشتر از سه میلیون فارغ التحصیل دانشگاهی و نزدیک به ۱/۷ میلیون محصل دانشگاهی خواهیم داشت. این آمار صرفنظر از کارآمدی آن برای جمعیت ۶۵ میلیونی ایران، رقم بالایی است.

پس وقتی از طبقه متوسط صحبت میکنیم ، با لایه های متفاوت رو به رو هستیم.

در مورد اقشار پایین مانند زارعان و کارگران، اگر ما که اندیشمندان این جامعه هستیم یک حقیقت را نفهمیم نمیتوانیم آزادی را به ارمغان بیآوریم. آن حقیقت این است که لزومی ندارد آزادی مورد نظر راولز ، پوپر و ایزیا برلین ، مورد توجه این اقشار پایینی باشد. این لایه ها مشکل نان ، دستمزد ، بیکاری ، مسکن و ... را دارند و نمی توان گفت که چون اینطور فکر می کنند از من و شما عقب ترند. آنها مسئولیت و هوشیاری مربوط به زندگی خودشان را دارند. پس ما لازم است نخست بفهمیم کدام تعبیر از آزادی برای بنیه اقتصاد ملی، مردم و جامعه ما و سلامت و استقلال کشور ضروری و اساسی است. دوم اینکه ما بیش از حد نمی‌توانیم به بخشی از کارشناسان و اقشار داخل دولت، برای اینکه از آزادی ما حمایت کنند و قانون بگذرانند و از بالا آزادی بدهند دل ببندیم. سوم اینکه بخشهای زیادی از سرمایه داران سوداگر در مقابل این آزادی خواهند ایستاد. ما آزادیخواهان باید متحدانمان را در بین هنرمندان، اهل قلم ... پیدا کنیم. اقشار پایین نظیر کارگران و زارعان که به فراموشی سپرده شده اند، مسائلشان لزوما مسائل ما نیست، ولی وظیفه ماست که چون امکانات اقتصادی داریم، شعارهای آزادی مان را با مسائل آنها گره بزنیم تا از انزوا و رادیکالیزم بیرون بیآییم. بفهمیم آزادی اگر می‌خواهد کاری کند، باید بتواند عدالت اجتماعی و خواسته های اقشار پایین را تامین کند. آزادی برای محرومان و ستمدیدگان مثل نان شب ضروری است، اما نباید و نمیتواند از سوی ما تعبیر شود و جای نان شب را هم بگیرد....

آزادی اقتصادی، به معنای باز گذاشتن دست انحصارات لزوما با آزادی مقارن نیست و دولت متمرکز، بسته به ماهیت و جوهر آن دولت ، نیز می‌تواند جامعه را به سمت آزادی هدایت کند. دولت متمرکزی که نمی‌تواند جامعه را به سمت آزادی هدایت کند دولتی است که تمرکز را از ماهیت توتالیتر خود گرفته است. این، دولت توتالیتر است، دولت متمرکزی است که اعتنا و اعتقادی به نوآوری های خصوصی ندارد. ولی دولتی که این اعتقاد و ماهیت مردمسالارانه را دارد، تمرکزش می‌تواند به معنای قانونمداری هم باشد. آن دولت، نه همه نهادهای مدنی را در خود جمع می‌کند و نه به بهانه جدا سازی جامعه مدنی از جامعه سیاسی از همه مسئولیت‌ها دست میشوید، این دولت به رغم سلطه اجتماعی سرمایه از نیروهای مردمی نیز انباشته است.

– بنابراین، بین اقتدار دولت و بزرگی دولت می‌خواهید بگوئید تفات وجود دارد؟

رئیس دانا: همینطور است! اقتدار دولت با بزرگی و قدرت دولت تفاوت دارد. اگر منظور از رفع تمرکز، استبداد تامه و دولتهایی است که برای ابتکارهای خصوصی فرصت قائل نمی‌شود، این سخن درستی است، اما اگر منظور هر نوع تمرکزی است، این حرف محصول لیبرالیسم راست است و

طرفداران تعدیل ساختاری نیز ، در دهه هشتاد و نود خیلی از این چیزها را اختراع کرده اند.

نمونه های زیادی وجود دارد که نادرستی این سخن را نشان می‌دهد. یک نمونه کوباست. به نظر من در کوبا ، برخلاف صحبتهایی که می‌شود، شکلهای پیشرفته ای از آزادی انسانی وجود دارد. انسانی که بهداشت دارد، سواد دارد و می‌تواند آموزش ببیند، رای بدهد و برای چندمین بار رهبر خودش را که یک از پیشرفته‌ترین رهبران جهان سوم است بر گزیند، ملتی که ۶ هزار کیلومتر با کمال میل می‌رود تا آنگولا را از نکبت و کولی دادن سیاه ها به سفیدهای پرتغالی نجات دهد، آزاد است. ملت را ادا و اطوار درآودن های دمکراسی صندوقی آزاد نمی‌کند. دمکراسی‌ای که هر چهار سال یکبار از شما می‌خواهد هورا بکشید و رای بدهید و بروید دنبال کارتان تا او بعد کار خودش را ادامه بدهد نظام تکثرگرا نیست. دموکراسی معروف به حمایتی هم، آزادی نیست. دمکراسی فقط از نوع مشارکتی و هر چه مستقیم و در پیوند با منافع مادی مردم، عدالت و رفع موانع اجتماعی و سیاسی توسعه است که می‌تواند چشم انداز جدی آزادی را وعده دهد. در کوبا ۸۵ درصد به کاسترو رای دادند. در این کشور آن قدر آزادی هست که کشتی گذاشتند که هر کس می خواهد از آنجا برود. مجموعا ده هزار نفر از جمعیت هشت میلیونی از این کشور خارج شدند که خیلی از آنها هم پشیمان شده اند.

به نظر من تبلیغات امپریالیستی هم موثر بوده است. امریکا می‌گوید من با کشورهای مستبد نمی توانم سازش کنم، ولی با تمام قوا از عربستان سعودی حمایت می کند. وهابیون و طالبان که کشتار می‌کنند و همین اسامه بی لادن محصول کجاست؟ آن تفکری که امریکا و متفکران وابسته به نحله های فکری لیبرالیسم تاچری (یعنی در واقع محافظه کاری سرکوبگر و ظاهر ساز) را تبلیغ میکند، با دیدگاههای من تفاوت دارد. از نظر من آزادی به معنای رهایی انسان است و بخش مهم آن، رهایی از فقر است....

آیا زحمتکشان و اقشار تحت ستم ، لیاقت آزادی را ندارند؟ اگر بارها از آنها بپرسید بین آزادی مورد نظر دموکراسیهای لیبرال و نان کدام را انتخاب می‌کنید؟ چه بسا نان را انتخاب می‌کنند و اتفاقا باید همین کار را بکنند تا به ضرورت آزادی برای مشارکت و حل بنیانی مسائل خود برسند. چرا که همین نان خواهی، آزادی آن طبقه حاکمی را محدود می‌کند که نان را از چنگ این در آورده و یا نمی‌گذارد به دهانش برسد.

من نگرش سیستمی دارم، ولی جامعه یک جامعه طبقاتی است. در این جامعه طبقاتی سلطه برخی نگرش‌ها، به دلیل موقعیت‌های طبقاتی، همچنان وجود دارد.

اقتصاد لیبرالی کلاسیک ، راه را بر سرمایه داری کمپرادور باز میکند و ما را به سمت انحصار می‌کشاند. چنین نظامی فکری به حال نهادهایی که شیره اقتصاد را می‌کشند و مالیات نمی‌دهند، نمی‌کند. آن تجربه ناموفق تمرکز زدا در دولت ۱۳۶۸-۱۳۷۶ ایران، همان الگوی تعدیل ساختاری بانک جهانی است. حتی برخی کارشناسان بانک جهانی اکنون عذرخواهی می‌کنند و می‌گویند مسئولیت فقری که در افریقا و آسیای جنوبی ایجاد شده متوجه سیاست‌های ماست.

— تمرکز زدائی را چگونه در یک دولت مقتدر می‌توان پیش برد؟

رئیس دانا: البته من معتقدم شمار زیادی از تصمیم‌گیری‌ها می‌تواند در خارج از پایتخت صورت بگیرد. اما دمکراتیزم هم لزوما به معنای این نیست که تصمیم‌های گروه های مختلف و مجزای اقتصادی و سیاسی، بتواند حاصل جمع منافع جمعی را بر هم بزند. یک دولت مردمی و دمکراتیک ممکن است به خاطر تامین شرایط، بعضی از محدودیت‌ها را تحمیل کند و اگر دولت این محدودیت‌های را وضع نکند، سرمایه‌داری سوداگر خودش و در راستای منافع خودش ایجاد محدودیت می‌کند. سرمایه داری سوداگر مدتهاست اصرار میکند دولت نباید در اقتصاد مداخله کند، ولی الان که با مشکل مواجه شده است، فرمان مداخله دولت را صادر می‌کند. این سرمایه‌داری میگوید: مداخله کن! ولی به زیان من مداخله نکن. اگر به زیان جوانان و مردم مداخله کردی، من حمایتت می‌کنم. حالا که نسل جوان بالنده شده و سر در آورده و میخواهد مرا زیر سوال ببرد، دولت می تواند و باید او را سرکوب کند. (و اگر نکند خودش با لباس شخصی‌هایش دست به کار می‌شود!)

در بخش صنعت می‌گویند دولت موافقت اصولی به دیگران ندهد و منابع را در اختیار ما بگذارد. آنها تا دیروز می گفتند دولت نباید سوبسید بدهد، سوبسیدی که متعلق به نان بود. نانی که کودکان فقیر در جنوب شهر میخوردند. ولی امروز می گویند باید به صادرکنندگانی که از طریق سوخت و برق سوبسید میگیرند، دولتب باید سوبسید بیشتری پرداخت کند!

کسانی که علیه تمرکز صحبت می کنند، تمرکز خودشان را می‌خواهند. آنها با دموکراسی مشارکتی و شورایی مخالف اند. اگر صحبت از شورا بشود می‌گویند این حرف بلشویک هاست.

— چگونه می‌شود بین آزادی و توسعه اقتصادی ارتباط برقرار کرد؟

رئیس دانا: اگر معنای آزادی فقط این باشد که افراد را بیاوریم پای صندوق و ببریم، به نتیجه نمی رسیم، ولی اگر معنایش این باشد که انبوه مردم مرکب از کشاورزان و طبقه متوسط و کارمندان و کارگران و نمایندگانشان در یک نظام مشارکتی راه حل ارائه دهند ، به توسعه اقتصادی هم می‌رسیم.

— آیا با وجود نظام پترولیک می‌توان به توسعه سیاسی رسید؟ آیا نفت بلای سیاهی نبوده که دولت را از ملت جدا کند؟

رئیس دانا: برای از بین بردن این نظام باید چه کرد؟ آیا شرکت ملی نفت را خصوصی کنیم؟ نفت برکت است، چرا کفران نعمت کنیم. اگر این نفت و مرحوم مصدق که آن را ملی کردند نبودند، ما امروز شتر سوار بودیم، در بقیه خاورمیانه نیز. شبکه برق و سیستم بهداشتی و مقاومت در جنگ ، محصول وجود نفت است.

ملت ما و جوانان ما از تاریخ خودشان منفک شده اند. نمی‌دانند آن جنازه هایی که در سال‌های دهه بیست خورشیدی در مسجد سلیمان بر زمین افتاد، یعنی چه؟ حال این نفت ملی را بدهیم دست سرمایه دارانی که فقط در زمینه ساخت ترشی تخصص دارند؟ و کارکنان این بخش را بیکار کنیم؟ می توانیم از نفت به عنوان یکی از مواد اولیه اساسی استفاده کنیم. ما باید به یک قدرت تشکیلاتی جهانی در صادرات نفت دست یابیم. ما باید اصل انسانی و متمدنانه صرفه جویی در منابع نفتی را با تعیین قیمت واقعی نفت در هم بیآمیزیم. ما باید به موزون شدن تمدن صنعتی به نفع حفظ ذخایر نفت در راستای حاکمیت ملتهای نفتی کمک کنیم و این نیاز به توسعه سیاسی، مشارکت و وحدت مردمی در خاورمیانه دارد. نیاز به آزادی و رهایی از حکومت‌های نادان و جبار دارد.

ملی–مذهبی‌ها و اصلاح طلبان درون حاکمیت را کسلنی متهم به طرفداری از غرب کرده و می‌کنند، که خود مجری سیاست‌های غرب در جمهوری اسلامی‌اند!

«اقتدار ملی»

در زندان‌ها بدست نمی‌آید!

آن‌ها که دیگران را متهم به "غربی" بودن می‌کنند، خود مجری سیاست‌های غرب‌اند!

ستاد مخالفان جنبش و اصلاحات، که نشانه‌های جدی حکایت از نظارت مستقیم هاشمی رفسنجانی بر آن دارد و از "رهبر" اختیارات کافی برای عمل گرفته، توطئه اخیر خود علیه جنبش، که با بازداشت غیر قانونی بخشی از فعالین ملی–مذهبی کشور آغاز شد را با تبلیغات بی‌محتوا، اما هماهنگ و پرسرو صدای ضد غربی توجیه می‌کند. این ترفند تبلیغاتی زمانی مورد استفاده ارتجاع قرار می‌گیرد که رهبران و نمایندگان این ستاد، برای سرکوب مردم، با خفت و رسوائی طلب کمک از امریکا و انگلیس کرده‌اند. (نگاه کنید به سرمقاله راه‌توده ۱۰۶)

نوشته حاضر، پس از بررسی نمونه‌هائی از این تبلیغات، انگیزه و هدف اصلی این تبلیغات را نشان می‌دهد.

۱– دادگاه انقلاب اسلامی، در ابتدای اطلاعیه‌ای که در مورد بازداشت شدگان اخیر صادر کرد، آنها را به دلیل زیر متهم به براندازی نمود: «زیر سئوال بردن استقلال و حاکمیت ملی، به این مفهوم که دیگر در عصر ما، عصر ماهواره و عصر دهکده جهانی، امکان مستقل ماندن یک کشور وجود ندارد و کشورها باید در جامعه جهانی مستحیل شوند.» (حیات نو ۹ اردیبهشت ۸۰)

آنچه که فعالین ملی–مذهبی به استناد آن متهم به براندازی شده‌اند، هواداری و تبلیغ سیاست جهانی شدن نئولیبرالی است. همان سیاستی که جناح ارتجاع طی ۸ سال ائتلاف در کابینه رفسنجانی بصورت همه جانبه در پیشبرد آن کوشید و طی چهار سال اخیر نیز با توسل به انواع توطئه‌ها و کارشکنی‌های آشکار و پنهان، مانع گسست دولت خاتمی از آن شده‌است. این جناح از آغاز به اصطلاح «دوران سازندگی» تاکنون، در نقش کارگزاران محلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در ایران عمل کرده و در چارچوب سیاست‌های جهانی شدن نئولیبرالی، به شیوه‌های مختلف موجب فرسایش نقش و اقتدار دولت ملی به مثابه مهمترین نهاد و نماد استقلال و حاکمیت ملی شده‌است. یعنی همان «اقتدارملی» که رهبر جمهوری اسلامی، در یکی از سخنرانی‌های اخیرش آن را در بستن فضای سیاسی کشور و به راه افتادن ماشین بازداشت و شکنجه و اعتراف تئوریزه کرده است و با کمال تاسف نیروهای سیاسی حاضر در صحنه جنبش نیز، در کشاکش‌های پرتنش سیاسی موجود و در پاسخ به "رهبر" توصیف واقعیت اقتدار ملی را از این زاویه مطرح نکرده و عمدتا در بخش سیاسی آن متوقف مانده‌اند!

این درحالی است که با گشودن بحث پیرامون "اقتدار ملی" از زاویه دولت ملی و حکومت ملی و حاکمیت سیاسی اقتصادی مردم، بیش از هر شخصیت سیاسی در جمهوری اسلامی، شخص رهبر باید پاسخ بدهد که طی ۱۰ سال رهبری او «اقتدار ملی» کشور نزد بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول به گرو گذاشته شد و چند ده میلیارد دلار قرضی که برای اجرای نئولیبرالیسم گرفته شد، عمدتا به جیب تجار بزرگ، دلال‌ها، واسطه‌های داخلی و خارجی ریخته شد که همگی "رهبر" را سخنگوی خود می‌دانند! البته از کنار این غارت تعدادی پل و برج هم در شهرهای بزرگ ایران و تحت نام «سازندگی» ساخته شد، که مدال آن را خانواده هاشمی رفسنجانی و برخی چهره‌های کلیدی تشکیلات «کارگزاران سازندگی» به گردن آویخته‌اند. همان چهره‌هائی که طی چهار سال گذشته نیز در کابینه محمدخاتمی جهت‌گیری اقتصادی را در اختیار داشته‌اند و بر خلاف امثال عطاءالله مهاجرانی (وزیر مستعفی ارشاد اسلامی) هرگز مورد انتقاد و یورش طرفداران ارزش‌های اسلامی نبوده‌اند!

عناصر سیاست‌های کلان اقتصادی جناح ارتجاع از قبیل:

- کاهش بودجه دولتی، افزایش هزینه استفاده از خدمات دولتی و خصوصی کردن بنگاه‌های عمومی!
- حذف یارانه‌ها و دیگر محدودیت‌های بازار!
- کاهش ارزش پول ملی و آزاد گذاری مبادلات ارزی!
- نرخ بهره بالا و خصوصی کردن نهادهای مالی!
- توطئه‌های پی در پی علیه دولت برآمده از جنبش دوم خرداد، بمثابه مهمترین نماد استقلال و حاکمیت ملی!

اینها، که همگی با انواع جنایات، زدوبندهای بین‌المللی و غارتگرهای اقتصادی همراه بوده، مهمترین نماد ضربه به استقلال و حاکمیت ملی بوده و بیشترین آسیب‌ها را بر استقلال و حاکمیت ملی کشور وارد کرده‌است. دولتی که در ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی و زیر نظر مستقیم "رهبر" برگمار شده توسط مجلس خبرگان هدایت شده است. رهبر خود بارها و با صراحت، در تاکید بر ادامه نقض خشن حقوق بشر گفته است «من برای رهبری این کشور منتظر حرف سازمان‌های جهانی نمی‌شوم!» (مراجعه کنید به سخنرانی رهبر در نخستین سال پیروزی محمد خاتمی) و یا در مورد برنامه اصلاح اقتصادی، با این تاکید که بر تمام امور اقتصادی نظارت دارد این برنامه را از دولت خاتمی پس گرفته و به مجمع تشخیص مصلحت، که طرفداران تعدیل اقتصادی در آن اکثریت مطلق دارند سپرد. آن جناح سیاسی– اقتصادی (سرمایه‌داری بزرگ تجاری، زمینداران بزرگ، واسطه‌ها، تصاحب‌کنندگان کارخانه‌های کشور و نابود کنندگان صنایع...) که طی ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی بی‌وقفه بر قدرت و اختیارات رهبر افزوده و با دفاع از آن، خود از این قدرت و اختیارات سود سیاسی و اقتصادی برده، در همین سال‌ها نزدیکترین روابط را با نهادهای امپریالیستی داشته‌است. همین جناح، که طی چهار سال گذشته و با تکیه به قدرت و اختیارات فارغ از کنترل و نظارت مردم در برابر دولت خاتمی و جنبش عمومی مردم ایران ایستاده و اکنون ملی–مذهبی‌ها را به مسلخ کشانده‌است، در ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی بیشترین و نزدیکترین روابط را با نهادهای امپریالیستی که پیشبرد جهانی شدن نئولیبرالی و تضعیف دولت‌های ملی را در صدر برنامه‌های خود دارند ایجاد کرده‌است! (نگاه کنید به مقاله «لاریجانی در نشست سالانه "داووس" چه مذاکراتی داشته؟» در راه توده شماره ۱۰۶)

جرم بزرگ و نابخشودنی عزت‌الله سحابی، گفتن حقایق تکان‌دهنده‌ایست، که افشاء کننده ماهیت سیاست‌های ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی است!

تبلیغات جناح مورد بحث، در حالی فعالین ملی–مذهبی را متهم به براندازی از طریق اشاعه نظرات مبتنی بر جهانی شدن نئولیبرالی کرده‌است که در درون وزارت بازرگانی یک مرکز برخوردار از بودجه نامحدود را جهت اشاعه این نظرات در جامعه ایجاد کرده‌است. اگر فلان فرد وابسته به ملی–مذهبی‌ها از واقعیت عبور ماهواره و اینترنت از مرزها سخن گفته و اینکه نمی‌توان با سانسور، بستن مطبوعات، تبلیغات مدار بسته تلویزیونی، شکنجه، اعتراف، زندان، قتل، اعدام، آدم‌ربائی و دیگر شیوه‌های به کار گرفته شده و شناخته شده توسط جبهه مخالفان جنبش به حکومت ادامه داد، جبهه مخالف جنبش مردم خود در عمل و در عرصه بسیار مهم‌تر اقتصادی نئولیبرالیسم را طی ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی اجرا کرده و هنوز بر ادامه آن پای می‌فشارد. حاصل این نئولیبرالیسم اقتصادی، البته همان فساد، فحشاء، بیکاری، اعتیاد و رشد جنایت در جامعه و بعنوان حاصل فرهنگی نئولیبرالیسم اقتصادی است! بنابراین، آنچه که در برابر جنبش قرار دارد، حاصل نئولیبرالیسمی است که طی ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی و تحت رهبری "**رهبر**" کنونی جمهوری اسلامی و هدایت "**هاشمی رفسنجانی**" و حمایت همه جانبه جبهه مخالف کنونی اصلاحات و جنبش مردم اجرا و پیگیری شده‌است!

نهاوندیان، معاون وزیر بازرگانی و رئیس موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، از زمانی که وزارت بازرگانی در اختیار حاج حبیب‌الله عسگراولادی بود، تاکنون با انتشار دهها کتاب و صدها مقاله و با برگزاری انواع سخنرانی‌ها، نشست‌ها و در ارتباط و با بهره‌گیری از شماری از اعضای انجمن اقتصاددانان ایران، مانند موسی غنی‌نژاد، مروج سیاست‌های تعدیل اقتصادی و جهانی شدن نئولیبرالیسم در صفحات اقتصادی نشریات داخل کشور است. وی کسی است که بنا به گزارش روزنامه «خرداد»، که زیر توجیه عوامفریبانه نفوذ دشمن در مطبوعات تعطیل شد تا دشمنان واقعی اقتدار ملی را به مردم معرفی نکند در شماره ۱۳ مهرماه ۷۸ نوشت: «نهاوندیان در سال‌های اخیر تلاش زیادی برای توجیه مقام‌های سیاسی کشور، در زمینه پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی داشته است.»

جهت بی‌پایه بودن اتهام منتسب به بازداشت شدگان اخیر، برخی از نظرات عزت‌الله سحابی، از مبارزان ملی–مذهبی قدیمی ایران و یکی از بازداشت شدگان اخیر را در اینجا می‌آوریم:

سحابی در سال ۷۴ پیرامون جنبش آزادیخواهی مردم ایران نوشت: «اگر حافظه تاریخی ملت ایران یاری کند، همه به یاد می‌آورند که همین جناح (موتلفه– روحانیون مبارز) که اکنون پرچمدار عدالت اجتماعی شده و با این حربه بر سر رقیب خود، جناح تکنوکرات‌ها یا کارگزاران سازندگی می‌کوبد، مدت هفت سال بزرگترین مخالف و معاند و کوبنده دولت قبلی، یعنی دولت آقای میرحسین موسوی بود. دولتی که بار ۸ سال جنگی تمام عیار را بر دوش کشید. پایگاه اجتماعی و خاص مالی و اقتصادی این جناح، همان قشر دلال و نوکیسه‌گان میلیارد بعد از انقلاب می‌باشد و با این همه، ایشان هستند که اکنون دم از عدالت اجتماعی می‌زنند... و با هزینه بیت‌المال از یک سال پیش برای ریاست جمهوری ازمیان خود تبلیغ انتخاباتی می‌کنند...» (ایران فردا شماره ۲۴، اسفند ۷۴)

سحابی در خرداد ۷۸ در یک مصاحبه با روزنامه "صبح امروز" گفت: «بازار سنتی مانع صنعتی شدن کشور است. بعد از انقلاب این قشر وارد حکومت و قدرت سیاسی شد و به گرفتن "رانت" عادت کرد. امروز تجارت‌های مهم و بزرگ کشور در دست بازاری‌هاست که بعد ازانقلاب پا گرفتند و در قدرت سیاسی سهیم هستند. بخشی از جناح راست در دست بازار سنتی است...» (صبح امروز ۵ خرداد ۷۸)

عزت‌الله سحابی، در زمره افرادی است که در داخل کشور، پس از تصویب یک فوریتی "طرح برخورداری منطقه ویژه اقتصادی–انرژی پارس و مناطق دیگر از امتیازات قانون مناطق آزاد «تجاری–صنعتی» در هیات دولت، در تاریخ ۲ تیرماه ۱۳۷۸ مخالفت خود را با آن اعلام داشت. بموجب این طرح، یک منطقه ویژه در حوزه نفت–گاز سرخ ایجاد شده و سرپرست آن بنا به پیشنهاد واعظ طبسی تعیین و منصوب می‌شود. سحابی در این مورد در گفتگوئی اظهار داشت: «تسلط وزارت نفت و آستان قدس بر مناطق نفتی آغاز ملوک‌الواطفی در کشور است.» (اخبار اقتصاد۱۳ مهر ۷۸)

طبیعی است که چنین مواضعی در دفاع از استقلال و اقتدار ملی واقعی کشور به مذاق مافیای اقتصادی خوش نیآید و در ادامه نیاتی که پشت لفاظی‌هائی از نوع "**اقتدار ملی**" پنهان است، امثال عزت‌الله‌سحابی‌ها زیر شکنجه و اعتراف و نمایش تلویزیونی قرار گیرند تا اقتدار مافیای اقتصادی حفظ شود!

آیت‌الله **عباس واعظ طبسی** در رابطه با دستگیری سحابی و دیگر فعالین ملی–مذهبی (توجه کنید به مخالفت جدی سحابی با موقعیت آستانقدس رضوی و تسلط آن بر نفت و گاز در چند خط بالا) در جمع پرسنل آموزشگاه درجه‌داری امام‌رضا سپاه پاسداران مشهد گفت: « باید جلوی تمام کسانی را که مدافع و دنباله رو این حرکت هستند گرفت نباید به کسانیکه طرفدار غرب و لیبرالیسم هستند اجازه فعالیت داد تا با اقتدار ملی، حیثیت، عزت و تمدن ملت مقابله کنند.» (آفتاب یزد ۴ اردیبهشت ۸۰) براستی چه کسانی و چه سیاستی همه آنچه را که واعظ طبسی می‌گوید بر باد داده و می‌دهد؟ ملی مذهبی‌ها و یا امثال خود وی؟

۲– در جلسه محاکمه مدیر مسئول نشریه "**عصرما**" که بخشی از توطئه در حال تکوین علیه جبهه دوم خرداد و سازمان "مجاهدین انقلاب اسلامی" است، علی اصغر تشکری، نماینده مدعی العموم، شکایت دادگستری از **محمد سلامتی** را چنین آغاز می‌کند: «عملیات براندازی از طریق تبلیغات و جنگ روانی تجربه‌ایست که جهان غرب با موفقیت در برابر شوروی بکار بست. سلب اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و ارائه عناصر و نظام جانشین از طریق رسانه‌های جمعی راهکاری است که در برابر بلوک شرق اتخاذ شد. مرحله بعدی این عملیات با ساختار شکنی نظام حاکم در پناه حمایت جریان رسانه‌ای انجام می‌گیرد. نهادهائی که قابل نفوذ نباشند، پیشاپیش مورد هجوم تبلیغاتی قرار می‌گیرند تا از ایفای نقش خود ناتوان گردند.» (نو روز ۱۱ اردیبهشت ۸۰)

۳– آنچه که نماینده دادستان در باره تجربه عملیات براندازی از طریق تبلیغات و جنگ روانی در برابر شوروی ذکر می‌کند، تنها نیمی از حقیقت است. نیم دیگر این تجربه نقشی است که ارتجاع مذهبی ایران در این جنگ روانی و در یاری رسانی به امپریالیسم ایفا کرد. بررسی این

بخش از عملکرد رهبران جمهوری اسلامی از حوصله این نوشته خارج است. در رابطه با عواقب زد و بندهای بین ارتجاع مذهبی و امپریالیسم امریکا وانگلیس در زمینه شوروی‌ستیزی و توده‌ای ستیزی توجه علاقمندان را به بخشی از یادمانده‌های سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ و دوران زندان نورالدین کیانوری منتشره در راه‌توده شماره ۹۲ جلب می‌کنیم.

نقش ارتجاع مذهبی ایران در کمک به عملیات براندازی غرب در شوروی محدود به شوروی ستیزی و توده‌ای ستیزی و یورش به حزب توده‌ایران و حذف فیزیکی رهبران و اعضای آن از صحنه نبود، بلکه توطئه امپریالیسم برای نابودی کامل افغانستان و بر سرکار آوردن طالبان و حمایت از جنبش‌های دست نشانده غرب در چچن و آسیای مرکزی تحت لوای اسلام را نیز شامل می‌شود. نمونه بارز این هماهنگی ارسال هیاتی از تهران به مسکو و دعوت گورباچف و رهبری آن زمان شوروی به اسلام بود. در شرایطی که آیت‌الله خمینی در بستر بیماری بود و به گفته آیت‌الله منتظری تقریبا تصمیم‌های مهم بنام او، ولی از طرف روحانیون ارتجاعی وابسته به حجتیه و موتلفه اسلامی گرفته می‌شد، رهبران جمهوری اسلامی در راستای طرح امریکائی تقویت جنبش‌های اسلامی در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی هیاتی را به مسکو فرستاده و طی پیامی به گورباچف گفتند: «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد، چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست.» این اقدامات دخالت گرایانه در امور دیگران که زیر پوشش دعوت گورباچف به اسلام صورت گرفت، آنچنان عریان بود که گورباچف هم آن را «یک نحوه دخالت در شئون کشور دیگر و مغایر حق کشورها در انتخاب مکتب آزاد و مستقل» دانست. (نگاه کنید به صفحه سیاسی روزنامه سلام ۱۶ دیماه ۱۳۷۵)

یکی از سنگواره‌های اقتدار!

نکته جالب در این زمینه اظهارات اخیر **آیت‌الله جنتی**، دبیر شورای نگهبان و یا به قول زنده یاد کیانوری «یکی از سنگواره‌های قرون وسطائی» در نماز جمعه ۱۴ اردیبهشت است. او که به مصداق «دروغگو کم حافظه است» از یاد برده که به دفعات از همین تریبون نماز جمعه دهان به دروغ گشوده و توده‌ای‌ها را از عوامل شوروی قلمداد کرده است، اینبار به مقتضای شرایط و درجهت تلاش برای خنثی سازی آگاهی مردم از نفوذ **انگلیس** در میان روحانیون حاکم، تغییر نظر داده و می‌گوید: «**توده‌ای‌ها** زیاد دم از فقیر و کارگر می‌زدند و مردم نیز دور آنها را گرفتند، ولی بعدها مشخص شد که توده‌ای‌ها عوامل انگلیسی هستند.» (نوروز ۱۵ اردیبهشت ۸۰) مخالفت با غرب، که طبعا برای یک شخصیت و یا نیروی سیاسی ملی و میهن دوست باید در مخالفت بابرنامه لیبرالیسم اقتصادی تجلی کند، از نگاه ایشان، در غرب ستیزی و آن هم با متهم کردن توده‌ای‌ها به انگلیسی بودن خلاصه شده‌است!!

۴- ترفند غربی ستیزی، ببینیم درعرصه‌ای دیگر چگونه دنبال می‌شود. هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در همایش سراسری مسئولان استان‌ها و شهرستان‌های اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش آموزان و در ستیز با برخی اصلاح طلبان درون حاکمیت که در ۱۰ ساله دوری از حاکمیت (برکناری از حاکمیت در دولت خود وی!) به تحصیلات عالی در داخل و خارج کشور دست یافته‌اند و اکنون در برابر امثال او ایستاده‌اند گفت: «اعزام افراد به خارج برای تحصیل برنامه دشمنان برای ضربه زدن به انقلاب است. بعد از انقلاب دشمنان انقلاب به فکر افتادند که آدم‌هائی تربیت کنند تا از درون به انقلاب اسلامی ضربه بزنند و این حرکت را با اعزام افرادی به خارج برای تحصیل آغاز کردن و ادامه دادند. » (نوروز ۱۹ اردیبهشت ۸۰)

او در همین سخنرانی، عنان اختیار از دست داده و خشم خود نسبت به امثال حجاریان، عمادالدین باقی، اکبرگنجی، علوی‌تبار، عبدی، جلائی‌پور و دیگرانی که همفکر و همکار آنها هستند و چند سال از دوران تصفیه از دستگاه حکومتی دوران ۱۰ ساله دوم جمهوری اسلامی را در خارج به تحصیل گذرانده‌اند، آنها را «**حرامیان**» خطاب کرد. از نگاه او این افراد «حرامی»اند، زیرا پرده‌ها را کنار زده‌اند و به زعم وی، باعث شکست سنگین وی در انتخابات مجلس ششم و رویای رسیدن به مقام "**رهبری**" شده‌اند!

این سخنان را رفسنجانی در حالی بیان داشته که بسیاری از نزدیکان و افراد خانواده خود وی،- به شهادت کتاب خاطرات او- سال‌ها در امریکا و انگلیس به سر برده و یا پسرش در بلژیک تحصیل کرده و در سال‌های بازگشت از تحصیل از کنار پروژه متروی نیمه تمام تهران به ثروتی افسانه‌ای دست یافته‌است. آنچه هم که به دوران پیش از انقلاب باز می‌گردد، به نقل از کتاب خاطرات خود ایشان خواندنی‌است. رفسنجانی می‌نویسد که در آن سال‌های پرتلاطم دهه ۵۰ به دعوت برادر به امریکا سفر کرده و بجای تماس با سازمان‌ها و محافل دانشجوئی ضد رژیم شاه، عمامه و عبارا از سر و تن برداشته و به بازدید جهانگردانه از هالیوود و دیگر نقاط مشابه در لوس‌آنجلس پرداخته‌است!

هاشمی رفسنجانی، وقتی نخستین کابینه خود را می‌خواست تشکیل بدهد رسما گفت که کابینه‌اش سیاسی نیست و او خودش باندازه کافی سیاسی (انقلابی) است! با همین تئوری و زیر همین پوشش بیشترین تعداد فارغ التحصیلان دانشگاه‌های امریکائی در دولت وی مشغول بکار شدند و کارگزار برنامه تعدیل اقتصادی شدند. در همین دوران و به ابتکار و توصیه هاشمی رفسنجانی، **علی سبزعلیان**، سرپرست سابق دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در واشنگتن، با برخوردای از امکانات بنیاد مستضعفان در امریکا (تاسیسات و مراکز متعلق به **بنیاد پهلوی** سابق در نیویورک- مراجعه کنید به خاطرات دکتر اقبال در چند شماره روزنامه کیهان چاپ لندن) مرکز جلب سرمایه‌گذاری‌های امریکائی را تاسیس کرد. همان مرکزی که در ارتباط نزدیک با فعالیت‌های گروه **هوشنگ امیراحمدی** در واشنگتن عمل کرده و برخی ارتباطات با محافل حاکمه امریکا از طریق او صورت می‌گیرد. (نگاه کنید به مقاله "**برباد رفته**" در صفحه سیاست جامعه در نشریه **جامعه مدنی** شماره ۲۴ دیماه ۷۹)

تعدادی از همین تحصیلکردگان را در ستاد توطئه‌ای که جبهه مخالفان جنبش مردم تشکیل داده‌اند می‌توان بر شمرد. افرادی مانند احمد توکلی، وزیر کار اسبق و کاندیدای کنونی ریاست جمهوری، امیر محبیان (سردبیررسالت و تئوری پرداز روحانیت مبارز) برادران لاریجانی (یکی چشم گوش رهبر در تلویزیون و دیگری طرف مذاکره با انگلیس‌ها و وزیر خارجه ناطق نوری اگر رئیس جمهور می‌شد!).

وقت آن نرسیده‌است تا همگان بدانند «لیبرال»ها کیستند؟، «نئولیبرالیسم» چیست؟ و تفاوت میان دفاع از «اقتدار ملی» و «حاکمیت ملی» با «خیانت ملی» درچیست؟ و چه کسانی در کدام صف قرار دارند؟

دادنامه خانواده‌های زندانیان سیاسی !

«گفتگو» در شکنجه‌گاه!

انگیزه‌های مشترک یورش به حزب توده ایران و دلیل یورش به ملی– مذهبی‌ها و طرفداران جنبش!

«**گفتگو**» با زندانی زیر شکنجه را «**حسین شریعتمداری**» در جمهوری اسلامی ابداع کرد. سرپرست موسسه انتشاراتی کیهان و نماینده رهبر در این موسسه! اگر هم پیش از او، کسان دیگری در زندان‌های جمهوری اسلامی مبتکر «گفتگو» با زندانی زیر شکنجه بوده‌اند، «گفتگو»هائی به نام حسین شریعتمداری ثبت است، که به گفته خود وی، باید بخاطر آنها مدال افتخار بگیرد. او خود در سخنرانی‌اش در مدرسه حقانی قم و با صراحتی که هیچ چیز از بی‌حیائی کم نداشت و در پاسخ به مقالات اکبرگنجی که درباره حضور او در شکنجه‌گاهها و تواب سازی و اعتراف‌گیری در مطبوعات دست به افشاگری زده بود گفت: «**من با امثال احسان طبری، پورهرمزان، گلاویژ، پرفسور آگاهی در زندان گفتگو کرده و آنها را که کهنه کمونیست بودند، مسلمان کردم!**» او اضافه کرد که متاسفانه افتخار بازجوئی را نداشته تا در دفتر اعمالش ثبت شود و ثواب آن را ببرد!

همان زمان که شریعتمداری، چنین بی‌حیا در مدرسه حقانی قم سخن گفت و زبان به اعتراف گشود، عمادالدین باقی در یک جمله بسیار پر معنا، طی مقاله‌ای در یکی از آن چند روزنامه‌ای که توقیف شدند نوشت: «برادر حسین در باره نقش خود در زندان اوین راست می‌گوید، اما در توان خودش و مقایسه اطلاعات و سوادش با احسان طبری دچار اشتباه محاسبه شده!»

ترجمه ساده این جمله، آنست که حسین شریعتمداری در «گفتگو» با همان کسانی که از آنها نام برده، آنچه را در استدلال کم آورده، با فشار روحی و شکنجه جبران کرده‌است.

گفتگو با طبری، از همان نخستین ساعات دستگیری و از پشت در سلول متروک، تنگ و نمناکی که در انتهای بند انفرادی زندان توحید (۳ هزار– کمیته مشترک) شروع شد و حسین شریعتمداری، اگر یک سخن راست تاکنون گفته باشد، همین است که طرف گفتگو با احساس طبری از همان آغاز ورود وی به زندان بوده‌است. در سلولی که طبری را در آن محبوس کرده بودند، پیشاب توالت بند تا نیمه دیوار را خیس کرده بود. بوی تعفن چنان بود که در آن شب‌ها و هفته‌های نخست، که صدای تازیانه‌ها و فریادها قطع نمی‌شد، حسین شریعتمداری هر چند شب یکبار پشت مقابل این سلول می‌آمد و از طبری استنطاق می‌کرد! تحمل بوی تعفن درون سلولی را که طبری در آن نمی‌دانست چه وقت شب بوده و چه وقت روز شروع شده نداشت!

انسان فرهیخته‌ای که نرم‌خوئی، انسان دوستی و دانش پرستی شعارش بود و عالم را در قالب علم در وجود خویش ذخیره کرده بود، در آن تنگنا، باید به پرسش‌های مرد بی‌حیائی پاسخ می‌داد، که نه اعتبار علمی و دینی داشت و نه ارزش انسانی! شناختی که امروز همه اصلاح طلبان حکومتی و پیرامون حکومتی از او دارند.

چند شاگرد پر استعداد حسین شریعتمداری، بعدها به مکتب او پیوستند: حسن شایانفر (مدیرمسئول کنونی روزنامه کیهان)، مهدی خزعلی (پسر آیت‌الله خزعلی) و۰۰۰ که هرکدام عده‌ای را زیر دست خود پرورش دادند. در این دوران، سعید امامی (معاون خودکشی شده وزارت اطلاعات و امنیت و از جمله طراحان قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای) سربازجوی درون زندان‌ها بود و حسین شریعتمداری، حسن شایانفر و مهدی خزعلی زیر دست‌های او محسوب می‌شدند.

این گفتگوها بعدها و در ارتباط با برخی زندانیان مربوط به برخی سازمان‌های سیاسی تبدیل به شبکه سازی و شبکه‌بندی از میان تواب‌ها شد. هزاران عضو سازمان مجاهدین خلق قربانی شدند و هزاران تن مغز استخوانشان در زندان‌ها پوسید! اما از دل توابین این سازمان و برخی سازمان‌های دیگر، که چپ دو آتشه بودند کسانی که وفاداریشان طی سالها به حسین شریعتمداری و حسن شایانفر ثابت شده بود و مهدی خزعلی و سلیمی نمین (معاون وقت وزارت اطلاعات و امنیت و سردبیر کیهان هوائی و تهران تایمز) تائیدشان می‌کردند، شبکه‌هائی سازمان داده شد، که ابتدا در افغانستان و تحت نام عضو "کمونیست کارگری" چند ترور و قتل انجام دادند. قربانیان از میان سران قبائلی انتخاب شده بودند که در دولت حزب دمکراتیک خلق افغانستان به مرزداری افغانستان پرداخته و با این دولت پیوند برقرار کرده بودند. ترورها و انفجارها، هرگاه که ضرورت تقویت موقعیت جنایتکاران در حاکمیت ایجاب می‌کرد یا توسط توابین مجاهدین خلق، که به فرمان حسین شریعتمداری عمل می‌کردند صورت گرفت و یا خود سازمان دادند و این هسته‌ها مسئولیت آنها را پذیرفتند. (مراجعه کنید به گزارش تهیه شده از جزوه ۸۰ صفحه‌ای در شماره ۱۰۴ راه‌توده! و سلسله افشاگری‌های راه‌توده در باره روزنامه کیهان در راه‌توده)

آنها که به حزب توده‌ایران یورش بردند و برجسته‌ترین و رهبران و کادرهای آن را به بهانه بی دینی قتل‌عام کردند، همانهائی هستند که به ملی– مذهبی‌های نماز خوان و دیندار یورش برده‌اند. بنابراین، انگیزه آنها نه دین و مذهب، بلکه مقابله با هر نیروئی بود که از مردم، انقلاب، جنبش، تحولات، عدالت، آزادی و استقلال کشور دفاع کند!

چهره درهم شکسته و تبسم تلخی که علی‌افشاری، از رهبران دفترتحکیم وحدت، هنگام حضوردر تلویزیون علی لاریجانی بر چهره داشت، از همان گفتگوهائی خبر می‌داد که حسین شریعتمداری ثواب آن را در کیسه آخرت خود در جمهوری اسلامی ذخیره کرده‌است. گفتگوهائی که اکنون ۵ ماه است در زندان ۵۹ و زیر نظر مستقیم شریعتمداری، مهدی‌خزعلی، روح‌الله حسینیان، بازجوهای جزوه ۸۰ صفحه‌ای و نو به میدان آمدگان دیگر ادامه دارد و علی فلاحیان، در ساختمان جدید محل کار خود، در پادگان عشرت آباد بر همه آنها نظارت عالیه دارد! نه تنها

حسین شریعتمداری و مهدی خزعلی و شایانفر و صفارهرندی (سردبیرکیهان) همگی سردار سرتیپ سپاه پاسداران‌اند، که افرادی از تیم‌های عملیاتی درون زندان ۵۹ نیز وابسته به ضد اطلاعات سپاه پاسداران‌اند! همان تیم‌هائی که ترور حجاریان را انجام دادند و موقتا از ایران و از طریق پاکستان خارج شدند، تا دوباره باز گردند، که باز گشته‌اند.

آن گفتگوئی که با احسان طبری در زندان توحید کردند (!) اکنون با چهره‌های شناخته شده ملی- مذهبی می‌کنند. تفاوت در آنست، که در آن سال‌های ناباوری مردم نسبت به آنچه در زندان‌ها می‌گذشت، توانستند دست‌های خونین و آلوده خود را در پشت صحنه بشوید، اما امروز دیگر چنین کاری امکان ندارد. مردم همه چیز را فهمیده‌اند. حتی اگر میزگردی با حضور همه دستگیرشدگان ملی-مذهبی نیز تشکیل شود، همه می‌دانند آنها که پشت این میز نشانده‌شده‌اند قربانیان «گفتگو» در سلول‌های انفرادی هستند. اکثر آنها در لیست قتل‌های زنجیره‌ای قرار داشته‌اند. جرم همه آنها اعتراض به فساد و تبعیض، قتل، جنایت و در یک کلام قیام در برابر کسانی است که به انقلاب سال ۵۷ مردم خیانت کرده‌اند.

در سال ۶۲ نه تنها فریاد زندانیان توده‌ای، نه تنها فریاد خانواده‌های آنها، که صدای معترضین درون و حاشیه حکومت نسبت به آن جنایاتی که در حق رهبران، کادرها و اعضای حزب توده‌ایران در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌شد به گوش کسی نرسید. یگانه سنگ صبور یورش عهدشکنانه و خیانت‌آمیز به حزب توده‌ایران آیت‌الله منتظری بود، که در چند نوبت توانست نمایندگان خود را به زندان‌ها بفرستد، اما هر بار، ترورها و حادثه آفرینی‌های خارج از زندان، زمینه را برای شکست تلاش‌های او برای کنترل زندان‌ها و کوتاه کردن دست جنایتکاران از جان زندانیان فراهم ساخت. حاصل این شکست‌ها و ماجراجوئی ها تقویت موقعیت ارتجاع مذهبی، رهبران انجمن حجتیه و موتلفه اسلامی در دادگاه‌های انقلاب، دادستانی‌های انقلاب و مدیریت زندانها و سازمان‌های اطلاعاتی بود. آن تقویت موقعیت، به حاکمیت مافیائی کنونی ختم شده‌است!

علاوه بر نامه تاریخی علی‌خاوری، به آیت‌الله منتظری و در ارتباط با یورش به حزب توده‌ایران، (آن را در شماره ۱۰۶ راه توده بخوانید) دو نامه تاریخی دیگر در آن سال‌ها خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته شد، که هر دو رنجنامه‌ای بود پیرامون آنچه که بر سر توده‌ایها در زندان‌ها رفت. این دو نامه یکی به قلم دکتر احمد دانش شریعت رضوی، عضو کمیته مرکزی و متخصص و جراح کلیه بود و دیگری نامه‌ای از آذر طبری همسر زنده یاد احسان‌طبری.

آنچه که در آن سال‌های تنهائی بر امثال آذر طبری در خارج از زندان گذشت، همان بود که امروز با تفاوت‌های آشکاری، بر خانواده زندانیان ملی-مذهبی و طرفداران اصلاحات می‌گذرد. تفاوت در انتشار اخبار فعالیت خانواده زندانیان سیاسی ملی-مذهبی در مطبوعات و عدم انتشار هر نوع خبری پیرامون یورش به حزب توده‌ایران و زندانیان حزب در مطبوعات آن دوران است!

نامه آذر طبری که در حسرت دیدار همسر فرزانه‌اش چهره در نقاب خاک کشید را، در این شماره راه‌توده می‌آوریم، آن غفلت‌های گذشته در دفاع از مظلومیت توده‌ایهای در بند را به یاد اصلاح طلبان امروز در جمهوری اسلامی بیآوریم. اگر بودند کسانی که تصور می‌کردند دعوا بر سر نماز و روزه و عبادت است و دشمنی با مارکسیسم، امروز همگان می‌بینند که چنین نبوده و چنین نیز نیست. دعوا بر سر عدالت اجتماعی‌است، بر سر دفاع از انقلاب و آرمان‌های آن بوده و هست. دعوا بر سر آزادی و آگاهی از یکسو و ناآگاهی و غارت مردم در پشت نقاب اسلام و خرافات از سوی دیگر است. اگر چنین نبود، امروز کسانی در زندان و در همان بندهائی نشسته بودند که روزگاری رهبران حزب توده‌ایران نشسته بودند و از همانجا به پای چوبه‌های دار رفتند. اینها نماز شب هم می‌خوانند، روحانی و اهل تقدس‌اند. مسلمانند، اما همان جرمی را دارند که توده‌ایها داشتند: **دفاع از مردم، از انقلاب، از عدالت، از استقلال و آزادی.**

رنجنامه آذر طبری را، نه بعنوان رنجنامه همسر طبری، که **رنجنامه همه همسران زندانیان سیاسی** گذشته و حال بخوانید:

بنام خانواده‌های زندانیان سیاسی

دادخواهی همسر "احسان طبری"

حضور محترم حضرت آیت‌الله منتظری

اکنون که از مراجعات مکرر خود برای آگاهی از حال شوهرم "احسان طبری" به همه مراجع صلاحیتدار، مانند سپاه پاسداران، دادگاه انقلاب اسلامی جز برخوردهای گاه زننده و در همه حال بی‌نتیجه طرفی نبسته‌ام، این دادنامه را برای شما به مثابه آخرین فریادرسی که در جمهوری اسلامی می‌شناسم تقدیم می‌دارم و قبل از هر چیز از اینکه وقت گرامی خود را برای خواندن این نوشته صرف می‌کنید از شما تشکر می‌کنم. هر چند که در قبال مسئولیت بزرگی که بر عهده گرفته‌اید، خواندن و رسیدگی به این نامه خود از مهمترین تعهدات مسئولیت شما به شمار می‌آید.

مدت پنج ماه از روزی که بی‌خبر به خانه ما ریختند، من و شوهرم را چشم بسته به مکانی ناشناس بردند، می گذرد. از آن روز تاکنون نه تنها هیچ خطی یا خبری از شوهرم به من نرسیده است که مرا از حال او آگاه کند، بلکه هر دری را که برای یافتن کوچکترین خبری از وضع شوهرم زده‌ام جز «نمی‌دانم» پاسخی نشنیده‌ام.

از شما می‌پرسم اگر مقامات سپاه و دادگاه های انقلاب کشورمان از حال و روز یک زندانی که در چنگ ایشان اسیر است بی خبر باشند، پس خانواده او باید کدام در را بزنند و چاره از کجا بجویند؟

حضرت آیت‌الله! دادگاه‌های عدل جمهوری اسلامی چگونه می‌توانند در برابر فرزندان یک زندانی در بند، که مدام با نگرانی و هراس برای آگاهی از وضع پدرشان از راه دور به مادر خود تلفن می‌زنند و مدام پاسخ نمی‌دانم می‌شنوند این بی‌عدالتی خود را توجیه کنند و همچنان دم از عدالت بزنند؟ آنهم زندانی هفتاد ساله‌ای که سالهاست با بیماری خطرناکی چون بیماری پیشرفته قلبی، زخم معده و سیاتیک، که از زندان رضا خانی بیادگار دارد دست و پنجه نرم می‌کند و زندگی و مرگش، حتی در شرایط مساعد روزگار، همواره مایه نگرانی خانواده‌اش بوده‌است.

حضرت آیت‌الله! گمان می‌کنم نه تنها در دادگاه عدل اسلامی که در همه دادگاه‌ها و حتی بیدادگاه‌های جهان نیز زندانیان حقوق مشخصی

دارند، که از جمله ابتدائی‌ترین آنها مطلع بودن خانواده ایشان از حال و وضع آنان از طریق ملاقات یا لااقل گفتگوی تلفنی است. در شرایطی که اکثر زندانیان هر ماه یا هر از چند ماه یکبار با یک تلفن از زندان خانواده‌های خود را از زنده بودن خود مطمئن می‌سازند، به من بگوئید که چرا پنج ماه است که از شوهر من خبری نیست؟ اگر شوهر من زنده و سالم است چرا نباید با یک تلفن کوتاه همسر و فرزندانش را از حال خود با خبر کند؟ اگر به هر دلیلی بیمار و ناتوان از سخن گفتن است، آیا حتی از نوشتن دو سطر یادداشت نیز عاجز است؟ و اگر حتی مرده‌است، آیا همسر و فرزندان او حق ندارند، که از این حقیقت شوم باخبر باشند؟ آیا شما خود هر گونه رنج بی‌خبری از عزیزان خود را کشیده‌اید و عمق و شدت آن را می‌توانید حس کنید؟

حضرت آیت‌الله! در همه دادگاه‌ها و حتی بیدادگاه‌های جهان، حتی برای خطرناک‌ترین جانیان نیز حق ارتباط با خانواده درجه اول را محفوظ داشته‌اند، به من بگوئید این چگونه عدالتی است که از مردی دانشمند و وارسته که در همه جهان به جهت علم و تقوا و ایمان خود سرشناس است و در ایران و جهان از دشمن و دوست به او می‌نازند و برای شخصیت معنوی‌اش اعتبار قائلند، این حق دریغ می‌شود؟ من لااقل به سبب چهل سال زندگانی روزان و شبان با احساس طبری می‌توانم با همه ایمان و صداقت خود به سربلندی سوگند یاد کنم که او جز عشق پر ایثارش به دفاع از والاترین فضائل انسانی و نیرد بی‌امان و خستگی ناپذیرش با ستمگری و دیو خوئی انسان نمایان هدفی نداشته‌است و جز در راه حق و حقیقت گامی نپوئیده‌است، که دل بزرگش همواره بخاطر مظلومان جهان تپیده و بزرگترین درد زندگانی‌اش، که قلب دردمندش را در تمام اوقات حیاتش رنجه می‌داشت، درد دوری از وطن بود و زیباترین عشق او شوق بی پایانش به آزادی و استقلال و حیثیت ایران و ایرانی بود و همه توان خود را، از قلم و قدم و کلام، جز در این راه صرف نکرده‌است. بر این ادعا چه گواهی زنده‌تر از کارنامه آثار و نوشته‌های او و چه شاهدی گویاتر از همه کسانی که از دشمن و دوست او را دیده و شناخته‌اند. آری، سابقه مبارزه و پیکار او با اهریمن و اهریمنان به زمان‌های بسی دور بر می‌گردد، به روزگاری که حتی بسیاری از انقلابیون و انقلابی نمایان امروز شاید کودکان چشم و گوش و زبان بسته‌ای بیش نبودند.

حضرت آیت‌الله! دادگاه‌های انقلابی عدالت جمهوری اسلامی، چنین مردی را نه تنها به اسارت گرفته‌اند، بلکه از ابتدائی ترین حقوق خود محرومش ساخته‌اند. من ایمان دارم که قضاوت تاریخ سرانجام او را به مقام در خورش خواهد رسانید و آنچه را که در طول زندگی پر بار و افتخارش از او دریغ کردند، نسل‌های آینده ایران سپاسمندانه به او تقدیم خواهند کرد. دادگاه‌های انقلابی عدل جمهوری اسلامی ایران و همه مسئولان اجرائی و قضائی آن در برابر این حکم تاریخ چه پاسخی خواهند داشت و چگونه زیر بار این شرم سر بر خواهند کرد؟ شما بهتر می‌دانید که آفتاب حقیقت هرگز برای همیشه زیر ابر دروغ و تهمت پنهان نمی‌ماند. شوهر من نیز با همین امید و اعتقاد بود که همه سرمایه عمر و علمش را در طبق اخلاص نهاد و تقدیم خیر و صلاح انسان کرد. امروز ممکن است که با جعل و دروغ جمع بی‌خبری را فریفت و بیگناهی را در اذهان جامعه گناهکار نمایاند اما آیا می‌توان همه را برای همیشه فریب داد؟ و آن روز که آفتاب حقیقت بر جان جهان تابنده شود، این خفاشان کوردل خود را در چه سردابه هائی پنهان خواهند کرد؟ و از شما می‌پرسم: آیا در آن روز وجدان تاریخ و جامعه دامن همه مسئولان جمهوری اسلامی و حتی دامن خود شما را به مثابه یکی از ارکان مقتدر این جمهوری نخواهد گرفت؟ آنان را نمی‌دانم، اما آیا خود شما برای آن روز پاسخی دارید؟ شما که خود داغ عزیزی را بر سینه دارید آیا درد آن کسانی را که عزیزانشان را بیگناه و حتی به گناه شرافت و صداقت، در زیر پای ظلم و بی‌عدالتی لگد مال می‌کنند در می‌یابید؟ خبر مرگ ناجوانمردانه فرزند شما دل بسیار کسان و از جمله من و شوهرم را سخت به درد آورد، اما آیا شما نیز در این اندوه دردناک من و فرزندانم با ما احساس همدردی می‌کنید؟

من این نامه را از سر خواهش و تمنا، یا برای جلب ترحم به شما نمی‌نویسم، بلکه گمان می‌کنم که موظفم این مسئولیت خطیر را به شما و از طریق شما به همه مسئولان جمهوری اسلامی یادآوری کنم تا شاید با پیش گرفتن راه عدل و حق که اگر چه مدتهاست از آن منحرف شده‌اند، اما هنوز بازگشت به آن چاره پذیراست اندکی از بار سنگین گناهان خود که در حق آزادگان و پاکان و محرومان این ملت روا داشته‌اند بکاهند.

با امید قاطع به چنین همدلی است که اکنون به شما روی آورده و احقاق این حق بدیهی را از شما می‌طلبم. باشد تا این امید به نومیدی بدل نگردد.

با ایمان قاطع به پیروزی حق بر باطل– آذر طبری (مهرماه ۱۳۶۲)

اعتراف و عذرخواهی از "آریامهر" و "رهبر"!

آنچه که درجمهوری اسلامی، تحت عنوان «گفتگو» در زندان و حضور در تلویزیون شناخته شده‌است، در سال‌های دهه ۵۰ و توسط "پرویزثابتی"، معاون سیاسی وقت ساواک شاهنشاهی و در دو زندان اوین و کمیته مشترک (زندان توحید) سازمان داده شد. او که در آستانه انقلاب از ایران گریخت، اکنون سال‌هاست در اسرائیل زندگی می‌کند و گفته می‌شود یکی از سرپل‌های وصل سعیدامامی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و طرف مشاوره و ارتباط گردانندگان فاسد و جنایتکار این وزارتخانه در تمام سال‌های گذشته بوده‌است.

او که خود دوره اطلاعاتی در اسرائیل دیده بود، بازجوها و شکنجه‌گران ساواک را برای دیدن دوره به اسرائیل فرستاد و سیستم ساخت سلول‌ها، بندهای جدید در دو زندان گوهردشت، عادل‌آباد شیراز و زندان اوین از یادگارهای اوست که در جمهوری اسلامی و بویژه در دوران علی‌فلاحیان تکامل یافت. شیوه بازجوئی، شکنجه روحی، مغزشوئی و اعتراف‌گیری را او از اسرائیلی‌ها آموخت و در ایران بکار گرفت و شوهای تلویزیونی او در سال ۵۵، که اوج سرکوب و تسلط ساواک در ایران به حساب می‌آمد آغاز شد. از جمله قربانیان این شوها، "علی‌شریعتی" بود. در همین سال‌های رعب و وحشت در زندان‌های رژیم شاهنشاهی بود که برنامه «سپاس آریامهر» نیز توسط ساواک شاهنشاهی ترتیب داده شد. زندانیانی که بریده بودند با شرکت در این برنامه، که خود یک شوی تلویزیونی دیگر بود، انقلاب سفید را تائید کرده و از شاهنشاه آریامهر طلب بخشش می‌کردند. بسیاری از رهبران کنونی جمعیت موتلفه اسلامی (اسدالله لاجوردی، علی‌اکبر پرورش، اسدالله بادامچیان، حبیب‌الله عسگراولادی و) در همین برنامه شرکت کردند و پس از عذرخواهی از آریامهر آزاد شدند. آنها خود بعدها در جمهوری اسلامی ادامه دهنده راه پرویز ثابتی شدند و طلب بخشش از "رهبر" را باب کردند!

پیوند هزار فامیل روحانی با سرمایه‌داران ماسونی زمان شاه، در شرکت‌های مختلط تجاری

پشت پرده شعار مبارزه با امریکا و غرب!

م. امید

حسین عادی در ونکوئر کانادا سرنخ ارتباط‌های سیاسی- اقتصادی هاشمی رفسنجانی با امریکا و «نژاد حسینیان»، نماینده رهبر در امریکا، سرنخ دیگر معاملات "بای‌بک" و ارتباط‌های سیاسی با امریکا شده‌است!

از میان تمام شیوه‌های جلب سرمایه خارجی رایج در جهان مانند فاینانس، اعتبارات بانکی و کنترات مستقیم- شرکت ملی نفت جمهوری اسلامی بدون استثناء مایل به عقد قراردادهای موسوم به "بای‌بک" است. این شیوه که کم و بیش از ابداعات شرکت نفت است، تحت این بهانه انجام می‌گیرد که قانون اساسی صنعت نفت را صنعتی ملی اعلام کرده و اساس این شیوه نیز چنین است که شرکت‌های خارجی واگذاری ثروت ملی را به شرکت‌های نفت و گاز خارجی منع کرده‌است.

اساس این شیوه چنین است که شرکت‌های خارجی در مقابل سود ثابت ۱۸ تا ۲۰ درصدی و همچنین دریافت بخشی از نفت خام متعهد می‌شوند تا ظرفیت تولیدی را تا سطح مورد توافق بالا ببرند.

در این تردید نیست که تولید نفت و گاز ایران در ۲۰ سال گذشته بخاطر استهلاک ابزارتولید روند نزولی داشته‌است. در این هم تردید نیست که منبع اخذ سرمایه و فن‌آوری پیشرفته نیز در خارج از کشور است، اما روش "بای‌بک" بخاطر آنکه مردم هرگز از قراردادهای آن با خبر نمی‌شوند و اطلاعات مربوط به این مذاکرات در اختیار آنها قرار نمی‌گیرد به آسانی می‌تواند مانند دیگر عرصه‌های اقتصادی میدانی شود در انحصار باندهای مافیائی قدرت و ثروت. این واقعه، همان امری است که اکنون در جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته‌است و بازتاب‌های آن را در مقابله با آزادی‌ها، با شخصیت‌های میهن دوست و ملی ایران که در این ارتباط زبان به اعتراض و افشاگری گشوده‌اند خود را نشان می‌دهد. همانگونه که در ستیز با اصلاحات، آزادی مطبوعات و افزایش آگاهی مردم از واقعیات اقتصادی پشت پرده، خود را نشان می‌دهد.

برای نمونه ریشه‌های برخورد با امثال مهندس‌عزت‌الله سحابی را می‌توان در نقشی جستجو کرد که او در حد خود و در افشای بخشی از این واقعیات، چه در دوران اجرای برنامه تعدیل اقتصادی توسط کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی- موتلفه اسلامی و چه در دوران گشایش فضای سیاسی در عرصه مطبوعاتی کشور در چهار سال اخیر ایفاء کرد.

پس از تصویب لایحه خصوصی سازی در بخش نفت و گاز، مهندس سحابی در سمیناری که با نام "نفت و اقتصاد ملی" در دانشگاه تهران برگزار شد گفت: «تاکنون هیچکس قراردادهای "بای‌بک" را که اخیرا به امضاء رسیده ندیده و ما اطلاعات دقیقی از آنها نداریم. از طرف کسانی که در جریان آنها بوده‌اند با خبر شده‌ایم که مثلا قرارداد "بای‌بک" با کمپانی "توتال" حقیقتا وحشتناک است، چرا که ۵۰ سال بعد از ملی شدن صنایع نفت باز شرکت‌های خارجی را به صنعت نفت بازگردانده‌ایم!»

این روند غیر ملی نه تنها در دولت هاشمی رفسنجانی و زیر نام «دوران سازندگی» دنبال شد، بلکه پس از پایان دوران ریاست جمهوری وی نیز، علیرغم شکست سنگین نماینده طرفداران شتاب بخشیدن به اجرای برنامه خصوصی سازی و پیوستن به پیمان تجارت جهانی، یعنی « ناطق نوری» هم توسط مجلس دوره پنجم دنبال شد. تصویب لایحه رسوای لغو روز ملی شدن نفت در مجلس پنجم برجسته‌ترین نمونه سیاسی و باج دهی به کمپانی‌های نفتی اسرائیلی-هلندی- انگلیسی بود. باندهای مافیائی قدرت، که بزرگترین جنایات را طی ۲۰ سال گذشته در ایران انجام داده‌اند، بزرگترین غارت را کرده‌اند و نامشان بعنوان نمونه‌های تاریخی خیانت به یک انقلاب عظیم و مردمی در تاریخ معاصر ایران ثبت خواهد ماند، با پنهان شدن زیر عبا و عمامه و پشت نقاب «دفاع از ارزش‌های اسلامی»، «حفظ قداست دفاع مقدس» (خیانت تاریخی ادامه جنگ با عراق) و بنام «انقلاب» ثروت ملی را چنان به تاراج بردند که اکنون از بیم افشاء شدن آن برای توده مردم، حاضر به هر جنایتی علیه جنبش کنونی مردم ایران هستند.

با آنکه بنیاد مستضعفان یگانه تشکیلات آلوده به مافیای قدرت و ثروت نیست و پیوندهای اقتصادی محسن رفیقدوست- هاشمی رفسنجانی یگانه پیوند نیست، از این تشکیلات و از این پیوند نمونه‌ای را ذکر می‌کنیم. نمونه‌ای که در عرصه‌های دیگر و بنیادهای مالی دیگر، به اشکال مختلف بین روحانیون و گردانندگان، نمایندگان ولی فقیه و تصاحب‌کنندگان ثروت و نقدینگی کشور برقرار است و همه آنها در یک مجموعه به هم پیوسته علیه جنبش مردم عمل می‌کنند. از جمله می‌توان اشاره به پیوند آیت‌الله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران با فرماندهان این سپاه در صنایع نظامی و یا بنیادی بنام "نبوت"، بعنوان یکی از دهها بنیاد مشابه کرد، که امثال آیت‌الله یزدی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله مهدوی‌کنی، ناطق نوری، سران موتلفه اسلامی، گردانندگان قوه قضائیه طی ۱۰ سال گذشته سهامدار عمده آنها هستند و ثروت خود را در این بنیادها، از طریق حفظ قدرت سیاسی در ساختار انتصابی حاکمیت حفظ می‌کنند. اعضای خانواده این آقایان، بویژه فرزندان ذکور آنها تحت حمایت پدرانشان این بنیادها و شرکت‌های تجاری و خطوط واردات، صادرات و شبکه توزیع را اداره می‌کنند. در میان این فرزندان ذکور، آنها که در سال‌های جنگ بجای رفتن به جبهه‌ها، راهی کشورهای اروپائی و امریکا شدند و با طی دوره‌های مدیریت و تجارت، پس از جنگ به کشور بازگشته‌اند، موفق‌تر از بقیه آقازادگان هستند. از آن جمله‌اند فرزندان و برخی اعضای خانواده هاشمی رفسنجانی. در راس همه این بنیادها، که خود یک امپراطوری مالی-مذهبی است، آستانقدس رضوی قرار دارد که شیخ عباس واعظ طبسی و فرزندانش مانند یک خانواده سلطنتی آن را اداره می‌کنند.

دهه کودتا علیه انقلاب!

در طول تمام دهه دوم جمهوری اسلامی، که آن را باید دهه کودتا علیه انقلاب نام نهاد هاشمی رفسنجانی و محسن رفیقدوست از طریق دهها شرکت که در کشورهای مختلف جهان نمایندگی دارند بسیاری از امتیازات شرکت‌های مختلف را یا تصاحب کرده‌اند و یا بر آنها چنگ انداخته‌اند. سال‌های ادامه جنگ با عراق و خرید تسلیحات جنگی بزرگترین فرصت برای تجربه اندوزی، برقراری مناسبات بین‌المللی، یافتن دوستان معتمد در شرکت‌های بزرگ دلالی و یافتن واسطه‌های ایرانی در این شرکت‌ها و در میان این دلال‌ها بود. این تجربه، روابط و پیوندهای برقرار شده در دوران جنگ و خرید تسلیحات جنگی، بعد از جنگ و در دهه دوم جمهوری اسلامی تبدیل به پیوندهائی تا حد برقراری مناسبات ویژه با واسطه‌های بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول و پذیرش برنامه تعدیل اقتصادی شد و ثروت بادآورده‌ای که از این طریق بدست آمد، به قدرت باد آورده تبدیل شد.

آبانماه سال گذشته کمیسیون نفت و انرژی مجلس اعلام کرد بخاطر امکان زدوبند و اعمال نفوذ در قراردادهای "بای‌بک" تحقیق و تفحص همه جانبه‌ای را مجلس ششم شروع خواهد کرد. این پیشنهاد همزمان شد با پیشنهاد تجدید نظر در قانون مطبوعاتی که مجلس پنجم تصویب کرده بود. مخالفان اصلاحات با صحنه‌سازی در برابر مجلس و مخالفت با این تجدید نظر و سپس قرائت نامه رهبر خطاب به نمایندگان مجلس که خواست مافیای قدرت و ثروت را برای جلوگیری از تغییر قانون مطبوعات تائید می‌کرد، در واقع خواست دیگری هم داشتند و آن را به نمایندگان مجلس پنجم تفهیم کردند: **متوقف کردن تحقیق و تفحص در باره قراردادهای "بای‌بک"!**

تجارت برنج، آهن، آلومینیوم، شکر، جو، گندم و « نفت»، ریسمان پیوند مخالفان جنبش مردم با اروپا و امریکا شده و سرمایه‌داران بزرگ دوران شاه نیز پل پیوند ارتباط‌های سیاسی این ارتباط تجاری شده‌اند!

این پل‌های پیوند تجاری، اکنون به پل‌های سیاسی–دیپلماتیک نیز تبدیل شده‌اند. پلی بین به ثروت و قدرت دست یافتگان جمهوری اسلامی از یک سو و سرمایه‌داران ایرانی خارج کشور و شرکت‌های بزرگ و تاثیر گذار روی سیاست خارجی امریکا و کشورهای اروپائی ازسوی دیگر. یعنی همان اتحادی که مخالفان جنبش و اصلاحات برای جلب حمایت امریکا و برخی کشورهای مهم اروپائی و خنثی سازی اپوزیسیون سلطنت طلب خارج کشور از طریق جذب سرمایه‌داران بزرگ ایرانی خارج کشور روی آن حساب ویژه باز کرده‌اند. این پیوندها از دو طریق پیش برده می‌شود:

۱– وصل شدن به شرکت‌هائی مانند گروه موسوم به "بالی"، که اخیرا روزنامه "صدای عدالت" در باره نقش این گروه، حضور سرمایه‌داران دوران شاه در آنها و پیوندشان با شبکه‌های فراماسونری گزارش مهمی را منتشر کرد. این گزارش به نقل از کمیسیون تحقیق مجلس در باره بنیاد مستضعفان و نقش رفیقدوست در برقراری پیوند با سرمایه‌داران فراماسونر و سلطنت طلب تنظیم شده بود.

۲– از طریق تاسیس ده‌ها شرکت پوسته‌ای و جدید التاسیس در خارج. شرکت‌های پوسته‌ای (Shell Company) شرکت‌هائی هستند که با حداقل سرمایه و بدون داشتن کارمند تاسیس می‌شوند و چیزی جز یک «نهادحقوقی» نیستند! این شرکت‌ها، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، در روسیه نقش مهمی ایفاء کردند و مافیای روسیه را پرورش دادند. توسط این شرکت‌ها، یک کالا توسط چندین کمپانی که همگی آنها متعلق به یکنفر می‌باشد، چند بار دست به دست می‌شود و قیمت آن چند برابر قیمت تمام شده آن می‌شود. بخشی از گرانی غیر قابل کنترل کالا در ایران و **نقش مافیای قدرت و ثروت** در این گرانی اینگونه شکل گرفته‌است.

«**حسین عادلی**»، رئیس سابق بانک مرکزی در جمهوری اسلامی که در جریان نبرد مالی– سیاسی بین شرکت‌های وابسته به هاشمی رفسنجانی و نبرد بین بنیادهای مالی– تجاری خارج از کنترل دولت مانند بنیاد مستضعفان، کمیته امداد، آستانقدس، نبوت و ۰۰۰– از کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی– موتلفه اسلامی کنار گذاشته شد، یکی از گردانندگان شرکت‌های پوسته‌ای فعال در کار تجارت و معامله سیاسی با **عالیجنابان اقتصادی** در جمهوری اسلامی است. او، پس از خروج از ایران در "ونکوئر" کانادا مستقر شده و اکنون به یکی از چهره‌های تعیین‌کننده در برقراری پل ارتباطی تجارت با ایران و پیوندهای سیاسی با محافل اقتصادی تاثیر گذار در امریکاست.

شرکت بالی

نشریه رویتر در تاریخ ۲۹ آپریل سال جاری نوشت: شرکتی بنام «شرانرژی» که کانادائی و متعلق به شرکت "بالی" شیرانرژی با مسئولیت محدود است، مناقصه قرارداد بای‌بک میدان نفتی مسجد سلیمان را از شرکت ملی نفت ایران گرفته‌است. شرکت فوق ۴۹ درصد و مابقی ۵۱ درصد سرمایه‌گذاری را بعهده خواهند گرفت. این ۵۱ درصد را شرکت نفتگران ایران در اختیار خواهد داشت و سهام آن ۸۸ میلیون دلار در نظر گرفته شده‌است.»

شرکت «شرانرژی» بعنوان شرکت "مادر" که ظاهرا مرکز آن باید در قبرس باشد، اساسا وجود خارجی ندارد. نام قبرس در این میان برای آن به میان کشیده شده‌است تا از ویژگی‌های این بهشت مالیاتی استفاده شود. در این میان نباید فراموش کرد که حوزه نفت و گاز مسجد سلمیان قدیمی‌ترین میدان نفت و گاز خاورمیانه است. (سال ۱۹۰۸)

شرکت «شرانرژی» دو سال پیش با ۲۴ هزار و ۶۶۴ دلار ضرر کرد و در سال پیش نیز ۱۶۶ هزار و ۱۱۲ دلار در آمد داشته‌است.

به این ترتیب اولین سئوالی که مطرح است این است که چگونه است که کمپانی «شرانرژی» در میان ده‌ها شرکت مهم و شناخته شده بین‌المللی موفق به کسب چنین امتیاز بزرگی شده‌است:

سئوال بعدی آنست که این شرکت با توجه به ضررهائی که در دو سال گذشته داشته– مبلغ ۴۲ میلیون دلار را از کجا تهیه کرده و یا می‌خواهد بکند؟

سرانجام، مهم‌ترین سئوالی که برای هر ایرانی می‌تواند مطرح باشد اینست که رابطه «حسین عادلی» با این شرکت چیست و پل ارتباطی بین خانواده هاشمی و شرکت مذکور و معاملات اینچنینی که از زوریخ به

لندن و از لوکزامبورک تا ونکوئر کانادا گسترده شده چگونه برقرار شده‌است.

یک شرکت دیگر

شرکت «اینداستریز»، یکی دیگر از همان نمونه شرکت‌هائی است که دربالا اشاره شد. شرکت‌هائی که رهبران مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی راه انداخته‌اند و پشت شعار "مرگ بر استکبار" و باصطلاح دشمنی با امریکا و غرب، به غارت کشور و مردم سرگرمند. این شرکت نیز که در کانادا ثبت است، در مناقصه‌های بزرگ و مهم نفت و پتروشیمی شرکت می‌کند. همین شرکت، سال گذشته در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی نفت ایران شرکت کرده و گفته می‌شود کاندیدای تصاحب یکی از امتیازهای مهم "بای‌بک" است. مطابق اطلاعات منتشر شده توسط دولت کانادا در سال ۲ هزار، شرکت یا کمپانی مذکور تنها دو کارمند بیشتر ندارد. مطابق همین گزارش‌ها، درآمد سرانه این باصطلاح کمپانی نیز فقط هزار دلار تا نیم میلیون دلار اعلام شده‌است! بنابراین همان سئوالاتی که در مورد «شرانرژی» مطرح است در مورد این باصطلاح کمپانی نیز مطرح است.

از جمله شگردهای چنگ انداختن روی درآمد سرشار نفت، اتصال به شرکت‌های فراملیتی است که در این زمینه نیز، خانواده هاشمی رفسنجانی در صدر لیست قرار دارد.

گروه "بالی"، که مرکز آن در لندن است، یکی از بارزترین مصادیق اینگونه تلاش‌هاست. نخستین امتیاز در بخش پتروشیمی، بعد از انقلاب ۵۷، بصورت بای‌بک به شرکت پتروشیمی بالی، متعلق به گروه بالی تعلق گرفت. این پروژه عظیم صنعتی برای تولیدات پتروشیمی در بندر امام خمینی واقع شده و توسط یک شرکت مختلف که ۶۰ درصد آن متعلق به "بالی" و مابقی متعلق به شرکت نیمه دولتی پتروشیمی دماوند است. هر چند که چند و چون این قرارداد نیز، مانند صدها و هزاران قرارداد و زدوبند دیگر از مردم پنهان است و مطبوعات نیز چیزی در باره آنها نمی‌نویسند. همان مطبوعاتی که فرمان رهبر را برای مبارزه با فساد، رشوه، تبعیض و فقر با آب و تاب منتشر کردند!

تاریخچه بالی

گروه "بالی" یکسال بعد از انقلاب، با انتقال سرمایه از ایران به انگلستان تاسیس شد. یکی از شناخته شده ترین سرمایه‌داران زمان شاه، که با انقلاب از ایران گریخت، بنام "علاقبند" همه تجربه خود را در این گروه بکار گرفت و بتدریج وارد بزرگترین معاملات اقتصادی با خانواده رفسنجانی و بنیاد مستضعفان در ایران شد. او را یکی از سرپل‌های مهم ارتباط فراماسونری جدید جمهوری اسلامی با تشکیلات فراماسونری جهانی می‌دانند، که در جلسات سالانه سرمایه‌داران بزرگ جهانی عضو فراماسونری نیز شرکت می‌کند و با آنها در ارتباط است. همان اجلاسی که محمدجواد لاریجانی، از جمله شرکت‌کنندگان همه ساله در آنست و در عین حال که پیام آور و پیام بر سیاسی تشکیلات فراماسونری جمهوری اسلامی با اعضای «داووس» است، خود نیز به چهره‌ای شناخته شده در جمع آنها تبدیل شده و این ارتباط را سرمایه سیاسی خود در جمهوری اسلامی کرده‌است. کاری که فروغی‌ها، دکتر اقبال‌ها، شریف‌امامی‌ها، نهاوندی‌ها و دهها چهره و نام کلیدی در کابینه‌های متمایل به انگلیس در زمان شاه ایفاء کردند و آنگاه که در کابینه‌های دولتی و یا در مجلسین سنا و شورای ملی حضور نداشتند، در پشت صحنه فعال بودند!

مطابق گزارش نشریه معتبر اقتصادی "میند"، در تاریخ ۳۱ اوت سال ۲هزار، گروه بالی سالانه ۲ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار فروش دارد و در ۲۰ کشور جهان دارای پایگاه اقتصادی است! این میزان معاملات سالانه، از شرکت "بالی" یک کنسرن جهانی ساخته است که در دهها رشته اقتصادی و تجاری فعال است؛ از جمله در تولید فولاد و دیگر مواد اولیه؛ محصولات کشاورزی، مواد شیمیائی، بیمه، بانک و ارتباطات دور!

گروه "بالی" این موفقیت چشمگیر خود را به یک شیوه مدیون است و آن تمرکز روی سودآورترین بخش‌های اقتصادی در هر کشور و یافتن شرکای استراتژیک از میان افراد صاحب نفوذ در حاکمیت کشورها.

در ایران برادران علاقبند، علاوه بر ربودن بزرگترین امتیاز برنج بای‌بک، انحصار پخش تولیدات فولاد مبارکه را بعد از توسعه ۳۰۰ میلیون دلاری آن توسط یک کنسرسیوم بین‌المللی بعهده خواهد گرفت.

برادران علاقبند و برادران هاشمی به کمک هم انحصار کامل توزیع ماشین‌آلات کمپانی زیراکس را دراختیار دارند. علاوه بر این بسیاری از فرآورده‌های خوراکی، از قبیل جو و گندم نیز از طریق آنها وارد کشور می‌شود. آنها سالی ۶۰ هزار تن آلومینیوم در بندرعباس تولید می‌کنند.

برای آشنائی بیشتر با قدرت اقتصادی برادران علاقبند، چند نمونه دیگر را هم می‌آوریم:

رومانی- در این کشور، گروه بالی صاحب یک شرکت بیمه مختلط است؛ ۳۰ درصد سهام یکی از بزرگترین بانک‌های رومانی بنام بانک تجارتی Robank متعلق به آنهاست؛ آنها صاحب یک مجتمع تولید آلومینیوم و چندین تجارتخانه در این کشورند. سابقه ورود "بالی" به رومانی به سال ۱۹۹۰، یعنی چند ماه بعد از سقوط چائوشسکو در این کشور بر می‌گردد. در آن سال یکی از نیرومندترین مردان رومانی بنام "ژنرال ویکتور استانکولسکو" که در سرنگونی چائوشسکو نقش اساسی بازی کرده بود و در دولت جدید سمت وزیر دفاع را برعهده داشت، بعنوان نماینده تام‌الاختیار گروه بالی در رومانی شناخته شد. از طریق وی بود که امتیازات اقتصادی مهمی به چنگ گروه "بالی" افتاد! آژانس فرانس پرس در ۱۸ آوریل سال ۹۷ نوشت که ژنرال استانکرلسکو با ۸ میلیون دلار پول به ژنو گریخته‌است.

ترکیه نیز کشور دیگری است که گروه بالی در آن فعال است. این کشور پس از خصوصی سازی‌های گسترده دولت در اواخر دهه ۹۰، اکنون با بحران اقتصادی روبروست! گروه بالی با خانواده "بیرکتار" که از ثروتمندترین خانواده‌های ترکیه است شریک شد. در همین دوره وزیر کشور سابق ترکیه «چاوت چاکلار»، نماینده گروه بالی در ترکیه شد! مطابق همین شیوه، یعنی ایجاد پیوند اقتصادی با دولتمردان صاحب نفوذ در حاکمیت‌ها، شرکت بالی و برادران علاقبند ابتدا با محسن رفیقدوست و بنیاد مستضعفان پیوند برقرار کردند و سپس از این طریق با هاشمی رفسنجانی. همان پیوندی که بصورت بسیار طبیعی به پیوند سیاسی و ارتباط سیاسی با صاحبان بزرگترین کنسرن‌ها و جلب حمایت دولتمردان و سیاستمداران صاحب نفوذ در انگلستان و امریکا و صهیونیست‌های پرنفوذ در امریکا می‌شود و از هر دو سو چشم امید به آن بسته‌اند!

غارت و جنایت!

عجیب‌ترین قراردادی که با یک شرکت خارجی بسته شده قراردادیست که در اوائل سال ۲ هزار با یک کمپانی گمنام کانادائی بنام تریرپترولیوم به ارزش چند میلیارد دلار بسته شده‌است. در ماه ژوئن سال جاری توافقنامه‌ای میان کمپانی TPC با شرکت رزقشم منعقد شده‌است. این شرکت وابسته به بنیاد مستضعفان است و به همین دلیل آن را نیمه خصوصی معرفی کرده‌اند! شرکت رزقشم و TPC مشترکا یک شرکت مشارکتی ایجاد کرده‌اند. یک گزارش اقتصادی حاکیست که رزقشم نیز مانند فرازقشم (مراجعه کنید به گزارش سقوط هواپیما در همین شماره راه‌توده) متعلق به خانواده رفسنجانی است و حقوق زیر به شرکت مشارکتی اهداء شده‌است:

حق مبادله تمامی نفت خام از طریق شیوه معاوضه یا سواپ (در بازار جهانی نفت، سواپ به مبادله یک نفت با نفتی دیگر اطلاق می‌شود)، برآورده ساختن تمام نیازهای شرکت ملی نفت ایران و وزارت نفت در زمینه خدمات، وسائل فنی و مواد مورد نیاز که بر طبق برآوردها در سال بالغ بر ۲ میلیارد دلار می‌شود و سهم TPC در آن ۲۵ درصد خواهد بود. این شرکت حق شرکت در پروژه‌های مهم دیگر را در ارتباط با شرکت‌ها و وزوارتخانه‌های وابسته به دولت نیز دارد. (این گزارش و اطلاعات از سایت اینترنتی شرکت TPC گرفته شده‌است)

حال باید دید شرکت TPC چه شرکتی است و چه ماهیتی دارد و چرا باید از چنین امتیازهای مهمی در برابر دیگر شرکت‌ها برخوردار شود؟

باز هم به نقل از اطلاعات رسمی و قابل دسترسی اداره ثبت تجارتخانه‌های کانادا که در دسترس همگان است بخوانید: «TPC در سال ۲ هزار و در سال‌های قبل جمعا شانزده کارمند در سراسر جهان داشته است. این شرکت در سالهای ۱۹۹۹–۲۰۰۰ یعنی سال‌هائی که با طرف ایرانی در مذاکره بوده، به ترتیب ۹۰۰ هزار دلار و ۱٫۱ میلیون دلار دارائی ۳۰۰ هزار دلار و ۲۰۰ هزار دلار بدهی داشته و همچنین در سال ۹۹ جمعا ۳٫۳ میلیون دلار ضرر و در سال ۲ هزار ۲٫۱ میلیون دلار ضرر کرده‌است.»

حال باید پرسید که وزارت نفت ایران با کدام معیار مالی و تجاری این شرکت را از میان ده‌ها شرکت مهم و با تجربه انتخاب کرده‌است؟ معیار دیگری غیر از این وجود داشته که شرکت‌های گمنام، بعنوان پوششی برای تصاحب کامل سرمایه‌های ملی ایران توسط رهبران مافیای اقتصادی جمهوری اسلامی به خدمت گرفته شده‌اند؟

حال از گزارش مطبوعاتی ۲۰ دسامبر TPC بخوانید: قراردادهای جدید ما با ایران شامل چند پروژه مشترک جدید می‌شود:

۱– خرید و فروش و بازاریابی نفت خام و فرآورده‌های پتروشیمی از جمله سواپ میان نفت خام حوزه نفتی دریای خزر و حوزه خلیج فارس،

۲– فاینانسی کردن (برآورده کردن نیازهای مالی) لوله‌های نفتی و تصفیه‌خانه‌ها،

۳– فعالیت در زمینه فلزات، مواد معدنی و دیگر مواد اولیه از قبیل طلا، نقره، مس، نمک و چوب،

۴– فعالیت در زمینه کالاهای مصرفی و فرآورده‌های کشاورزی و مواد خوراکی.

از گزارش مطبوعاتی ۷ نوامبر ۲۰۰۰ بخوانید: «امسال از طرف یک بنیاد مهم ایران، پیشنهاد همکاری مشترک در توسعه و استخراج یک حوزه نفت دریائی با ذخائر ۴۰۰ میلیون بشکه، یعنی روزی ۱۰۰ هزار بشکه دریافت شده است. بخاطر محرمانه بودن این موافقت نامه از ذکر نام این حوزه دریائی معذوریم.»

حال از گزارش مشاوره‌ای استرین کانادا که یک گروه تحقیقاتی است– ۴ اکتبر سال ۲۰۰۰– بخوانید: «پروژه مشترک میان رزقشم ایران که وابسته به یک بنیاد مهم می‌باشد و TPC پروژه عظیمی است که از نوع مبادله‌ای سواپ عمل خواهد کرد. کشورهای حوزه دریای خزر، یعنی روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان نفت خام خود را به بندر نکا در شمال ایران جهت پالایش صادر خواهند کرد و معادل آن را شرکت مشارکتی ROC-TPC از ترمینال‌های جنوب ایران تحویل خواهد گرفت. از آنجائیکه نفت حوزه خزر ۴ دلار ارزان‌تر از نفت جنوب ایران می‌باشد، با مبادله ۱٫۴۴ میلیون بشکه و سود خالص بشکه‌ای ۲٫۵ دلار این دو شرکت جمعا چیزی نزدیک به ماهی ۷۵۰ هزار دلار سود خواهند برد. قرارداد دیگری در مورد انتقال ۲۰۰ هزار تن نفت خام حوزه خزر از بندر نکا به جنوب ایران سودی معادل بشکه‌ای ۵ دلار، ماهی ۱ میلیون دلار برای این دو شرکت درآمد دارد!» (۱)

دیوید رابینسون، رئیس هیات مدیره TPC می‌گوید:

«ما با چنین شریک مهم و پرنفوذی مثل رزقشم (ROC) فرصت طلائی بدست آوردیم، که سودهای کلانی برای دو شرکت خود حاصل کنیم. ما با دقت با دوستان بسیار خوب خود در رزقشم در تلاش هستیم که برنامه مبادلات سواپ را هرچه سریع‌تر آغاز نمائیم. باید دانست که برعکس پروژه‌های دیگر، توسعه نفتی که سرمایه‌گذاریهای بزرگ و زمان طولانی می‌طلبد در این شرکت مشارکتی با رز قشم سرمایه‌گذاری بسیار نازل و سود سریع و زیاد در انتظار ماست!» (۲)

۱– دو بخش آخر گزارش، از سایت www.TracerPetroleum.Com/TCXXF%20Reprt.Pdf گرفته شده‌است.

۲– هاشمی رفسنجانی در یکی از آخرین سخنرانی‌هایش و در اشاره به شکست در انتخابات مجلس ششم، آنهائی را که به دوران سازندگی او انتقاد کرده‌اند مشتی حرامی (امثال ملی–مذهبی‌ها، گنجی‌ها، باقی‌ها و ...) خطاب کرد.

خطر به حوزه قفقاز و دریای خزر نزدیک می‌شود!

اشاره– با فروپاشی اتحاد شوروی و تخریب دیواری که میان دو برلین، دو جهان سرمایه‌داری و سوسیالیسم موجود را از هم جدا می‌کرد پیمان نظامی ورشو نیز منحل شد. پیمانی که در تمام طول جنگ سرد، بعنوان تشکل نظامی اروپای سوسیالیستی زیر حملات تبلیغاتی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان بود. ارتش متمرکز در این پیمان، دو بار و در فاصله‌ای نسبتا زیاد، یک بار برای نجات سوسیالیسم وارد خیابان‌های بوداپست (پایتخت مجارستان) شد و بار دیگر، با همین هدف وارد پراگ (پایتخت جمهوری وقت چکسلواکی).

هدایت‌کنندگان جنگ سرد، این دو حادثه را، بعنوان مظهر حضور نظامی پیمان ورشو در کشورهای اروپای شرقی و مخل دمکراسی تبلیغ کردند و هرگز نیز آن را فراموش نکردند!

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و دیواری که میان دو برلین شرقی و غربی فرو ریخت پیمان ورشو نیز منحل شد. بسیاری بر این خوش باوری بودند که با انحلال پیمان ورشو صف‌بندی نظامی در اروپا، بعنوان یادگار جنگ دوم جهانی پایان خواهد یافت. این خوش باوری با یقین به پایان نقش نظامی آلمان، بعنوان آغازگر دو جنگ جهانی کامل می‌شد! این خوش‌باور ریشه در عدم شناخت دقیق از بحران‌های ادواری سرمایه‌داری، رقابت قدرت‌های سرمایه‌داری بایکدیگر و توسل به راه‌حل‌های نظامی برای جلوگیری از رشد تضادها و رقابت‌ها، در درون اردوگاه سرمایه‌داری داشت. تضاد و رقابتی که بی اعتناء به رشد تکنیک، باصطلاح واحد شدن جهان در یک دهکده و در هم نوردیده‌شدن مرزها توسط ماهواره‌ها ادامه یافته‌است. همان رقابت و بحرانی که دو جنگ جهانی اول و دوم را به همراه آورد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بر سر تقسیم منافع حاصل از پیروزی در جنگ سرد، در اروپای شرقی بصورت گسترش ناتو در شرق اروپا و تکه پاره شدن چند کشور اروپای شرقی ادامه یافت. جمهوری واحد چکسلواکی به دو کشور چک و اسلواک تقسیم شد، از دل فدارسیون یوگسلاوی ۵ کشور بیرون آورده شد، آلبانی عملا به چند پاره تقسیم شد و اکنون در مقدونیه جنگ برای تقسیم آن آغاز شده‌است. ایالات متحده امریکا سهم برتر را در تقسیم منافع پیروزی در جنگ سرد می‌خواهد و این درحالی است که سرمایه‌داری آلمان و فرانسه نمی‌خواهند از امریکا عقب بیافتند! فرانسه در افریقا با امریکا روبرو شده‌است و آلمان در اروپای شرقی. بنابراین، پیمان ناتو، پس از فروپاشی پیمان ورشو نه تنها منحل نشد، بلکه گسترش یافت و به بازوی نظامی رقابت در میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری تبدیل شد، گرچه آنها هنوز در درون این پیمان، با یکدیگر هماهنگ عمل می‌کنند، اما رقابت‌های درون ناتو نمی‌تواند به همان نقطه‌ای ختم نشود که در گذشته‌ها شد.

شتاب دولت آلمان برای احیای ارتش خود و گام‌های نظامی بلند ژاپن همین مفهوم را تداعی می‌کند. آنچه را که در ادامه می‌خوانید، با استفاده از منابع زیر تنظیم شده‌است:

روزنامه آلمانی «ضد جنگ» شماره ۷ – سال ۲۰۰۱،

مقاله " آینده سیاست دریای خزر" به قلم دکتر "فریدمان مولر" و دکتر "اشترن"، برگرفته شده از اینترنت،

کتاب "اوفن‌زیو" [به پیش] شماره ۶ سال ۹۸، که توسط "گروه ضد امپریالیسم آلمان" منتشر شده‌است.

۳ میلیارد تن نفت مطمئن حوزه دریای خزر، که تا ۲۸ میلیارد تن تخمین زده می‌شود، در تمام محاسبات نظامی و سیاسی "ناتو" گنجانده‌شده‌است!

ارتش آلمان از سایه بیرون می‌آید!

جناح راست، در جمهوری اسلامی، برای ماندن بر سر قدرت حکومتی، روی رقابت آلمان و انگلستان برای حضور در منطقه خلیج فارس و ماوراء قفقاز مانور و از منافع انگلستان دفاع می‌کند!

ر. رحمانی

قانون اساسی جدید آلمان، پس از شکست این کشور در جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۹ تنظیم و تصویب شد. در این قانون جائی برای ارتش در نظر گرفته نشده بود. دو جنگ جهانی و عواقب فاجعه‌بار آن برای جهان و از جمله آلمان، سد محکمی از مخالفت افکار عمومی با نقش ارتش در این کشور بوجود آورده بود. ارتش آلمان در سال‌های ۱۹۴۱–۱۹۴۵ تکیه گاه مهم رژیم نازیسم بود.

از آن زمان تاکنون ارتش جمهوری فدرال آلمان سه مرحله را پشت سر گذاشته و در پناه غفلت افکار عمومی بویژه نسل بعد از جنگ دوم جهانی– ارتش بار دیگر در این کشور احیاء شده و بسرعت تبدیل به یکی از اهرم‌های مهم نظامی در اروپا و جهان می‌شود.

در مرحله نخست، در سال‌های دهه ۶۰ و ۵۰ رشد دو باره نظامی‌گری آغاز شد. مرحله دوم این رشد باز می‌گردد به دهه ۸۰–۷۰، که ارتش آلمان نه تنها شکل گرفت، بلکه آماده حضور در جنگ سرد و گرم در چارچوب ناتو– بود. مرحله سوم دهه ۹۰ را شامل می‌شود که بموجب آن ارتش آلمان بدون اتکاء به ناتو، مستقل و یا در ائتلاف با کشورهای اروپای غربی، در خارج از مرزهای این کشور وارد– بویژه در تکه پاره کردن کشور یوگسلاوی– مداخلات نظامی شد. در این مرحله ارتش آلمان و سمت‌گیری مداخلات نظامی آن در جهان– مانند دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری اروپا و بویژه ایالات متحده امریکا– در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور تاثیرگذار شد.

در سال‌های دهه ۶۰–۵۰ متحدین غربی آلمان که مخالفین سابق رژیم نازیسم بودند، خواستار "سهم آلمان" در جنگ سرد شدند. بتدریج این امر که اکثریت ژنرال‌های ارتش جمهوری فدرال آلمان همان

ژنرال‌های ارتش سابق این کشور و اغلب ژنرال‌های نازیسیم بودنـد بـرای آنها بی تفاوت شد. در سال ۱۹۵۵ شـمار نفـرات ارتـش جمـهوری فـدرال آلمان ۲۲ هزار، در سال ۱۹۷۵ این رقم به ۱۲۲هـزار و در سـال ۱۹۶۰ بـه ۲۷۰ هزار رسید و بالاخره در سال ۱۹۶۷ رقم نیروهای مسلح آلمـان برابـر ۴۴۱ هزار شد!

قانون اساسی ۱۹۴۹ دیگر پاسخگوی مرحلـه جدیـد نبـود و بـه همین دلیل تغییرات در آن آغاز شد. خدمـت اجبـاری نظـام وظیفـه در آن گنجانده شد، گرچه هنوز زنان نمی‌بایست خدمت نظام وظیفه انجام دهنـد. حزب سوسیال دمکرات آلمان با شکل‌گیری ارتش جمهوری فدرال آلمان و با نظامی‌گری نوین این کشور، با برنامه " گودزبرگ" سـال ۱۹۵۹ موافقـت کرد. فعالیت حزب کمونیست آلمان «DKP» در سال ۱۹۵۶ ممنوع شـده بود. در همین دوران آلمان به بمب اتـم دسـت یـافت. وزیـر دفـاع آلمـان «اشتراوس» در این باره مدعی است: «بمب اتم بمثابه یک تیپ ارتشی پـر ارزش و بعلاوه بسیار ارزان است» (نقل از اشپیگل ۱۹۶۲–۱۰–۱۰)

در پایان این مرحله (۶۷–۱۹۶۹)، یکبار دیگر تغییرات در قـانون اساسی به بهانه همخوان سازی آن با شرایط تغییر یافته جـهان در دسـتور کار قرار گرفت. این تغییرات فقط شامل عملیات ارتـش آلمـان در خـارج از این کشور نشد، بلکه ماموریت‌های نظامی ارتش جمهوری فدرال آلمـان در داخل نیز از جمله علیه اعتصاب کنندگان– به لحاظ حقوقی مجاز شد.

همزمان با طی این مراحل از پایان جنـگ دوم تـا رشـد دوبـاره نظامی‌گری در جمهوری فدرال آلمان، جنبش ضد نظامی‌گری «بدون من» در آغاز دهه ۵۰ و «جنبش کلیسای پاول» نیز بوجـود آمدنـد. آخریـن ایـن جنبش‌ها در ژانویه ۱۹۵۵ و بـه ابتکـار حـزب سوسـیال دمکـرات آلمـان و اتحادیه سـندیکاهای کـارگـری آلمـان شـکل گرفـت. ایـن جنبش‌هـا بـا آسوده‌خیالی نسبت به رشد دو باره میلیتاریسم درآلمان، عمده‌تریـن بخـش فعالیت خود را متوجه ارتش کشورهای اروپائی و مقابله با اتحاد دوباره آنـها کرد. در سال ۱۹۵۶ جنبش «مبارزه برای مرگ اتم» رشد کرد. در سـالهای دهـه ۶۰ «راه پیمـائی عیـد پـاک» کـه خـود را بـرای مدتـی بـا شـورش دانشجویان از ۶۸–۱۹۶۷ پیوند داده بود توسعه یـافت. ایـن جنبـش در اوج فعالیت‌های خود توانست دهها هزار نفر را به خیابان‌ها بیآورد.

مرحله دوم رشد دوباره ارتش آلمان از سـال‌های دهـه ۷۰ و ۸۰ آغاز شد. در این دو دهه ارتش جمهوری فدرال آلمان به بزرگـترین قـدرت خود در دوران پس از جنگ دوم جهانی دست یافت. این ارتش تقریبـا ۵۰۰ هزار نیروی مسلح دارد و بطور نـهائی در طرح‌هـای نـاتو کـه یـک جنـگ تهاجمی ضربه پیشگیرانه– علیه کشورهای پیمان ورشو را در نظر گرفته بود متحد آن شد. برای نخستین بار، از سوی سیاسـتمداران آلمـان مسـئله اهداف مستقل «منافع آلمان» که در عرصه نظامی ضربه خورده بـود آغـاز شد.

«ف.ی. اشتراوس» در سال ۱۹۸۰ بعنوان نخسـت وزیـر ایـالت "بایرن"، در همین دوران گفت: «مـا اجـازه نمی‌دهیـم کـه ایـالات متحـده امریکا همواره نقش پلیس جهانی را ایفاء کند. ما بـاید خودمـان مسـئولیت جهانی را بعهده بگیریم.» (نشریه "فرایتاگ" ۳–۹– ۱۹۸۰)

این اظهارات پیش از آنکه رنگ و بوی مقابله با حضـور نظـامی امریکا در آلمان و اروپا داشته باشد، نوعی تحریـک افکـار عمومـی آلمـان برای گرفتن تائید رشد نظامی‌گری توسط دولت این کشور بود. امری که در آن دهه و برخلاف جنبه‌های تبلیغاتی سخنان اشتراوس مورد تائید ضمنـی امریکا هم بود، چرا که آلمان نزدیک‌ترین متحد ایالات متحـده امریکـا در اروپا، نه تنها باید در مقابل ارتش پیمان "ورشو" تقویت می‌شد، بلکه بعنوان سدی در برابر فرانسه نیز محسوب می‌شد!

چشم طمع به خلیج فارس!

در این دوران ارتباط مستقیم‌تری بین ارتش و مسئله تامین نفت خام (بعنوان سوخت نظامی) بوجود می‌آمد. در ارتباط با همین انگیزه، "آلفرد درگر" سیاستمدار کهنه‌کار حزب دمکرات مسیحی آلمان گفـت:«تنـها یـک حضور نظامی مناسب غرب ۰۰۰کشورهای خلیج فـارس را نـاچـار خواهـد ساخت صدور نفت خام حیاتی را برای غرب تضمین کنند.» (گروه تحقیـق نظامی–سیاسی، راین بک ۱۹۸۰)

دراین مرحله صنایع نظامی قدیم و جدید آلمان به یک مجتمـع نظامی–صنعتی تحت رهبری بانک‌های آلمان و "دایلمـر بـنز" تبدیـل شـد. دایلمر بنز از سال ۱۹۸۲ یکی پس از دیگری موسسات تسلیحاتی AEG, MTN و دورنیرو MBB را گرفت و بطور گسترده بـا DASA بـهم جوش خورد.

همه این گام‌ها در حکومت‌های تحت رهـبری حـزب سوسـیال دمکرات آلمان (ویلی برانت ۷۴–۱۹۶۹ و اشمیت ۸۲–۱۹۷۴) برداشته شد.

از اواخر ۱۹۸۲ دوران صدراعظمی «هلموت کـهل» آغـاز شـد. وی بدون هیچ پرده‌پوشی خود را به سیاست نظامی حزب سوسیال دمکرات گره زد و این درحالی بود که حزب سوسیال دمکـرات نقـش اپوزیسـیون را ایفاء می‌کرد. در این دوران بخشی از حزب سوسیال دمکـرات آلمـان، کـه شاهد بیم و نگرانی افکار عمومی از رشد نظامی‌گری آلمان بود، برای جلب آراء این بخـش از جامعـه مواضعـی علیـه " تسـلیح مجـدد" و مخـالفت بـا تسلیحات غربی مجهز به موشک‌های اتمی اتخاذ کرد و سپس علیه برنامه جنگ ستارگان سابق ایالات متحده امریکا نـیز موضـع گرفـت. در همیـن دوران جنبش ضـد جنـگ در اروپـا و بویـژه در آلمـان از نفـوذ روز افـزون برخوردار بود و این جنبش می‌توانسـت تـا یـک میلیـون و نیـم نفـر را بـه خیابان‌ها بیآورد. حزب «سبزها» برای سوار شدن به قطـاری کـه در حـال حرکت بود، خود را با این جنبش پیوند زد. پیوندی که گذشت زمان بخوبی نشان داد، یک مانور سیاسی بود، چرا که بعدا همین حزب، پس از فروپاشی پیمان ورشو و آغاز تجاوزهای نظامی به کشورهای اروپای شـرقی و بویـژه یوگسلاوی سیاست‌های تجاوزکارانه ناتو و ایالات متحده را تائید کرد.

۱۵۰ هزار نیروی نظامی آلمان در خارج از این کشور و در خدمت ناتو قرار دارند و ارتش آلمـــان بـــزودی در ۴۶۳ منطقه بحرانی اروپا و آسیا مستقر خواهد شد!

مرحله سوم نظامی‌گری آلمان با سقوط دولت سوسیالیستی در آلمان دمکراتیک و وحدت دو بخش شرق و غرب آلمان آغاز شد. سرمایه‌داری آلمان قدرت خود را بسط داد. ماجراجوئی نظامی عراق در حمله به کویت، جنگ خلیج فارس و بمباران وحشیانه این کشور توسط ایالات متحده امریکا و نزدیک‌ترین متحد اروپائی‌اش "انگلستان" هنوز برای ارتش آلمان برای ورود به صحنه زودهنگام بود. (تا تابستان ۱۹۹۰ آلمان از عراق حمایت می‌کرد و علاوه برآن افسران عراقی در شهر مونیخ تعلم نظامی می‌دیدند!) علیرغم همه این ملاحظات، آلمان ۱۵ میلیارد مارک

برای حمایت از این جنگ پرداخت. بعد از پرداخت این پول، تبلیغات برای مقابله با مخالفت افکار عمومی روی «سیاست دفاعی» متمرکز شد. این تبلیغات که سیاست دقیقی را دنبال می‌کرد تضمین تامین مواد خام برای اقتصاد آلمان را محور طرح‌های تبلیغاتی خود قرار داد. ارتش جمهوری فدرال آلمان، برای نخستین بار از سال ۱۹۴۵، آشکارا و در ابعاد وسیع در یک جنگ (مشابه ۱۹۱۴-۱۹۳۹) شرکت کرد. این تجاوزات تحت پوشش تبلیغاتی جلوگیری از نقض حقوق بشر در منطقه بالکان صورت گرفت. همان منطقه‌ای که ارتش هیتلری از همان ابتدای عبور از مرزهای لهستان نقشه و آرزوی تسلط بر آن را داشت!

در این مرحله (مرحله سوم) و پس از جنگ علیه یوگسلاوی، مجتمع نظامی-صنعتی در سطح اروپا و با فاکتور آلمان افزایش یافت. در سال ۱۹۹۹ اتحاد بخش‌های بزرگ توان نظامی آلمان و فرانسه شکل گرفت.

"رودولف شارپینگ"، وزیر دفاع در دولت سوسیال دمکرات آلمان، که یک دوره رهبری این حزب را نیز برعهده داشت، تغییر و نوسازی ارتش آلمان را تحت این عنوان هدایت می‌کند: «ارتش جمهوری فدرال آلمان»

یکی از تغییرات اساسی در ارتش آلمان این است که اکنون ۱۵۰ هزار تن از نیروهای عملیات نظامی و جنگی آلمان در خارج از این کشور بسر می‌برند و در خدمت اهداف ناتو قرار دارند! ارتش جمهوری فدرال آلمان نیازمند حضور زنان در صفوف خود بود. همه موانع موجود بر سر حضور زنان در ارتش آلمان نیز برداشته شد. کارسازترین ترفند تبلیغاتی برای تزریق زنان به ارتش آلمان «رفع تبعیض بین زنان و مردان» بود، که شبکه‌های تلویزیونی و مطبوعات این کشور با استفاده از آن مردم را چنان بمباران تبلیغاتی کردند که هیچکس از خود نپرسید «چرا رفع تبعیض‌های موجود بین زنان و مردان آلمان ابتدا از ارتش شروع شد؟»

جنگجویانی که زنان نیز در صفوف آنها قرار گرفته‌اند، قرار است در آینده در ۴۶۳ منطقه بحرانی از مناطق اروپا، آسیا و مناطق نفت خیز دریای خزر و قفقاز مستقر شوند. بصورت همزمان، واحدهای ویژه برای جنگ‌ها ایجاد می‌شود و به این ترتیب، ارتش آلمان مرزهای دفاعی این کشور را پشت سر گذاشته و نقش ارتش تهاجمی را برعهده می‌گیرد. (بخشی از رقابت انگلستان با آلمان، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بازتاب یافته‌است. انگلستان با گسترش حضور آلمان در منطقه مخالف است و علاوه بر رقابتی که دراین زمینه در پارلمان اروپا از خود نشان می‌دهد، در کشورهای منطقه نیز توسط عوامل خود در حاکمیت‌ها بر سر راه این گسترش نفوذ و حفظ موقعیت برتر خود سنگ اندازی می‌کند. این امر را به آسانی می‌توان در کارشکنی‌های جناح راست جمهوری اسلامی علیه آلمان و به سود انگلستان مشاهده کرد.)

در آغاز سال ۲۰۰۱ به ارتش آلمان ۱۹۰۰ زن پیوستند و برای خدمت در آن ثبت‌نام کردند. از این تعداد ۲۰ درصد برای واحدهای جنگی اسم نویسی کرده‌اند! پس از شش هفته ۲۴۴ تن از این زنان سرباز ارتش را ترک کرده‌اند و ۴ درصد هنوز تصور روشنی از ارتش و نقش خود در آن ندارند. کمیته زنان در هیات مدیره IG (سندیکاهای کارگری METAL) در باره مناسبات حاکم در ارتش آلمان می‌گوید: «در ارتش جمهوری فدرال آلمان، در واقع و در عمل هیچ نوع حق تعیین سرنوشت وجود ندارد...»

تحت حاکمیت سوسیال دمکرات‌ها و سبزهای آلمان، صدور تسلیحات نظامی افزایش یافته و به سطح جدید ۵٫۹ میلیارد مارک در سال ۱۹۹۹ رسیده‌است. در میان دریافت‌کنندگان اصلی تسلیحات نظامی آلمان ترکیه و اسرائیل قرار دارند.

رقابت در اتحادیه اروپا بر سر نفت قفقاز و دریای خزر!

جمهوری فدرال آلمان و کشورهای اتحادیه اروپا در منطقه دریای خزر ومناطق ماوراء قفقاز اهداف ومنافع اقتصادی و سیاسی را تعقیب می‌کنند. شاخص منطقه دریای خزر، منطقه وسیع مواد خام ممکن و مطمئن است. در منطقه مطمئن می‌توان تقریبا ۳ میلیارد تن نفت را در محاسبات گنجاند، چیزی در حدود ۲ در صد ذخائر جهانی، و این درحالی است که تا ۲۸ میلیارد تن نفت انتظار می‌رود! (در مقایسه با عربستان سعودی که به تنهائی بیش از ۳۵ میلیارد تن موجودی مطمئن نفت خام را در اختیار دارد.)

نیاز به گاز طبیعی در اروپا در سال ۲۰۱۰ مطابق موقعیت امروزی تا ۱۰ درصد و در سال ۲۰۲۰ تا ۳۰ درصد است. اروپا در صدد منبع تامین آن و عرضه محصولات آن است!

منطقه دریای خزر در هر حال برای تامین مواد خام و انرژی جهانی نقش بسیار کلیدی را دارد. تجارت خارجی کنونی آلمان با ۸ کشور ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی تاکنون تنها در مقیاس ساده و اکتفاء کننده رسیده‌است. ورود کالا به این منطقه در سال ۱۹۹۶ به ارزش ۴۷۳ میلیون مارک صدور کالا به ارزش ۱٫۶۸۱ میلیون مارک است. ارزش کل تجارت با این منطقه در سال ۱۹۹۸ از مبلغ ۲٫۵ میلیارد مارک می‌گذرد و تنها با محاسبه "قزاقستان" جمع صادرات و واردات از سطح ۵۴۶ میلیون مارک در سال ۱۹۹۶ به سطح ۱٫۱ میلیارد مارک در سال ۱۹۹۷ رسیده‌است.

آلمان با کمک احزاب حاکم، در سال‌های اخیر در راستای به مرحله اجرا گذاشتن طرح دخالت نظامی ، بخش‌اصلی نیروی نظامی خود را بصورت نیروهای واکنش بحران سازمان داده‌است و گام به گام در این عرصه پیش می‌رود:

- ماموریت‌های نظامی قایق‌های مین جمع‌کن آلمانی در خلیج فارس، پس از جنگ موسوم به خلیج در سال ۱۹۹۱
- ماموریت‌های نظامی سرویس‌های پزشکی در کامبوج ۱۹۹۳-۱۹۹۲
- پروازهای آواکس بر فراز بوزنین ۱۹۹۴-۱۹۹۳
- ماموریت‌های نظامی هواپیماهای جنگی "تورنادو" در یوگسلاوی سابق ۱۹۹۵
- بکارگیری واحدهای نظامی در بوزنین، برای کنترل موافقتنامه رایتون ۱۹۹۶
- ماموریت‌های نظامی واحد ارتش آلمان در تخلیه شهروندان در تیرانا ۱۹۹۷
- محدود کردن سیستماتیک نقش پارلمان بوسیله بوروکراسی وزراتی، اتحادیه اروپا، دادگاه قانون اساسی و بانکهای آلمان.

آپارتاید در افریقای جنوبی ادامه دارد

پوست من رنگ شب است!

"سیندیوا ماگوها"، نویسنده‌ایست با پوست سیاه و از سرزمین افریقای جنوبی، که پس از یک دوران نسبتا طولانی مبارزات اجتماعی در این کشور، اکنون مدتی است به نوشتن کتاب روی آورده‌است. زندگی زنان سیاه پوست خمیرمایه کارهای اوست. در حال حاضر در ایالات متحده امریکا زندگی می‌کند. کشوری که آپارتاید در ابعادی متناسب با تکنیک پیشرفته و مرزبندی‌های طبقاتی-اجتماعی در آن دنبال می‌شود.

آنچه را در زیر می‌خوانید برگردان فارسی گفتگوی کوتاهی است که روزنامه «دنیای جوان» آلمان با وی انجام داد است:

س- موضوع اصلی کارهای شما زنان سیاهپوست است. بعضی از آنها وقایع نگاری‌اند و بعضی داستان. چطور شد به نویسندگی روی آوردید؟

ج- می‌گویند تاریخ بدست پیروزمندان نوشته می‌شود. همیشه نگران چنین حادثه‌ای در باره همه آنچه که بر سر ما رفته بوده‌ام. در دهه هشتاد بسیار بحث و گفتگو کردم، با سفید پوست‌هائی که از آپارتاید در افریقای جنوبی دفاع می‌کردند. بسیار کوشیدم به آنها بفهمانم که دیگر زندگی به شکل گذشته ممکن نیست. آن دهه را با خستگی پشت سر گذاشته‌ام و حالا می‌خواهم بنویسم. از گفتن خسته شده‌ام. می‌خواهم به مردم کشورم نشان دهم که یک زن سیاه پوست هم می‌تواند نویسنده شود. می‌خواهم تاریخ کشورم را برای آنها بنویسم. بنویسم که دکتر کریس بانارد که اولین پیوند قلب را در جهان انجام داد از کشورما برخاسته بود. کشوری که امروز، یعنی ۳۰ سال بعد از گذشت آن دوران درصد بیسوادی در آن هنوز ۵۰ درصد است. می‌خواهم برای مردم کشورم پاسخ این معما را پیدا کنم که چگونه یک کشوری می‌تواند از جهتی آنقدر پیشرفته و از جهت دیگر آنقدر عقب مانده باشد.

در کتاب‌های تاریخ نوشته شده «آپارتاید یعنی جدائی مدارس سیاه پوست‌ها و سفید پوست‌ها»، اما این تعریف هرگز عمق فاجعه را نشان نمی‌دهد. می‌خواهم در کتاب‌هایم دست خواننده را بگیرم و او را به مدارس سیاهان ببرم و سپس سری هم به مدارس سفیدها بزنم. هنوز و امروز، یعنی بعد از گذشت ۱۰ سال از برچیده شدن ظاهری رژیم آپارتاید، بطور متوسط برای آموزش هر دانش آموز سفید پوست ۴۸۰ دلار و برای یک رنگین پوست ۲۸۰ دلار و برای یک سیاه‌پوست ۲۸ دلار اختصاص داده شده‌است. اینست دلیل ۵۰ درصد بیسوادی در افریقای جنوبی.

هر وقت فیلمی از جنایت و خشونت ساخته‌اند، صحنه‌های اصلی آن را از حلبی آبادهای اطراف شهرهای بزرگ تهیه کرده‌اند. من می‌خواهم در نوشته‌هایم این کشف را بنویسم که چرا و به چه دلائلی ساکنین آن حلبی‌آبادها در چنین موقعیتی قرار گرفته‌اند. بنویسم که در روزگار انقلاب‌ها و جنبش‌های بزرگ، ما در بیقوله‌های محقر خود با خشونت زیستیم و حتی بناچار با آن کنار آمدیم.

س- بعد از برچیده شدن آپارتاید، تغییرات مهمی در مناسبات اجتماعی بوجود آمد؟

ج- نه! آنچه در این ده سال اخیر برای اکثریت مردم ما تغییر کرده این است که ده سال پیرتر شده‌ایم. برای کسی که در دوران فرمانروائی سفید پوستان محروم از آموزش بود، خواندن و نوشتن نمی‌دانست، کار نداشت و اگر هم داشت آن را به دشواری بدست آورده بود، چه چیز می‌تواند تغییر کرده باشد؟ ده سال پیش هدف ما برچیده آپارتاید و استقرار حکومت سیاه‌پوستان بود. مردم امید داشتند که بعد از آن وضع بهتر خواهد شد. حالا وضع چنین است که عده کمی از سیاه‌پوستان نسبت به گذشته زندگی بهتری دارند، اما برای اکثریت آنچه تغییر کرده این است که ده سال پیرتر شده‌اند و دهسال از امیدهای بزرگ دور شده‌اند. من می‌کوشم تا جهان بر آنچه بر افریقای جنوبی در رژیم آپارتاید رفته مطلع شود، وضع غم انگیز کسانی که در آن سال‌ها در خیابان‌ها برای مبارزه با آپارتاید جنگیدند و نتوانستند تحصیل کنند امروز چگونه‌است. آنها که برای آزادی مبارزه کردند و زندگی خود را وقف مبارزه کردند امروز در جامعه راه پیدا نمی‌کنند و همواره با مرزهای غیر قابل عبور روبرو می‌شوند. من از انسان‌هائی صحبت نمی‌کنم که امید و آرزوئی نداشتند. از انسانهائی صحبت می‌کنم که امید آنرا که امید و آرزوئی داشته باشند نداشتند!

س- تا نیمه دهه هشتاد در حلبی‌آبادهای اطراف شهرهای بزرگ زندگی کردید و سپس به امریکا مهاجرت کردید و نوشتن را آغاز کردید. آیا مردم کشورتان می‌دانند که شما در باره چه چیز می‌نویسید؟

ج- من ۲۳ ساله بودم که شوهرم همراه جوانان در جنگ های خیابانی رفت. سه فرزند داشتم، در خیابان رها شدم، بدون هیچ پناهگاهی. بچه‌ها را بزرگ کردم، سخت و دشوار بود، اما موفق شدم. من، تنها یک نمونه از زنان افریقای جنوبی‌ام. زنان کشور من نه تنها رنج رژیم آپارتاید را تحمل کردند و می‌کنند، بلکه ستمی که شوهرانشان بر آنها تحمیل می‌کنند را نیز باید تحمل کنند. زنان، دختران و مادران ما بسیار کم شناخته شده‌اند. من در دست‌های کوچک دختران سیاه‌پوست استعداد را می‌بینم. شاید یکی از آنها، روزی موفق به تولید داروئی برای درمان سرطان شد، اما فعلا این استعداد سرکوب می‌شود.

س- وقتی در نیویورک هستید، برای آفتاب کشورتان دلتنگی نمی‌کنید؟

ج- هر لحظه و هر روز! کشور من فقط آفتاب گرم ندارد، بلکه قلب‌های گرم هم دارد. اینجا- امریکا- از هر نظر سرد است!

نرمش و سازش در جنبش اجتماعی!

الف. بزرگمهر

«برای آنکه بتوانیم با گام‌های مطمئن‌تر و استوارتر به سوی پیروزی پیش برویم، فقط یک چیز کم داریم و آن هم این است که تمام کمونیستهای تمام کشورها ضرورت این امر را درک کنند که باید در تاکتیک خود همه جا و به شیوه‌ای کاملا سنجیده، حد اعلای **نرمش** را داشته باشند.» – لنین، بیماری کودکی "چپ روی در کمونیسم" ترجمه زنده یاد محمدپورهرمزان، انتشارات حزب توده‌ایران، سال ۱۳۵۳. (تاکید روی نرمش از لنین است)

نبرد طبقاتی، با شدت تمام، در سال‌های گذشته پیرامون هر انتخاباتی و از جمله انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم جریان داشته و دارد. آنچه بیش از پیش بر حساسیت اوضاع افزوده، امکان تبدیل این انتخابات به یک همه پرسی ملی با تاکید بر ضرورت تغییرات اساسی در حاکمیت و تغییر توازن نیروها در آنست، که جبهه مخالفان اصلاحات را بیمناک کرده‌است.

نبود یک استراتژی مشخص و روشن– مانند آن چه در سال‌های نخستین انقلاب از جانب حزب توده‌ایران اعلام و پیگیری می‌شد– در جبهه چپ از یکطرف، و پراکندگی عقیدتی در میان نیروهای میانه رو بطور عمده نیروهای موسوم به ملی–مذهبی از طرف دیگر کفه ترازوی تشکل را به سود راستگرایان و محافل ضد ملی وابسته به امپریالیسم سنگین نشان می‌دهد. اما علیرغم این سنگینی کفه ترازو، عنصر آگاهی نسبی توده‌های میلیونی مردم و مقاومت آنها، علیرغم فشارهای اقتصادی–اجتماعی که بر دوش می‌کشند– سبب شده تا، حتی بخشی از جناح مخالف اصلاحات (موسوم به راست) نیز در صفوف خود دچار آشفتگی و چند دستگی شود. ظاهرا، زیر فشار واقعیات موجود، اجتناب ناپذیر بودن اصلاحات و تعمیق بی وقفه جنبش آنها عاقبت اندیش‌تر به آینده خویش در حاکمیت می‌نگرند!

شاید، این همان جریانی باشد که در مقاله «خاتمی به رغم همه مخالفت‌ها در صحنه می‌ماند» مندرج در نشریه راه‌توده شماره ۱۰۶ و زیر عنوان «عقلا و بزرگان جناح راست» و یا «جریان تاثرگذار» از آنها یاد شده‌است. نگارنده نیز، پیش از این به این رویداد و احتمال وقوع آن اشاره کرده بود. (نگاه کنید به مقاله «هم مدعی، هم منفعل» در شماره ۱۰۴ راه‌توده).

این جریان، برخلاف عملکرد راستگرایان افراطی آلت دست و یا ماموران شبکه‌های جاسوسی انگلستان و امریکا و اسرائیل، اجتناب ناپذیر بودن ضرورت حضور خاتمی در صحنه انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری را پذیرفت. خوشبختانه نیروهای سیاسی چپ، که در مرحله هفتم انتخابات ریاست جمهوری بر مواضع تحریم این انتخابات پای فشردند نیز در چهار سال گذشته بویژه در دو سال اول این دوره– در این مواضع خود تجدید نظر اساسی کردند و هر یک به نحوی و تا حدودی در کنار جنبش مردم قرار گرفتند و با درک شرایط و ضرورت دفاع از عام ترین خواست‌های جنبش و نه آرزوهای دراز مدت خویش، صف اصلاح طلبان داخل کشور را تقویت کردند. گرچه، در یکسال اخیر، در صفوف این نیروها، تحت تاثیر مقاومت سرسختانه جبهه مخالفان اصلاحات در حاکمیت جمهوری اسلامی، بجای تشدید سمت‌گیری انتقادی خود نسبت به این نیروها، لبه تیغ انتقادات خود از خاتمی را تیز کردند. جمعی از همین نیروها نیز اساسا، در این چهار سال نیز استعدادی برای درک اوضاع از خود نشان ندادند و در عمل و تبلیغات در کنار مخالفان حکومتی اصلاحات قرارگرفتند، گرچه ماسک سرخ و چپ بر صورت داشتند و دارند! کنفرانس برلین آینه‌ای بود که چهره این جریانات و افراد در آن بخوبی منعکس شد.

در همین حال در داخل کشور نیز، بویژه در صفوف بخشی از جنبش دانشجوئی، برخی تندروی‌ها، خام اندیشی‌ها و بی تجربگی‌ها مشاهده می‌شود. دو گروه، عملا سیاست امپریالیستی تجزیه ایران را تقویت کرده و می‌کنند، راست داخل کشور، راست خارج کشور و چپ‌نماهای نوظهوری که در کنار مجاهدین خلق و با نام حزب کمونیست کارگری عمل می‌کنند.

پدیده جدیدی که بنام عقلای جناح راست از آن نام برده می‌شود، در عین حال که خردی در مرحله حضور خاتمی در انتخابات دوره هشتم، درک خواست مردم برای این حضور و رای به تائید وی در شورای نگهبان از خود نشان داد، همچنان از سیاست شکاف در نیروهای اصلاح طلب و حذف خط طرفداران اصلاحات انقلابی از درون این جبهه پیروی می‌کند. آنها در عین حال در مورد شخص محمدخاتمی و یا هر شخصیت دیگری که مورد حمایت مردم باشد و با رای آنها بر سر کار بیآید، چیزی بیش از کبوتر پرقیچی از آن نمی‌خواهند. امری که به نوبه خود هوشیاری نیروهای واقع بین درون حاکمیت بویژه جناح چپ– را می‌طلبد.

منطق علمی و انقلابی حکم می‌کند که از وجود چنین جریانی، هر چند متزلزل و ناپایدار نیز با حداکثر هوشیاری و احتیاط و در جهت پیشبرد امر توده‌های مردم استفاده شود. هستند در میان نیروهای طرفدار اصلاحات در داخل کشور و نیروهائی در همین راستا در خارج کشور که ضرورت حفظ –حتی ارتباط– مناسبات بسیار ضعیف سیاسی را که گاه به زیان جنبش نیز جلوه می‌کند درک نمی‌کنند. این در حالی است که حفظ این ارتباط با نیروهای متزلزل و بسیار میانه‌رو طرفدار اصلاحات (حتی از نگاه خود) برای تجمع حداکثر نیرو جهت بر هم زدن توازن قدرت حکومتی به سود اصلاحات و جنبش مردم ضروری است. وجود چنین ارتباط و ملاحظاتی می‌تواند از ایجاد موقعیت "پات" که به زیان همه نیروهای اجتماعی درگیر در مبارزه و بطور کلی به زیان مردم و یکپارچگی کشور است جلوگیری کند.

از این زاویه و دید است که می‌توان واقع بینی‌های مطرح شده در یکی از آخرین مصاحبه‌های سعیدحجاریان را که در روزنامه "نوروز" چاپ شد مورد توجه قرار داد. بنظر او: « ... در حال حاضر طبقه متوسط جدید، کارگران، کشاورزان و حتی ایلات به دنبال اصلاحات هستند. باید این قدرت ملی به رخ کشیده شود و در نهایت بین نخبگان توافقی انجام شود و نماد حل منازعه برای حل این موضوع پدید آید...»

در این مورد که موتور محرکه تاریخ را مبارزه طبقاتی تشکیل می‌دهد جای تردید نیست؛ اما باید توجه داشت که این به معنای نفی هرگونه سازشی بین طبقات و احزاب نماینده آنها نیست. سازشی که به هر حال از نظر تاریخی جنبه موقت و ناپایدار داشته و با پیدایش شرایط نوین تحول می‌یابد.

لنین می‌گوید: « ... تنها آئین پرستی راست اشتباه نیست، آئین پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است کمونیست‌ها باید تمامی مساعی خود را به کار ببرند تا جنبش کارگری و بطور کلی سیر تکامل

جامعه را از سر راست‌ترین و سریع‌ترین راه به سوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا سوق دهند. در این حقیقت تردیدی نیست، ولی کافی است گامی کوچک و ظاهرا در همان جهت- فراتر از آنچه که باید برداشته شود تا این حقیقت به اشتباه بدل گردد. کافی است گفت که ما تنها یک راه و آنهم راه سرراست را می‌پذیریم و مانور و قرار و مدار و سازش را مجاز نمی‌شماریم تا اشتباهی روی دهد که بتواند زیانی بس فاحش به کمونیسم وارد سازد و هم اکنون نیز تا حدودی وارد ساخته و می‌سازد. (۱)

نبود شناخت کافی از جامعه ایران در تمامیت خود، نادیده گرفتن نقش ناهمگونی‌های اجتماعی-اقتصادی موجود، که خود زائیده وجود همبودهای اجتماعی-اقتصادی کهنه‌است، که همچنان مانند گذشته ترمز روند تحولات مترقی در کشورمان هستند و نیز دستکم گرفتن نقش عامل خارجی (امپریالیست‌ها و سیاست جهان وطنی آنها)، از جمله شاخص‌های کلی در سیاست نیروهای چپ کشورمان می‌باشد. این شاخص‌ها اغلب به ارزیابی‌های نادرست در مجموع این نیروها و در ارتباط با توازن نیروهای اجتماعی در عرصه داخلی و جهانی انجامیده‌است. نمود عملی این ضعف را می‌توان در سیاست منفی بافانه و ناپیگیرانه این نیروها به خوبی دید که بطور عمده از محدوده شعارهای کلی فراتر نمی‌رود و هیچگونه جانشین (آلترناتیو) مثبتی را در بر نمی‌گیرد. بسیاری از این نیروها توجه کافی ندارند که تنها نفی کافی نیست. اگر می‌گوئیم نفی " ولایت فقیه" باید جایگزین عملی و نه تخیلی آن، در دورنمای نزدیک را نیز معرفی کنیم و شعارها و گام‌های عملی ممکن برای رفتن بدانسو را نیز اعلام کنیم. اگر شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را در دستور قرار می‌دهیم و آن را با شعاری با همین مضمون در سال‌های پیش‌از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ تلطیف و ذهن نشین می‌یابیم، در واقع پیشاپیش جنبش اجتماعی واقعا موجود را شکست خورده فرض می‌کنیم!

مثال دیگری از غفلت‌ها، تغافل‌ها و فراموش کردن راه‌ها و امکانات موجود برای تحقق آرمان‌ها بزنم:

در شرایطی که حتی برخی بلندگویان امپریالیستی نیز ناچار به اعتراف می‌شوند که انتخابات و تشکیل شوراهای شهر و روستا، تجربه‌ای مردم سالارانه در ایران است- تجربه‌ای که بر اثر فشارهای نیروهای راست همچنان دچار مشکلات قانونی و غیر قانونی فراوان است- چرا باید از کنار این تجربه به آسانی گذشت و بر این واقعیت چشم پوشید و نکوشید سدهای راه ادامه حیات این شوراها و تکامل‌آنها را از میان برداشت؟ چرا نباید در مطبوعات خود به این مهم بپردازیم؟ بخاطر داشته باشیم که این تجربه در کشوری به اجرا گذاشته شده که سده‌های استبداد شرقی را پشت سر دارد!

به آسانی حاضریم در باره فدرالیسم و مزایای آن برای کشورمان صحبت کنیم، اما راحت‌تر از آن، از این تجربه گرانقدر که می‌تواند و باید پایه استراتژیک و هدفمند تبلیغات سیاسی ما را تشکیل دهد می‌گذریم و اهمیت آن را در نمی‌یابیم.

این نوشته را با نقل قولی از لنین شروع کردم و با نقل قول دیگری از لنین به پایان می‌برم. همان شخصت بزرگ انقلابی که به بهانه فروپاشی اتحاد شوروی، بزرگترین کارزار را امپریالیسم جهانی علیه او سازمان داده‌است تا به آثارش مراجعه نشود و ضرورت انقلاب از دستور کار جنبش‌ها خارج شود: «تاریخ عموما و تاریخ انقلاب‌ها خصوصا همواره پرمضمون‌تر، متنوع‌تر، پرشاخه‌تر، زنده‌تر و "زیرک"تر از آنست که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات می‌گنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشآهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات ده‌ها هزار انسانند و حال آن که انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات میلیون‌ها انسان که تازیانه‌های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آنها را به جنبش وا می‌دارد و آنهم در لحظاتی که تمام استعدادهای انسانی اوج می‌گیرد و با حدث و شدتی خاص بکار می‌افتد، تحقق می‌پذیرد.»

---

۱ و ۲- بیماری کودکی "چپ‌روی" در کمونیسم- لنین- ترجمه م. پورهرمزان- انتشارات حزب توده‌ایران ۱۳۵۳

اخبار کوتاه خارجی

طرد امریکا از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد!

برای نخستین بار از زمان تشکیل کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۴۷، عضویت امریکا در این نهاد، طی یک رای‌گیری مخفی رد شد. برخلاف رای‌گیری علنی بار قبل، پیرامون قطعنامه محکوم کردن شرایط حقوق بشر در کوبا و جمهوری خلق چین، مخفیانه بودن رای‌گیری اخیر به ۵۳ کشور عضو شورای اقتصادی-اجتماعی که کمیسیون حقوق بشر بخشی از آنست امکان داد تا راحت‌تر در برابر فشارها و تهدیدات امریکا مقاومت کرده و رای خود را آزادانه به صندوق بریزند.

این شکست، خشم مردم و دولت‌های جهان نسبت به امریکا را نشان داده و بیانگر رشد شناخت و اعتماد به نفس قربانیان امپریالیسم امریکا در زمینه امکان مقابله متحد با آنست. سیاست‌های امریکا، مانند زیر پا گذاشتن تعهدات خود در زمینه حفاظت محیط زیست که در نشست جهانی "کیوتو" به تصویب رسیده بود، مخالفت آن با تشکیل یک دادگاه جنائی بین‌المللی قادر به برخورد و محاکمه شهروندان امریکائی، مخالفت آن با حق برخورداری بیماران مبتلا به ایدز کشورهای در حال توسعه از امکان دسترسی به داروی ارزان، وتوی قطعنامه اخیر شورای امنیت سازمان ملل در حمایت از جمعیت غیر نظامی فلسطینی در برابر خشونت آپارتاید صهیونیستی، مخالفت آن با پایان دادن به تحریم عراق، مخالفت آن با موافقتنامه جهانی غیر قانونی کردن استفاده از مین جنگی، خشم مردم جهان را برانگیخته است. امریکا، همچنین از طریق صندوق‌بین‌المللی پول، سیاست‌هائی را به کشورهای فقیر تحمیل می‌کند که به قیمت فقر بیشتر و وابستگی این کشورها، سودهای نجومی به حساب فراملیتی‌های امریکائی-اروپائی سرازیر می‌کند.

رای اخیر، تنها منعکس‌کننده مواضع کشورهای جهان سوم نیست. امریکا، اتحادیه اروپا را نیز مسئول شکست اخیرش می‌داند. بمباران اخیر یوگسلاوی، رد مصوبات نشست کیوتو و طرح سیستم دفاع موشکی از مواردی است که اروپا مخالفت خود را با سیاست‌های امریکا اعلام کرده‌است. تاکتیک‌ها و تهدیدات امریکا در کمیسیون حقوق بشر، هنگام بررسی شرایط حقوق بشر در کوبا باعث خشم، حتی آندسته از دولت‌هائی شد که رای به محکومیت کوبا دادند. علیرغم بکارگرفتن این تاکتیک‌ها، در پایان عضویت کوبا در این کمیسیون تمدید و عضویت امریکا از طرف اعضاء رد شد.

نامه‌ها و پیام‌ها

سرگذشت "مردم"
ارگان مرکزی حزب توده ایران

تاکنون چند نامه و پیام در باره نام ارگان مرکزی حزب توده‌ایران دریافت داشته‌ایم. می‌پرسند: نام ارگان مرکزی حزب توده‌ایران "مردم" است و یا "نامه مردم"؟

این سئوال، ظاهرا از آنجا ناشی شده‌است که در مطالب راه‌توده گهگاه اشاره به "مردم"، بعنوان ارگان مرکزی حزب توده‌ایران شده‌است. شاید توضیح زیر در این ارتباط ضرورت داشته باشد:

نام ارگان مرکزی حزب توده ایران "مردم" است و در تمام سال‌های پس از مهاجرت ناشی از کودتای ۲۸ مرداد نیز ارگان مرکزی حزب با همین نام از سوی رهبری حزب منتشر می‌شد. پس از پیروزی انقلاب نیز ارگان مرکزی حزب با همین نام در تهران آغاز به انتشار کرد. وزارت ارشاد اسلامی، بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت اعلام داشت که روزنامه‌ها باید امتیاز رسمی و قانونی داشته باشند. این دستور توسط "میناچی"، وزیر ارشاد اسلامی دولت موقت صادر و از سوی دکتر "ممکن"، معاون مطبوعاتی وی به مدیران مطبوعات و از جمله رهبری حزب توده‌ایران ابلاغ شد. رفیق خاوری، بعنوان عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی و مدیرمسئول ارگان مرکزی حزب به وزارت ارشاد معرفی شد تا در این زمینه با مسئولین وقت وزارت ارشاد اسلامی گفتگو کند. وی به نمایندگی از سوی رهبری حزب توده‌ایران به وزارت ارشاد اسلامی اطلاع داد که امتیاز رسمی "مردم" در سال‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد برای فردی صادر شده است که این شخص نیز آن را رسما و بصورت قانونی در اختیار حزب توده‌ایران گذاشته است. با این توضیحات و اسنادی که ارائه شد، وزارت ارشاد اسلامی بصورت موقت قانع شد، اما بهانه دیگری را طرح کرد مبنی بر این که چون از زمان صدور آن مجوز سال‌ها گذشته و اعتبار قانونی آن از بین رفته، یک فرد حقوقی از جانب حزب باید دوباره تقاضای امتیاز کند. بصورت همزمان دست‌های پشت پرده فشارهای دیگری را سازمان دادند و گفتند ورثه صاحب امتیاز قدیمی "مردم" مدعی است که خود می‌خواهد برای امتیازش تقاضای تجدید اعتبار کند و در ضمن دیگر نمی‌خواهد با این امتیاز حزب توده‌ایران روزنامه منتشر کند. همین ورثه به کمک کسانی که معلوم نشد کیستند، چند شماره‌ای هم نشریه‌ای را با نام "مردم" منتشر کرد که عمدتا مذهبی و محتوائی بسیار نازل و ضد توده‌ای داشت. البته این گمان بی دلیل نبود که کسانی فرد مذکور را تحت فشار گذاشته باشند تا یک دعوای حقوقی از این نظر برای حزب توده‌ایران به راه انداخته و در آن دوران بسیار حساس که حزب باید تمام توان و انرژی خود را صرف دفاع از انقلاب و دستآوردهای آن می‌کرد صرف این نوع مسائل کند حزب توده‌ایران پذیرفت که رسما تقاضای امتیاز نشریه‌ای بنام "مردم" را ارائه دهد. برای این کار نیز رفیق خاوری معرفی شد، اما وزارت ارشاد با این درخواست و با این نام به بهانه اینکه صاحب امتیاز قبلی خود تقاضای تجدید اعتبار برای امتیازش کرده، موافقت نکرد و کارشکنی‌ها بر سر راه انتشار ارگان مرکزی حزب، با ظاهری قانونی ادامه یافت. این در حالی بود که حتی مطابق قانون تقاضای امتیاز "مردم" برای شخص و یا اشخاص حقوقی (حزب توده‌ایران) که آن را منتشر می‌کردند در اولویت حقوقی قرار داشت!

برای ادامه انتشار ارگان مرکزی و رفع تنگناها، رهبری حزب تصویب کرد که تقاضای امتیاز "مردم" را با افزودن یک "نامه" در ابتدای آن تسلیم وزارت ارشاد اسلامی کند تا بلکه موانع به مرور رفع و دفع شود. پس از تسلیم این تقاضا و برای گریز از دست‌اندازهای به ظاهر قانونی، وزارت ارشاد اسلامی با خواست حزب موافقت کرد که فعلا تا زمان بررسی امتیازها، ارگان مرکزی حزب با همان نامی که تقاضای امتیاز آن داده شده منتشر شود. یعنی با نام "نامه مردم". با سقوط دولت موقت و تغییراتی که در دستگاه دولتی و از جمله وزارت ارشاد اسلامی پیش آمد، این کارشکنی قانونی برای مدتی متوقف ماند، اما بعدها به صورت حمله به چاپخانه‌ها و دفتر مرکزی حزب توده‌ایران و صدور حکم جلوگیری از انتشار "نامه مردم" توسط دادستان انقلاب تهران «اسدالله لاجوردی» دنبال شد. بدین ترتیب است که ارگان مرکزی حزب توده‌ایران تا شماره ۱۸۵ در دوران پس از پیروزی انقلاب با نام «مردم» و سپس تا زمان دستور توقیف آن، یعنی تا شماره ۵۲۶ با نام «نامه مردم» انتشار یافت. طبیعی بود، که پس از یورش به حزب و آغاز انتشار ارگان مرکزی حزب توده‌ایران در خارج کشور، آن موانع به ظاهر قانونی جناح‌های حاکم در جمهوری اسلامی و دولت موقت به رسمیت شناخته نمی‌شد و ارگان مرکزی حزب با همان نام همیشگی خود که چند دهسال انتشار یافته بود منتشر می‌شد. البته این تصمیم باید در پلنوم‌ها و یا جلسات صلاحیتدار حزبی گرفته می‌شد و یا گرفته شود و آنچه که در اینجا توضیح داده شد، صرفا پاسخ به چند پرسش در این زمینه و اشاره به سوابق تاریخی تبدیل نام ارگان مرکزی حزب در داخل کشور و تحت فشارهای حکومتی از "مردم" به "نامه مردم" بود. شاید این توضیح هنوز کامل نباشد که در صورت دریافت توضیحات کافی‌تر این پاسخ را دقیق خواهیم کرد. این توضیحات، درعین باید پاسخی باشد به آنها که مسئله آزادی‌ها در دوران دولت موقت مهندس بازرگان را مطرح می‌کنند و از حوادثی که در آن سال‌ها گذشته بی‌اطلاع‌اند!

رفقای گرامی "راه‌توده"!

هلند– سلام و احترام قلبی بنده را پذیرا شوید! هفته گذشته شماره ماه فروردین را دریافت کردم چنانچه در نامه قبلی‌ام نیز تذکار داده بودم، می‌خواهم مشترک همیشگی "راه‌توده شوم و در حد توان و حوصله برگه‌های راه‌توده مطالب و مضامین تحریری خود را برایتان ارسال دارم. قبل بر همه بایست حساب خود را تسویه نمایم و چونکه من در هالند زندگی دارم نمی‌دانم برای هر شماره راه‌توده به شمول شماره قبلا بدست آمده چقدر از واحد پول هالند را باید بپردازم و مصارف پست آن چقدر می‌شود. براساس یک ضرب‌المثل مشهور فارسی و یا دری «برادر به برادر حسابش برابر». در فرجام حلول سال نو ۱۳۸۰ خورشیدی را به شما و همه رفقای گرامی "راه‌توده" تبریک گفته، همیشه شاد و مسعود باشید. به انضمام نامه هذا، غزلی را از کلیات "جمشید شعله" انتخاب و غرض نشر

ارسال می‌دارم. مرحوم شعله شاعر آزاده و سرفراز افغان، در مسیر زندگی پر فراز و نشیب خود علیه ظلم و استبداد و بی‌عدالتی و قانون شکنی، ضمن سایر دگراندیشی‌هایش آثار گران‌بهای نظم ونثر در ادب، سیاست و تاریخ به زبان فارسی دری برای نسل‌های آینده به ارمغان باقی گذاشت.

"هادی رسولی":

«گفتم وطن از ظلم تو ویران نشود، شد
زین غم همه را دیده گریان نشود، شد
در خون نزند شط وطن از فتنه دونان
ماتمکده این کلبه ویران نشود، شد
دزد و دغل و جانی و مردمکش و بیباک
برکشور آزاده نگهبان نشود، شد
از جور و جفا فتنه و بیداد بدان ملک
در شور و نوا گریه و افغان نشود، شد
کابل زبد دسته بدکیش جفا کار
یکباره به خاک سیه یکسان نشود، شد
از بلخ گزین غزنه هری قندز و فاریاب
ویران همگی تا به بدخشان نشود، شد
...»

راه توده: دوست افغانی گرامی، بدلیل محدود بودن صفحات راه‌توده ناچار به تلخیص نامه و شعر ارسالی شما شدیم که امیدوارم پوزش ما را در این زمینه بپذیرید. برای آبونمان نشریه نیز شما می‌توانید هزینه آبونمان یکساله نشریه در کشور هلند را (۷۰ مارک و معادل آن به پول کشور محل اقامت خودتان را) به آدرس پستی نشریه که در صفحه آخر نشریه چاپ می‌شود ارسال دارید تا پس از تبدیل به حساب نشریه واریز شود.

آلمان- هاگن- رفقای راه‌توده با قدردانی از زحماتی که برای انتشار نشریه می‌کشید، در شماره ۱۰۵ و در قسمت "نامه‌ها و پیام‌ها" از علاقمندان و رفقا خواسته بودید تا اگر نظری در باره "شعار" برای مرحله کنونی جنبش دارند مطرح کنند. به نظر من همان عنوانی که در شماره‌های اخیر راه‌توده در باره اختیارات رهبری نوشته بودید باید محتوای شعار این مرحله باشد. یعنی محدود کردن اختیارات رهبری. مثلا شعاری با این عنوان «پیش به سوی همه پرسی اختیارات رهبری»

راه‌توده: این نظر شما، در کنار دیگر نظرات دریافتی به بحث گذاشته خواهد شد. امیدواریم دیگر علاقمندان و خوانندگان راه‌توده نیز نظرات خود در این ارتباط را با ما در میان بگذارند. در همین ارتباط مقاله «از ارتش توده‌ها نباید جدا شد» را در شماره ۱۰۶ راه‌توده بخوانید!

سوئد- استکهلم- خدمت رفقای راه‌توده- خسته نباشید مرا بپذیرید. من از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۹ درکنار مردم شوروی زندگی می‌کردم. پایکوبی‌های نفرت آور دمکراتهای غربی را که بالاخره توانسته بودند انتقام هیتلر را از مردم قهرمان شوروی بگیرند شاهد بودم. مثل کفتار به جان مردم قهرمان شوروی افتادند. برخی شیفتگان سوسیالیسم سوئدی را هم در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ام. حتی در میان از حزب شدگان، که تصور کرده بودند حزب از بین رفته‌است. درجریان جنبش دوم خرداد با نشریه شما آشنا شدم و دست خط همیشگی حزب را در آن یافتم. افشاگری‌ها، تحلیل‌ها و همان خط آشنای حزب را در میان خطوط راه‌توده یافتم. پس از آن جفاها، گمراهی‌ها و نا امیدی‌ها که در اتحاد شوروی و سوئد شاهدش بودم، خودتان حدس بزنید که با دیدن نشریه راه‌توده چه احساس شادی و غروری به من دست داد. از این رو باعث افتخار من است که آبونه نشریه راه‌توده شوم. لطف کرده قیمت آبونمان یکساله را به من اطلاع بدهید. با درودهای رفیقانه. "م. آ"

راه‌توده: دوست گرامی! از محبت شما سپاسگزاریم. آبونمان یکساله نشریه برای کشور محل اقامت شما ۹۶ مارک آلمان است که شما می‌توانید معادل آن را به پول سوئد به آدرس صندوق پستی راه‌توده ارسال دارید تا به حساب نشریه واریز شود. ضمنا توجه داشته باشید که آدرس پستی راه‌توده تغییر کرده و آدرسی که از شماره ۱۰۷ در صفحه آخر نشریه (صندوق پستی برلین) اعلام شده اعتبار قطعی دارد. ضمنا، برای اطلاع علاقمندان یکبار دیگر اعلام می‌شود که راه‌توده در فروشگاه فردوسی شهر استکهلم نیز فروخته می‌شود.

هلند- رفقای گرامی! مقاله "گامی مثبت در راه همکاری نیروهای مترقی و آزادیخواه" را در شماره ۶۰۳ نامه مردم نظر مرا به خود جلب کرد. بویژه از آن جهت که خود نیز دراین حرکت اعتراضی حضور داشتم و پس از آن نیز در گردهمآئی نسبت به بعضی از شعارهای مطرح شده در تظاهرات اعتراض خود را ابراز داشتم.

این امر که تعدادی از سازمان‌های سیاسی دورهم جمع شوند و قطعنامه امضاء کنند، شاید فی‌نفسه گامی مثبت در راه همکاری این سازمان‌ها تلقی شود؛ اما آنچه مهم‌تر است، بدون شک "نفس" حرکت انجام شده و سمت و سوی آن و محتوای قطعنامه منتشر شده است که نشان می‌دهد این نیروها در کدام جبهه ایستاده‌اند و تا چه اندازه عمل و حرکت انجام شده، جنبه ترقیخواهانه و آزادیخواهانه داشته است. این واقعیت نیز که سازمان مجهول‌الهویه‌ای بنام "تریبونال بین‌المللی برای افشای جنایات رژیم" همبستگی خود را با این اقدام اعلام نموده و در مفاد قطعنامه نیز در قالب فرمولبندی « ... اعزام یک هیات بین‌المللی برای رسیدگی به قتل عام زندانیان سیاسی ... و با حضور ناظران بی طرف بین‌المللی» بازتاب یافته، حائز تامل جدی است. برای درک بیشتر موضوع و ارزیابی این مساله که نقش حزب (رفقای نامه مردم) در این زمینه چه بوده است، نظر رفقای محترم را به تحلیل‌های نشریه "راه‌کارگر" از این تجمع اعتراضی جلب می‌کنم. البته، با توجه به سیاستی که "نامه مردم" در سالیان اخیر دنبال می‌کند، جمع شدن زیر چتر شعارهای چپ روانه چندان تعجب آور نیست. در شرایطی که مبارزه سخت و جدی بین نیروهای ترقیخواه و ارتجاعی در درون کشور هر روز اوج تازه‌ای می‌گیرد، آیا امضای قطعنامه و ندیدن این نبرد و صدور حکم «استبداد حاکم» و همراهی با گروهی از سازمان‌های سیاسی که بیشتر آنها را گروه‌های کوچک چپ تندرو، با سیاست‌های عملا نازا و غیر موثر در صحنه سیاسی کشور تشکیل می‌دهد، عملا نا دیده گرفتن آن نیروهای عظیم ترقیخواه درون کشور نیست؟ ۴-۸ ۲۰۰۱ "امضا محفوظ"

(این نامه برای رفقای "نامه مردم" نوشته شده و رونوشت آن برای راه‌توده ارسال شده‌است)

راه‌توده: بخش‌هائی از نامه شما را منتشر کردیم، با این امید که دیگر بخش‌های نامه، که از صراحت بیشتری برخوردار بود و ما بنا به ملاحظاتی آن‌ها را حذف کردیم، بیش از آنچه در بالا آورده شد موثر واقع شود!

آنها که از فیلتر اطلاعاتی مجاهدین خلق گذشتند!

دوستان گرامی راه‌توده!

هلند- با یک پناهنده ایرانی همکارم، که توده‌ای نیست. هوادار مجاهدین بوده که حالا این هم نیست. اخبار ایران را دنبال می‌کند و راه‌توده را هم می‌خواند. شماره‌های اخیر راه‌توده که در آن‌ها در باره "هواپیمائی ماهان" و ارزیابی شما در باره کنفرانس برلین در آنها منتشر شده

بود او را به یاد دوران اولیه خروجش از ایران انداخته و مطالبی را در باره سازمان مجاهدین و ترورهای ابتدای پیروزی انقلاب برایم نقل کرد که برایتان می‌نویسم. خودش با ارسال این مطالب برای شما ابراز تمایل و رضایت کرده است:

«در اواسط سال ۶۱ در رابطه با مجاهدین خلق به کراچی اعزام شدم. درآنجا در ارتباط با نیروهای پراکنده‌ای که از کشور به کراچی می‌آمدند فعالیت می‌کردم. البته اولین برخورد اطلاعاتی را بچه‌های دانشجو (انجمن دانشجویان مسلمان کراچی) با اعضا و هواداران می‌کردند و پس از آن، یعنی پس از گرفتن اطلاعات اولیه من با آنها در ارتباط قرار می‌گرفتم. در همین دوران با خبر شدم که فردی به یکی از هتل‌های کراچی آمده و مدعی است که جزو گروه فرقان است. این افراد در سازمان به "آونگ" مشهور بودند. یعی افرادی که بین زمین و هوا معلق هستند و بعدا باید تکلیفشان روشن شود. مردی بود حدود ۳۰ سال. لاغر اندام و بلند قد. مدعی بود که از آخرین بازماندگان گروه فرقان است و تمامی خانه‌های تیمی آنها که بیشتر در رشت بوده ضربه خورده‌است. متاسفانه جزئیات را به خاطر ندارم، اما می‌دانم که سازمان در نظر داشت او را هم بعنوان یک نیروی فعال جذب کرده و به عراق منتقل کند. جالب است که این در زمانی بود که سازمان با تمام نیرو روی اعزام افراد به عراق کار می‌کرد و در عین حال در پی تصفیه و باصطلاح گذراندن نیروهای پراکنده سازمان از فیلتر اطلاعاتی بود. تمام کسانی که مشکوک به نظر می‌رسیدند از فیلتر عبور داده می‌شدند تا باصطلاح از "عبدالله پیام" نباشند. او چرا و چگونه از این فیلتر گذشت نمی‌دانم!

راه‌توده: دوست گرامی! بخش‌هائی از گزارش ارسالی شما را در بالا آوردیم. ضمنا لیستی که از محل خاکسپاری اعدام شدگان سازمان مجاهدین در مشهد ارسال داشته بودید نیز دریافت شد. این که محل خاکسپاری نزدیک به ۲۵۰ اعدام شده این سازمان را توانسته‌اید بدقت تعیین کرده و نقشه آن را تهیه کنید کاری با ارزش است و باید امیدوار بود که تمام سازمان‌های سیاسی در سراسر ایران دست به چنین اقدامی بزنند. از نظر حزب توده‌ایران، حساب قربانیان یک سیاست اشتباه از حساب کسانی که نه تنها مروجان آن سیاست‌ها، بلکه ادامه دهنده آن هستند پیوسته جدا بوده و خواهد بود. همانگونه که حساب رهبران اولیه سازمان مجاهدین خلق با آندسته از رهبرانی که بزرگترین ماجراجوئی‌ها را پس از پیروزی انقلاب مرتکب شدند جداست. کسانی که با ترک سیاست درست سازمان مجاهدین در دو سال اول پیروزی انقلاب، نقش انکار ناپذیری در سپرده شدن میدان به ارتجاع مذهبی داشتند. دست شما را می‌فشاریم و امیدواریم ارتباط مکاتبه‌ای خودتان را با ما حفظ کنید.

کمک‌های مالی علاقمندان "راه توده":

اسن– به یاد رفیق کیا ۱۵۰ مارک
دورتموند– ۵۰ مارک هدیه نوروزی
اسن– به یاد رفیق حجری ۱۰۰ مارک
اسن– رفیق فدائی اکثریت ۱۰۰ مارک
اسن– به یاد رفیق ناصر شاهسوند ۵۰ مارک

شعر زیر با نام «**در پائیز**»، همراه چند قطه شعر دیگر، از سوی سراینده آن، برای چاپ در اختیار راه‌توده قرار گرفته‌است. امیدواریم در فرصت دیگر، بقیه اشعار دریافتی را نیز منتشر کنیم.

نمی‌شکنم
نمی‌افتم
دست درخت را می‌گیرم و
به بهار می‌برم!
روز را
در آبی تکه‌ای آسمان می‌پیچم
وتا ته شب
در مسیر خیس خواب و ستاره می‌دوم
جیب‌هایم
از سپیده و دریا
پر است
از شکوفه‌های سیب و
جوانه‌ی لبخند
از کلمه‌ای
که اسم تو بود
و با عطر گیج نارنج
تاب می‌خورد
در باد
در بهار
و درخواب آن سال‌ها
تعبیری ساده و روشن داشت
نمی‌شکنم
نمی‌افتم
مشتم را
برای گنجشک ها می‌گشایم
و از حافظه‌ی فصل می‌گذرم!

کنگره حزب کمونیست ویتنام

نهمین کنگره حزب کمونیست ویتنام، با شرکت نمایندگان ۳۰ حزب کمونیست و کارگری جهان در هانوی پایتخت این کشور برگزار شد.

کنگره ضمن گزارش کار حزب، به پیروزی‌ها، کمبودها و قدم‌های بعدی در روند صنعتی کردن و مدرنیزاسیون کشور در سمت ساختمان سوسیالیسم اشاره کرد. بنا بر گزارش ارائه شده به کنگره، ساختمان سوسیالیسم در ویتنام در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری، امری مشکل و پیچیده بوده و یک دوره طولانی انتقالی غیر قابل گریز را می‌طلبد. سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر اقتصاد سه بخشی (دولتی، تعاونی، خصوصی) که نتایج چشمگیری در طی دهسال گذشته در زمینه تقویت بخش دولتی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و بهبود شرایط زندگی شهروندان به همراه آورده است مورد تائید کنگره قرار گرفت.

در این کنگره"تانک دوک مانه" به سمت دبیراول حزب کمونیست ویتنام انتخاب شد. وی در سال ۱۴۴۰ در یک خانواده کشاورز از اقلیت قوم "تای" بدنیا آمده و نخستین شخصیتی است که از میان اقلیت‌های قومی ویتنام به چنین مقامی انتخاب شده‌است.

امریکا در تدارک تقسیم جدید نیروهای نظامی خود در سراسر جهان است!

مخالفت چین با طرح دفاع موشکی امریکا!

ترجمه– م.باران

مخالفت و مقاومت چین در برابر طرح دفاع موشکی امریکا و دلائلی که برای این مخالفت و مقاومت بیان شده، نه تنها حکایت از دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی در جهان دارد، بلکه نشان دهنده استراتژی جهانی امریکا برای تهدید نظامی چین و هوشیاری این کشور در برابر این استراتژی است.

سقوط هواپیمای جاسوسی امریکا در خاک چین، که همراه شد با یک سلسله کشاکش‌های تبلیغاتی از سوی رسانه‌های گروهی امریکا، تنها یک حادثه هوائی و یا یک عملیات جاسوسی ساده نبود، بلکه این عملیات پیوند داشت با طرح‌های جدید نظامی امریکا برای محاصره نظامی چین.

نشریه UZ، (عصر ما) ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، در شماره ۲۰ آپریل خود، طی تفسیری در این ارتباط و به نقل از هفته‌نامه‌ای بنام Peopies Weekly World این سئوال را مطرح می‌کند: «آیا این تصاوم یک حادثه آگاهانه و در انطباق با طرح مسلح کردن تایوان هماهنگ نبود؟»

نشریه عصرما ادامه می‌دهد: حادثه سقوط هواپیمای جاسوسی امریکا در خاک چین همزمان است با این اطلاعیه وزارت دفاع این کشور «پنتاگون» که تصریح می‌کند: «وضعیت و تقسیم واحدهای نظامی امریکا در سراسر جهان تحت بررسی است و در آینده توجه بیشتری به کارآئی و چگونگی بکار گرفتن آنها خواهد شد.» آیا در ادامه همین هدف نیست که در وساحل چین و بدلیل یک ایراد فنی سانحه هوائی بوجود می‌آید. برای توجیه جابجائی واحدهای نظامی و برنامه جدید مسلح‌تر کردن واحدهای نظامی خود، امریکا بهانه بهتری می‌توانست پیدا کند؟ مقاومت امریکا در برابر خواست چین مبنی بر عذرخواهی رسمی از تجاوز نظامی امریکا به قلمرو چین نشانه تمایل امریکا به تیرگی مناسبات و بهانه‌ای برای گسترش حضور نظامی در منطقه نیست؟

پیش از رویدادهای اخیر، وزیر دارائی چین نقطه نظرات قابل درنگی را در همین ارتباط مطرح کرده بود. وزیر دارائی چین افزایش ۲۰ درصدی بودجه نظامی این کشور را بی‌ارتباط با طرح موشکی امریکا ارزیابی و اعلام کرد، اما مقاومت اخیر چین در برابر این طرح نشان داد، که دولت چین به هیچ وجه نمی‌خواهد تا لحظه محاصره نظامی این کشور توسط امریکا و تبدیل تایوان به پل تجاوز نظامی علیه چین در خواب بماند. یک پژوهشگر صلح و مسئول مرکز اطلاعات و امنیت چین نیز، اخیرا در برلین آلمان و در گفتگوئی با روزنامه "نویس دویچلند" ضمن ارائه اطلاعات قابل توجهی در زمینه امور نظامی چین و طرح‌های نظامی امریکا در سراسر جهان، ضمن تشریح نقطه نظرات وزیر دارائی چین گفت: «قوای مسلح چین فرسوده‌است و دولت چین به آن دلیل که وضعیت اقتصادی مناسب‌تری نسبت به دهه های گذشته دارد دست به نوسازی قوای مسلح خویش زده‌است. البته، چین نمی‌تواند پروژه جدید امریکا را صرفا یک پوشش دفاع ملی قلمداد کند و به همین دلیل نیز بشدت با آن مخالف است.»

ادامه این گفتگو را می‌خوانید:

- چه واحدهائی در ارتش چین به سرمایه‌گذاری بیشتری نیازمندند؟
- در حال حاضر مدرنیزه کردن واحدهای نیروهای دریائی و هوائی در دستور قرار دارند، زیرا وسائل این واحدها بسیار فرسوده‌اند و براساس ظرفیت‌های دهه ۵۰ و ۶۰ ساخته شده‌اند. باید از تکنولوژی دهه ۸۰–۹۰ استفاده کنیم. در عین حال این سرمایه‌گذاری شامل مدرنیزه کردن واحدهای هسته‌ای هم می‌شود. در حال حاضر حدس زده می‌شود چین حدود ۲۰ موشک قاره پیما در اختیار داشته باشد که می‌توانند به امریکا برسند، بقیه راکت‌های چین با برد متوسط هستند. ما باید در برابر سیستم دفاع موشکی امریکا مجهز شویم.
- وزیر دارائی چین در کنگره خلق این کشور تاکید کرده‌است که بودجه نظامی امریکا بسیار بالاتر از آن رقمی است که رسما اعلام می‌شود.
- کاملا درست است. در واقع هزینه نظامی امریکا ۲۰ برابر هزینه نظامی چین است. نباید از نظر دور داشت که تمام هزینه‌های دفاعی چین صرفا در بخش نظامی مصرف نمی‌شود و از طرف دیگر ارزش یک دلار در چین به مراتب بالاتر از همان دلار در امریکاست. بنابراین، افزایش بودجه نظامی چین، وقتی به دلار سنجیده می‌شود، این سنجش باید ارزش دلار در چین و در امریکا را هم در نظر داشته باشد. ضمنا چین معتقد است به آن درجه از قدرت نظامی نرسیده‌است که بتواند امریکا را تهدید کند.
- پروژه جدید امریکا تشنجاتی را در سطح جهان دامن زده‌است. آیا افزایش بودجه نظامی چین گامی است در جهت کنترل و کاهش تسلیحات و یا عکس آن؟
- گام‌های نظامی جدید امریکا خطر بزرگی است. ظرفیت استراتژیکی هسته‌ای چین نسبتا محدود است و به همین دلیل آنها می‌خواهند این ظرفیت را تا آنجا که ممکن است تقویت کنند و افزایش دهند، اما این به آن معنی نیست که بتوانند امریکا را تهدیدکنند. برای آنها اکنون این مسئله مطرح است که آیا ذخائر اورانیوم و پلوتونیوم آنها در حد کافی است و یا باید مواد خام دیگری برای سلاح‌های هسته‌ای تولیدکنند.

در حال حاضر مهم‌ترین تاثیر را ما در ارتباط با مناسبات چین و هندوستان می‌بینیم. اگر چین از لحاظ هسته‌ای مدرنیزه شود، هندوستان هم خود را مسلح‌تر خواهد کرد و آنوقت پاکستان هم به این فکر خواهد افتاد. اینکه چین در آینده کمک‌های همه جانبه‌تر و تکنولوژی مدرن‌تر در

اختیار کره شمالی بگذارد یک مسئله مهم مربوط به آینده‌است و تا حدودی هم بستگی به روند مذاکرات بین کره جنوبی و شمالی دارد.

یک کارشناس امریکائی می‌گوید!

در همین ارتباط، روزنامه "نیوزدویچلند" گفتگوئی را "ویلیام هارتونگ"، کارشناس نظامی امریکا در "انستیتو روابط بین‌المللی" در واشنگتن انجام داده‌است که در آن اطلاعات قابل توجهی در باره سیستم دفاع موشکی امریکا مطرح شده‌است. این گفتگو را نیز در ادامه بخوانید:

- آیا سیستم دفاع موشکی (جنگ ستارگان) می‌تواند بکار گرفته شود و عملکردی داشته باشد؟
- امریکا حدود ۵۰ سال است که روی این طرح کار می‌کند و تا بحال بیش از صد میلیارد دلار برای آن خرج کرده‌است. حتی سیستم‌هائی هم در زمان "ریگان" برای " جنگ ستارگان" بکار گرفته شد. این سیستم‌ها شکست خورد و حالا، متاسفانه حکومت بوش این پروژه را از سر گرفته و به همین دلیل هم مناسبات با روسیه دچار تشنج شده‌است. بعد از روسیه، حالا نوبت چین شده که باید زرادخانه‌های خود را تا آنجا که در توان دارد پر کند. می‌دانید که چین فقط ۱۸ موشک دور برد در اختیار دارد که می‌توانند به خاک امریکا برسند و حالا بناچار باید تعداد زیادی موشک با کلاهک اتمی تولید کنند. من تردید دارم که طرح نظامی جنگ ستارگان برای امریکا و جهان سودی داشته باشد!
- اگر اینطور است، چرا ساخته می‌شود؟
- برای طرفداران رگانیسم و گروهی صاحب نفوذ در میان نمایندگان سنای امریکا این طرح جنبه یک وظیفه مذهبی به خود گرفته است. طرفداران دیگر این پروژه صاحبان صنایع نظامی هستند. فراموش نکنید که این پروژه برای آنها میلیاردها دلار سود دارد. در ضمن توجیهی است برای انباشتن هر چه بیشتر زرادخانه‌های اتمی امریکا. بدین ترتیب "لوکت مارتین" (Lockeed Martin) می‌تواند راکت‌های Trident خود را بفروشد و موشک‌های جدیدی بسازد و همزمان سفارشات جدیدی برای سیستم دفاع موشکی دریافت کند.
- موضع ارتش امریکا در مقابل این پروژه (دفاع موشکی) چیست؟
- کسانی مانند رئیس جدید پنتاگون " دونالد رامسفلد" این پروژه را یک سیستم تهاجمی موشکی می‌دانند و برای توجیه آن به این بسنده می‌کنند که کشورهائی مانند کره شمالی و عراق سلاح‌های کشتار جمعی تولید می‌کنند. او و اطرافیانش فضا را صحنه نبردهای آینده ارزیابی می‌کنند و معتقدند همانطور که انگلستان در قرن نوزدهم حاکم اقیانوس‌ها بود، امریکا هم حالا باید در قرن بیست و یکم حاکم بر فضا باشد.

– در ارتش گروه دیگری هستند که "کولین پاول"، وزیر خارجه امریکا نظرات آنها را طرح می‌کند. آنها نسبت به این پروژه با تردید نگاه می‌کنند. در حال حاضر رئیس جمهوری جدید امریکا و معاونش " چینی" پشت پروژه ایستاده‌اند و آن گروهی که تردید دارد تاثیری در کندکردن احتمالی پروژه مذکور ندارند.

- اخیرا گفته شده که دفاع موشکی و یا جنگ ستارگان تنها قسمتی از یک پروژه وسیع است!
- آنچه این دکترین نظامی دنبال می‌کند نصب سلاح‌های ضد ماهواره‌ای و استقرار سیستم تسلیحاتی در فضاست. به همین جهت امریکائی‌ها در کنفرانس کاهش سلاح در ژنو با پیشنهاد چین در مورد تمدید قرار داد سال ۱۹۶۸ موسوم به قراردادهای فضائی مخالفت کردند. این دکترین براستی هم فراتر از نیازهای دفاعی‌است. برای امریکا این دکترین از این جهت اهمیت دارد که بتواند با پیش برد این پروژه برتری تکنولوژیکی خود را حفظ کند و آنرا توسعه بدهد. نه تنها در برابر دشمنان امریکا، بلکه در برابر متحدین خود. به همین دلیل است که تلاش امریکا برای قانع کردن اروپا بی نتیجه مانده‌است. البته بوش و معاونش همچنان می‌کوشند اروپائی‌ها را قانع کنند که امریکا در صورت حمله موشکی ایران یا عراق به اروپا وظیفه دفاع از اروپا را می‌خواهند برعهده بگیرند!

پشت این منطق تهدیدی نهفته‌است که اروپائی‌ها از آن آگاهی دارند و آن اینکه ما امریکائی ها این پروژه را دنبال خواهیم کرد و برای ما بی تفاوت است که شما اروپائی‌ها چه می‌گوئید؛ بنابراین بهتر است که چیزی نگوئید و با ما همکاری کنید!

- سناتور "لیبرمان" در شهر مونیخ آلمان، اخیرا گفته است که سیستم دفاع موشکی هنوز طرحی بیش نیست.
- اینها تلاش‌های دیپلماتیک است برای کاهش فشارهای سیاسی به امریکا. "رامزفلد" و عده قابل ملاحظه‌ای از افراد سنای امریکا حتی خواهان لغو هر گونه کنترل تسلیحات، هرگونه قراردادهای مربوط به سلاح‌های اتمی و شیمیائی هستند. رامزفلد حتی مخالف قرار داد سالت دهه هفتاد است. برای آنها فسخ قراردادهای کنترل و کاهش سلاح نشان مثبتی‌است برای پیشبرد اهداف خود، حتی اگر پروژه دفاع موشکی کارائی خود را در عمل هنوز نشان نداده باشد.
- تاثیر این پروژه بر مراکز رقابتی تسلیحاتی چیست؟
- مسلماً کوشش‌های امریکا برای حاکم شدن بر جهان، چه در عرصه عملیات نظامی و چه در عرصه صنایع نظامی واکنش‌هائی را بوجود آورده و خواهد آورد. اقدامات متقابل را می‌توان در بوجود آمدن یک ارتش اروپائی، گسترش استحکامات کنسرن‌های تسلیحاتی اروپا و بهبود رابطه چین و روسیه و طرح‌های مشترک آنها مشاهده کرد. اگر امریکا به تحمیل دکترین نظامی خود به بقیه جهان ادامه دهد، ما شاهد بوجود آمدن مراکز رقابتی جهان در عرصه سیاسی و نظامی و حتی در عرصه تولید سلاح خواهیم بود.

امکان از سر گیری جنگ های منطقه!

بین قرقیزستان و ازبکستان یک درگیری نظامی در شرف تکوین است. از حدود یک ماه پیش برق قرقیزستان بکلی قطع و تامین الکتریسیته مختل گردید. علت این امر قطع انتقال گاز طبیعی از ازبکستان به این جمهوری همسایه اعلام شده، که بکار اندازی شبکه الکتریسیته را غیر ممکن کرده‌است.

ازبکستان با این اقدام در صدد است قرقیزستان را به واگذار کردن قسمتی از مناطق مرزی خود و ایجاد یک گذرگاه مرزی به سمت منطقه "سوخ" وادار ساود.

براساس اطلاعات بدست آمده، تاشکند تا دستیابی به این خواسته خود شرکت در هر گونه مذاکرات در جهت حل مشکلات فی‌مابین را رد می‌کند.

در "بیسکک" پایتخت قرقیزستان از امکان یک درگیری محلی و اعلام حالت فوق‌العاده صحبت می‌شود. طبیعی است که استراتژیست‌های ماجراجو و طراحان "بازی بزرگ" و "قوس بحران" از این درگیری‌های محلی و تشنجات حداکثر استفاده را برای بی‌ثابت کردن منطقه در جهت دستیابی به اهداف خویش می‌کنند.

دولت نئولیبرال، در خدمت کیست و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

دور جدید تولید سرمایه‌داری و رقابت میان بلوک‌بندی‌ها!

م. فرهمند

گلوبالیسم، در پروژه نئولیبرالیسم می‌کوشد روابط تولیدی را با شرایط حاکم بر رژیم انباشت سرمایه منطبق سازد. حاکمیت و دستگاه قدرت مونوپل دولتی در یک روند ملیت زدائی، بر شیوه‌های جدید کنترل و سازماندهی چنان منطبق می‌شود، که بتواند در رقابت در بازار جهانی، بهترین شرایط را برای سرمایه فراملیتی فراهم سازد.

در این شرایط، دولت استقلال نسبی خود را از دست می‌دهد و وظیفه‌اش در تلاش جهت ادغام در اقتصاد جهانی و سرعت بخشیدن به این امر خلاصه می‌شود. وظیفه‌ای که براساس آن، بایستی چارچوب‌های مناسب جهت آزاد سازی هر چه بیشتر بازار، یا به عبارتی افسار گسیختگی هر چه بیشتر آن مهیا شود تا از این طریق ظرفیت رقابت کنسرن‌های فراملیتی بطور عام و قدرت مونوپل‌های فراملیتی خودی به طور خاص افزایش یابد.

از این رو، نئولیبرالیسم نه تنها روندی دولت‌زدا نیست، بلکه دولت نئولیبرال شکل ویژه‌ایست از گسترش دولت در خدمت این سیستم. یعنی:

– دولتی در برگیرنده مراحل شکل‌گیری و تکامل دستگاه‌های جدید اعمال هژمونی،

– مجری پروژه سرکردگی و قابل اعمال ساختن اراده سیاسی سرمایه مالی، که حوزه عمل آن بازار جهانی است،

– گسترش استراتژی سیاسی در جهت آزاد سازی هرچه بیشتر بازار جهانی.

در واقع نئولیبرالیسم نه فقط یک مرحله تکامل یافته اقتصادی در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است، بلکه ساختاری سیاسی برای هدایت انباشت سرمایه نیز هست. این دو ساختار بصورت بسیار طبیعی تبعات فرهنگی خود را نیز همراه دارند و در مجموع خود، با گام‌های بلند به سوی هژمونی جهانی حرکت می‌کند و دستآوردهای اجتماعی مردم را نابود می‌کند. وسائل ارتباط جمعی و بویژه شبکه تصویری این وسائل در خدمت این هژمونی قرار دارند و در جهت شستشوی مغزی، ترویج انزواجوئی، گریز از جمع، فرد گرائی، خشونت، پرستش پول و... عمل می‌کنند.

آنچه که تحت عنوان نئولیبرالیسم فرمولبندی می‌شود، در واقع منافع سرمایه مالی فراملیتی در گردش آزاد و بلامانع سرمایه در سراسر جهان، گشایش بازارها و از میان برداشتن حفاظهای ملی و اجتماعی ارزش نیروی کار است که در جهت عمل در اقصی نقاط جهان به مرحله اجرا در می‌آید. در نئولیبرالیسم منافع سرمایه‌داری کازینوئی (قمارخانه‌ها) و اسپکولاسیون (محاسبات بورس بازی) سهامداران بازارهای بورس و قدرت نقدینگی‌های عظیم تبلور می‌یابد. این دیکتاتوری نوین جهانی، پس از فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق توانست با تبلیغ گیج‌کننده «اقتصاد بازار» سدهای موجود در برابر هژمونی جهانی خود را در هم بشکند و به دستآوردهای قرن بیستم بشریت حمله ور شود، ارزش نیروی کار را پائین آورد، امکانات اجتماعی را بازپس بگیرد، دستمزدها را کاهش دهد، سندیکاها را تضعیف کند و...

خشونت بازار

« هلموت ورنر»، رئیس مرسدس بنز آلمان می‌گوید: «ما بایستی خشونت بازار را درک کرده و اجازه دهیم دیگران آن را حس کنند!» (هفته نامه اقتصادی ۲۴-۸-۹۵)

ترجمه ساده این اظهارات آنست که بازار روابط انسانی، حاکمیت، قدرت و مناسبات اجتماعی را تعیین می‌کند و نه هیچ معیار دیگری، از جمله معیارهای انسانی و بشری!

ایالات متحده امریکا با اعلام «نظم نوین جهانی» رسما و بدون هیچ پرده پوشی رهبری این فصل جدید از دیکتاتوری جهانی سرمایه را اعلام داشته‌است.

دهه ۷۰، دهه تعیین کننده!

ایالات متحده هزینه جنگ ویتنام را از طریق بدهی‌های خارجی تامین کرد. مقادیر عظیمی دلارهای امریکائی که در بانک‌های خارجی انباشته شده بود. ایالات متحده براساس قرار داد "برتن وودز" موظف بود دلار را با پشتوانه طلا پوشش دهد. پیش از آنکه این ذخائر دلار بتوانند به طلا تبدیل شوند، در سال ۱۹۷۳ امریکا قرار داد مذکور را کان لم یکن اعلام داشت، که از جمله دلائل آن افزایش قدرت مارک آلمان بود. به این ترتیب دولت‌ها و بانکهای خارجی وارث دلارهای فاقد پشتوانه طلا شدند. ایالات متحده با این اقدام مشکلات داخلی خود را به قیمت فشار به متحدینش سروسامان بخشید. ایالات متحده در عین حال می‌بایستی منافع سرمایه فراملیتی متحدینش را نیز در نظر داشته باشد تا بتواند از هژمونی خود دفاع کند. در این مرحله، روندی آغاز شد که همچنان ادامه دارد. روندی که طی آن دولت ایالات متحده به دولت سرمایه فراملیتی مبدل می‌شود، بدینگونه که واشنگتن به مرکز اعمال نفوذ و افراد با نفوذ (LOBBYISMUS) تبدیل شده‌است. بورژوازی مالی سراسر جهان برای نفوذ در سیاست‌های ایالات متحده سرمایه‌های سنگینی را به میدان آوردند. بعنوان نمونه، می‌توان از حمایت مالی کنسرن‌های فراملیتی آلمان از جورج بوش در تبلیغات انتخاباتی و یا موضع دولت‌های اروپائی در قبال پروژه دفاع موشکی ایالات متحده نام برد.

- خارج سازی امور اقتصادی از کنترل دولت

- گسترش سرمایه‌گذاری‌های خارجی
- در اولویت قرار گرفتن بازارهای خارجی
- جلوگیری از خطر بحران در گردش سرمایه
- کنترل سیاسی شکاف اقتصادی بین شمال و جنوب

بخشی از دلائل و انگیزه‌های ایالات متحده را برای اعمال زور، که بصورت گلوبال (جهانی) از منافع سرمایه مالی حمایت کرده و امنیت آن را تامین کند، تشکیل می‌دهند.

ایالات متحده، بعنوان بزرگترین قدرت اقتصادی با ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان رسما دارای دفاتر «اف.بی. آی» در پایتخت کشورهای جهان می‌شود، آنچنان که تاکنون وجود این دفاتر در مسکو و پراگ پایتخت جمهوری چک فاش شده‌است. با استفاده از امکانات ۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری جهان سیستم «شنود» و «جاسوسی» از طریق اینترنت اعمال می‌شود، قدرتمندترین نیروی نظامی آن در پایگاه‌های جهانی مستقر می‌شوند، فرماندهی ناتو را برعهده دارد، پول جهانی را از طریق دلار تحت کنترل گرفته و «بورس نیویورک» سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی را به دولت‌های سراسر جهان ابلاغ می‌کند و در ۳۴ کشور جهان، دلار بعنوان پول رایج (ملی) عمل می‌کند!

برای دفاع از این دیکتاتوری جهانی است که پنتاگون، در گزارشی رسما اعلام می‌کند: «اولین هدف ایالات متحده باید این باشد که از قد برافراشتن یک رقیب جدید جلوگیری کند! ملل دیگر و احتمالا اتحادیه‌هایی از ملل دیگر وجود دارند که می‌توانند در آینده دور از آنچنان اهداف استراتژیک و توانائی‌های نظامی برخوردار باشند که آنها را قادر سازد بصورت منطقه‌ای و یا جهانی ایفای نقش کنند. هم اکنون بایستی استراتژی ما به صورت متمرکز آن باشد که در مقابل ظهور هرگونه رقیب احتمالی در ابعاد جهانی برگ برنده را دراختیار داشته باشیم. با متحدین اروپائی خودمان بایستی آنچنان برخورد کنیم که مانع اندیشه زیر سئوال بردن رهبری ایالات متحده شوند. آن مکانیسم‌هائی را باید مورد استفاده قرار دهیم که رقبای بالقوه ما اندیشه رقابت را از سر بیرون کنند.» (پنتاگون- برنامه‌های دفاعی ۱۹۹۹-۱۹۹۴)

تکامل نظام سرمایه‌داری

از دید مارکس و انگلس «دولت ارگان سازمان‌دهنده در خدمت منافع سرمایه‌داران (طبقات حاکم) است.» عمل دولت حتی اگر در مواردی با منافع سرمایه دار بصورت منفرد و در کوتاه مدت در تضاد باشد، با منافع دراز مدت سرمایه به طور عام در تطابق است.

دیالکتیک دولت و سرمایه در مراحل مختلف تکامل نظام سرمایه‌داری به اشکال مختلف بروز کرده است. در دو قرن ۱۸ و ۱۹، زمانیکه سرمایه‌داری در اروپا به طور کامل، بعنوان سیستم حاکم جا افتاده بود، دولت برای سازمان بخشی به امور اجتماعی از امکان بسیار ناچیزی برای دخالت در امر تولید سرمایه‌داری برخوردار بود. این دوره در تاریخ به عنوان «عصر طلائی سرمایه‌داری در اروپا» شناخته می‌شود و مشخصه آن تجارت آزاد و «لیبرالیسم» اقتصادی است. سرمایه‌داران، حتی برای دخالت در امور مستعمره‌ها از آزادی عمل برخودار بودند و دولت محلی حق مداخله در امور کمپانی‌ها را نداشت. (کمپانی هلندیVOC در مستعمرات جاوه و یا بریتانیایی‌ها در مستعمرات افریقایی و...)

در قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰، زمانیکه رشد سرمایه‌داری با بحران همراه شد، رابط دولت و سرمایه نیز دستخوش تغییر گردید. به مرور در اروپا و ایالات متحده کارتل‌ها و تراست‌ها و شبه مونوپل‌ها پا به عرصه میدان گذاشتند. وجود مونوپل ها که در اصل راه نجاتی برای برون رفت از بحران‌ها بودند، در عین حال تناقضی بود که با رقابت که در واقع آب حیات سیستم سرمایه‌داری است در تقابل بود. دولت‌ها زیر فشار جنبش‌های اجتماعی شروع به وضع قوانین و مقرراتی برای اخذ مالیات و مهار افسار گسیختگی مونوپل‌ها کردند. در مستعمرات، قیام‌هایی علیه حکومت بی‌چون و چرای کمپانی‌های خارجی صورت گرفت که دست آخر نیز منجر به محدود کردن قدرت این کمپانی‌ها و یا حتی اخراج آنها از مستعمرات گردید.

در دهه ۶۰ قرن بیستم، در ایالات متحده و در زمان ریاست جمهوری جان. اف کندی و پس از وی نیز در زمان ریاست جمهوری لیندن جانسون و حتی در آلمان فدرال آن زمان، اقتصاد سرمایه‌داری تحت نفوذ کینزیانیسم بود. کینز اقتصاددان انگلیسی معتقد بود که اقتصاد بازار آزاد از درون متزلزل است و برای ایجاد ثبات بایستی دولت با سیاست‌های اقتصادی آنتی سیکل هرگاه که اقتصاد در حال رکود است، حتی به قیمت بالا رفتن بدهی‌ها، با ادامه سوبسید به رشد اقتصادی کمک کند و برعکس هرگاه که اقتصاد از رشد بالا برخوردار است دولت با وضع مالیات در جهت متعادل کردن و یا حتی رفع کامل بدهی‌ها اقدام کند.

در این مکتب سیاست‌های اقتصادی بر پایه تقاضا استوارند و بر خلاف لیبرالیست‌های کلاسیک که معتقد به عدم دخالت دولت در امر تولید سرمایه‌داری بودند، کینزیانیست‌ها معتقد بودند که دولت که تنها به طور محدود حق دخالت در امور اقتصادی را دارد، با وضع قوانین مناسب موظف به حفاظت از سرمایه‌ها می‌باشد. (برای مثال، قوانین گمرکی از آن جمله‌اند)

اقتصاددان‌های نئوکلاسیک یا نئولیبرالیست‌ها، برخلاف کینزیانیست‌ها و هم صدا با لیبرالیست‌های کلاسیک، نه تنها مخالف هرگونه دخالت دولت در امر تولید سرمایه‌داری هستند، بلکه معتقدند که رشد بالای تکنولوژی در دوران معاصر تولید سرمایه‌داری را قادر به عبور از مرزهای جغرافیائی کشورها نیز گردانیده‌است.

از نظر نئولیبرالیست‌ها سیاست‌های اقتصادی نه بر پایه تقاضا، بلکه بر پایه عرضه استوارند و از این رو است که بایستی ظرفیت تولید را برای مثال از طریق کاهش فشار مالیاتی بر کنسرن‌های بزرگ، خصوصی سازی گسترده، کاهش و حتی حذف سوبسیدهای دولتی، شناور کردن ارز و از این طریق ایجاد ثبات پولی بالا برد.

دور جدید تولید سرمایه‌داری

سیاست‌های اقتصادی در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان و مارگارت تاچر (ریگانیسم- تاچریسم) بر پایه اقتصاد نئولیبرالیستی استوار بود. بدین ترتیب ما امروز شاهد دور جدیدی از تولید سرمایه‌داری و از این رو شکل جدیدی از دیالکتیک دولت و سرمایه هستیم:

کنسرن‌های فراملیتی غول پیکر مرزهای جغرافیائی را در نوردیده و استقلال دولت‌های ملی را به سخره می‌گیرند. آیا دیالکتیک دولت و سرمایه در این مرحله به پایان رسیده و شرکت‌های عظیم سرمایه‌داری جهان را به کنترل خود در آورده‌اند؟

لئومایر، از اعضای رهبری حزب کمونیست آلمان، در نشریه «UZ» (عصرما) مورخه ۱۶ ماه مارس ۲۰۰۱، در ارتباط با همین سئوال می‌گوید:

در استراتژی جهانی ایالات متحده موارد زیر هدف قرار گرفته‌اند:

هسته مرکزی کشورهای اصلی سرمایه‌داری که اختلافاتشان را بایستی بدون بکارگیری نیروی نظامی حل و فصل کنند (نوعی رقابت تنظیم شده)

۱- مناطقی در دنیا که منافع استراتژیک کشورهای موسوم به ۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری در آن قرار دارد و بایستی از طریق نظامی امنیتشان حفظ شود (قبل از همه بازارهای بزرگ و منابع زیر زمینی بعنوان نمونه در حوزه قفقاز و امریکا لاتین (بعنوان مثال، در کلمبیا) واقع در امریکا لاتین)

۲- مهار و محاصره سیاسی، اقتصادی و همچنین نظامی روسیه و جمهوری خلق چین.

(اینجاست که فاجعه وقوع یک جنگ خانمانسوز بزرگترین خطر برای تمام بشریت محسوب می‌شود.)

۳- کشورها و مناطق پیرامونی که از نظر استراتژیک از اهمیت کمتری برخوردارند، آنجا که بخصوص سعی در آرام کردن ناآرامی‌های منطقه‌ای می‌شود تا تاثیرات چنین ناآرامی‌هائی بر روی متروپل‌های سرمایه‌داری از این طریق مهار شود.

خصوصیت ویژه دیگر، فشاری است که برای گشودن بازارها اعمال می‌شود و همچنین ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای با این پیش شرط که درهای این باصطلاح اتحادیه‌های اقتصادی برای ایالات متحده و سرمایه فراملیتی باز باشد. موضع مثبت ایالات متحده نسبت به پول مشترک اروپا و ایجاد یک نیروی نظامی اروپائی دقیقا از این جنبه قابل تحلیل است.

ابزار چنین کنترلی عبارتند از سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، شورای امنیت سازمان ملل و ناتو. در این میان ناتو ابزار اصلی کنترل نظامی است و روز به روز بیشتر به بازوی مشترک نظام گلوبالیسم به سرکردگی ایالات متحده تبدیل می‌شود. البته این بدان معنا نیست که این امر بدون تضادها و اختلاف آرای شدید ادامه پیدا می‌کند. تقابل و تضاد منافع همواره به درگیری، رودرروئی، «جنگ‌های تجاری و اقتصادی»، اختلاف نظر و مشاجرات در سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول منجر می‌شود. اگر بپذیریم که سرمایه‌داری فراملیتی از طریق چنگ اندازی و گسترش به تمام بازارهای جهانی ابراز وجود کرده و تکامل پیدا می‌کند، بایستی پذیرفت که «گسترش مناطق نفوذ» که هدف از آن اثر گذاری و چنگ اندازی به مناطق وسیع‌تری در اقصی نقاط جهان است خواه ناخواه منجر به تضادهای بین‌امپریالیست‌ها می‌شود. رشد و تکامل این تضادها منجر به هر چه عمیق‌تر و شدیدتر شدن درگیری‌های سیاسی و اقتصادی بین کشورهای امپریالیستی از یک طرف و بین این کشورها و کشورهای نو مستعمره سرمایه فراملیتی از طرف دیگر می‌شود.

در گزارش انستیتو تحقیقات اقتصادی در سال ۱۹۹۲ آمده‌است:

«برای دهه ۹۰ انتظار آن می‌رود که بلوک بندی‌های منطقه‌ای در کنار تحت الحمایه سازی‌ها در سراسر جهان به یک سناریوی هرچه مهمتر در سیاست‌های مربوط به تجارت خارجی مبدل شود... تصور می‌شود که با گسترش وسیع سه بلوک آزاد تجاری در وسیعترین حد، قدرت سیاسی سه بلوک تجاری بیشتر خواهد شد. این بدان معناست که احتمال وقوع جنگ‌های تجاری بین بلوک‌ها هرچه بیشتر می‌شود.» (برگرفته از «عواقب بلوک بندی‌های منطقه‌ای برای تکامل تجارت جهانی»- انستیتو تحقیقاتی اقتصادی ۱۲-۹۲)

اتحادیه صنایع آلمان هشدار داد که درگیری‌های تجاری بین بلوک‌ها نظم تجاری موجود در جهان را در هم خواهد شکست و بعنوان راه‌حل ایجاد یک منطقه آزاد تجاری ترانس آتلانتیک بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده را پیشنهاد کرد. هدف تقویت مناسبات ترانس آتلانتیک نبوده، بلکه هدف بین‌المللی کردن تولید است. ظاهرا به همین خاطر می‌بایستی درهای منطقه آزاد تجاری ترانس آتلانتیک بخصوص بر روی کشورهای آسیای جنوب شرقی باز باشد.» (زود دویچه تساتیونگ ۱۲-۷-۹۷)

با این وجود، در پایان دهه ۹۰ کاملا قابل درک بود که بر سرعت روند بین‌المللی شدن افزوده شده است. اتحادیه‌های منطقه‌ای، منجمله اتحادیه اروپا، همزمان با گشودن درها در جهت دستیابی به بازارهای جهانی نیز اقدامات وسیعی کردند. مهم‌ترین نمونه‌ها عبارتند از:

- افزایش ادغام کنسرن‌ها فراتر از مرزهای گذشته،
- آغاز درهم آمیختگی‌ها در بخش‌مالی (بعنوان نمونه، همکاری‌های دویچه بانک آلمان با "بانکرزتراست" ایالات متحده، وجود موسسات مالی ایالات متحده در ژاپن) و همچنین گشایش و انعطاف پذیری و خروج از زیر کنترل در این بخش،
- قرار داد بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده در مورد ایجاد یک منطقه آزاد تجاری ترانس آتلانتیک،
- عدم مخالفت ایالات متحده با ایجاد پول مشترک اروپا،
- آزاد سازی‌ها، خروج‌های از زیر کنترل و برنامه ریزی و گشایش‌های بعدی در ارتباط با بحرانی که از آسیای جنوب شرقی آغاز شده‌بود،
- در نوامبر سال ۱۹۹۸ روسای یکصد کنسرن از بزرگترین کنسرن‌های اروپا و ایالات متحده بمناسبت چهارمین نشست مبادلات تجاری ترانس آتلانتیک گرد هم آمدند. در این جلسه نمایندگان اقتصادی ایالات متحده و اتحادیه اروپا و دبیرکل سازمان تجارت جهانی "رناتو روگیرو" شرکت داشتند. موضوع گردهم‌آئی تعمیق مناسبات اقتصادی بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا، نزدیک کردن نرم‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا و همچنین لیبرالیزه کردن‌های پیاپی در اقتصاد جهانی بود.

(علاقمندان این بحث می‌توانند بخش نخست این مقاله تحقیقی را در شماره ۱۰۶ راه‌توده بخوانند!)

آدرس جدید پستی "راه توده":

Postfach 31 16 18

10653 Berlin

Germany

تلفن و فاکس جدید:

0049-303-5135844

استقبال جوانان ایران از فیدل کاسترو!

فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، در یکی از پرحادثه‌ترین هفته‌های اردیبهشت ماه وارد تهران شد. این سفر بدعوت محمدخاتمی در جریان سفر وی به کوبا انجام شد. اخبار مربوط به رویدادهای جنبش چنان بود، که مطبوعات داخل کشور فرصت نیافتند، حتی مشروح گزارش مربوط به سخنرانی او را برای جوانان و دانشجویان ایران منتشر کنند!

در خارج از کشور نیز نشریاتی که هنوز بعنوان یادگار دوران دفاع از سوسیالیسم و انقلاب شناخته می‌شوند و احزاب و سازمان‌های منتشر کننده آن، هنوز خود را میراث‌دار رهبران اولیه آنها می‌دانند، به این سفر و نکاتی که کاسترو در سخنرانی خود به آنها اشاره کرد نپرداختند. شاید او چیزهائی را بر زبان نیآورد، که باب طبع اندیشه‌های امروز آنها باشد!

کیهان لندن و نویسندگان تمام وقت و نیمه وقت آن نیز، در باره این سفر همان چیزهائی را نوشتند که در زمان برقراری سلطنت در ایران می‌نوشتند. رادیو صدای ایران، که از امریکا برای ایران برنامه پخش می‌کند نیز، فرصت را غنیمت شمرده و با آوردن مهدی‌قاسمی و تورج فرازمند روی خط تلفن و بسیج تعدادی از شنوندگان حرفه‌ای خود هرچه دل تنگشان می‌خواست علیه کوبا و رهبر آن گفتند تا تاثیر سفر کاسترو روی جنبش انقلابی کنونی و بویژه نسل جوان ایران خنثی کنند!

کاسترو چه گفت؟

در این هیاهو، آنچه که خوشحال‌کننده بود، استقبال جوانان و دانشجویان ایران از فیدل کاسترو و آشکار شدن شناخت آنها از انقلاب کوبا و اهمیت حضور کوبا در سطح جهانی بود که در شعارها و کف زدن‌های ممتد آنها در دانشگاه تربیت مدرس تهران به نمایش درآمد. به این ترتیب، آنها که در صحنه اصلاحات انقلابی بودند، نشان دادند که فاصله‌ای نجومی با مدعیان گمراه در خارج کشور و طیف مخالف انقلاب و سوسیالیسم در داخل و خارج کشور دارند!

کاسترو تحت تاثیر ابراز احساسات جوانانی که پای سخنرانی او در دانشگاه تربیت مدرس جمع شده بودند، در حالیکه آشکارا تحت تاثیر شعارهای آنها قرار گرفته بود گفت: «امروز می‌خواهند ما را از طریق سازمان تجارت جهانی به برده‌های فن‌آوری سرمایه‌داری تبدیل سازند » کاسترو با اشاره به کوچ مغزها از کشورهای جهان سوم و جلب و جذب آنها به امریکا گفت: «امروز در حالی امریکا از اختراعات و فن‌آوری و پیشرفت‌های خود سخن می‌گوید که بخش اعظم این اختراعات نتیجه بلوغ متخصصان جهان سوم است!»

کاسترو در حالیکه جوان‌ها فریاد می‌کشیدند «چیرو»، «چیرو» (چریک پیر)، بسیار متفاوت با شعاری توخالی استکبارستیزی و غرب ستیزی ارتجاع جمهوری اسلامی، مبارزه با امریکا را به مفهوم مبارزه با امپریالیسم اینگونه هویت بخشید: «امریکا در مبارزه ایدئولوژیک و اخلاقی با ملت کوبا شکست خورده‌است و در تداوم این مبارزه، مردم کوبا همه وسائل اعتقادی و ایدئولوژیک خود را در اختیاردارند! پس از فروپاشی اتحاد شوروی عده‌ای گمان کرده بودند حکومت و دولت کوبا ظرف چند روز تا یک ماه سقوط خواهد کرد. جهان مشاهده کرد، که چنین نشد و این ممکن نبود مگر با حمایت مردم کوبا از حکومتشان». پیش از سخنرانی فیدل‌کاسترو، مصطفی معین، وزیر علوم و آموزش عالی، ضمن اشاره به انقلاب کوبا، سابقه مبارزات دانشجوئی کاسترو، به تاثیر انقلاب کوبا بر انقلاب‌های رهائیبخش و ضد امپریالیستی در امریکا لاتین کرد. او گفت: حقیقت مرز و محدوده جغرافیائی نمی‌شناسد و از این رو امواج عدالت طلبی و آزادیخواهی در یک منطقه محدود نمی‌ماند. امروز، پافشاری کوبا و فیدل کاسترو بر مبارزه با مبادله نابرابر منابع جهان سوم و جهان غرب نشانگر ضرورت انجام اصلاحاتی در قواعد و ساز و کارهای تجارت جهانی است!

مخابرات ترکیه تحت کنترل امریکا و ناتو!

پارلمان ترکیه زیر فشار صندوق بین‌المللی پول تن به مصوبه‌ای داد، که عملا گام دیگری در جهت نفی استقلال این کشور و تسلط باز هم بیشتر امریکا بر تمام سیستم بانکی، مخابراتی و نظامی این کشور است. کشورهای اروپائی و ایالات متحده امریکا، تقاضاهای مکرر دولت ترکیه برای دریافت ۱۲ میلیارد دلار وام، جهت جلوگیری از تعمیق باز هم بیشتر بحران سیاسی–اجتماعی در این کشور، پرداخت این پول را موکول به خصوصی کردن ۹۹ درصد شبکه مخابراتی ترکیه کردند. این شرط ابتدا با مخالفت‌های جدی در پارلمان و حتی ارتش – بویژه از سوی برخی نظامیان ملی‌گرا– ترکیه روبرو شد. این دسته از نظامیان ترکیه اعتقاد دارند که با خصوصی شدن مخابرات این کشور، عملا شرکت‌های بزرگ مخابراتی جهان، که به یک مرکز ماهواره‌ای وصل‌اند و امریکا و ناتو برآن تسلط دارند، ناظر بر تمام امور ارتش این کشور خواهند شد و هیچ اقدام و تصمیمی در ارتش ترکیه از زیر نظر ناتو و امریکا خارج نخواهد بود. این کنترل، تمام ارتباط‌های تلفنی ترکیه را نیز شامل خواهد شد. بحث پیرامون پذیرش این شرط و یا تن دادن به ادامه بحران، سرانجام به بزرگترین جنجال‌ها در پارلمان این کشور انجامید و در نهایت امر، دولت و پارلمان از بیم تعمیق بحران و جنبش سراسری در کشور تن به پذیرش این خواست اروپا و امریکا دادند. هنگام بحث پیرامون این مصوبه، حتی کار به تهدید مسلحانه در مجلس کشید و یکی از نمایندگان نیز بر اثر اصابت تیر مجروح شد. این مصوبه در تاریخ ۱۵ ماه مه، برابر با ۲۵ اردیبهشت تصویب شد. تردید نیست که ۱۲ میلیارد دلار کمک مالی نیز دردی را از حاکمیت بحران زده ترکیه درمان نخواهد کرد و این پول نیز عمدتا در شبکه‌های وابسته به حاکمیت تقسیم خواهد شد و بحران اجتماعی، که می‌رود تا با اعتصاب‌ها و تظاهرات خیابانی به یک جنبش سراسری تبدیل شود ادامه خواهد یافت. پذیرش خواست‌های این جنبش و آغاز اصلاحات اساسی در ساختار حاکم بر ترکیه بسیار دشوار به نظر می‌رسد، مگر با بازگشت آزادی‌ها به جامعه و تصفیه‌های عمیق حکومتی و برقراری نظارت مردم بر حاکمیت و در نهایت خود تغییر توازن طبقاتی در حاکمیت و در هم کوبیدن مافیای اقتصادی–نظامی در این کشور. در حال حاضر، ادامه اعتصاب غذای ۳۰۰ زندانی سیاسی وابسته به سازمان‌های چپ، تداوم جنبش ملی در کردستان ترکیه و تشدید تحرک سندیکاهای کارگری سمبل حرکت جنبش و نماد خواست‌های آنست!

سلطان خراسان
به امام رضا حساب پس می‌دهد!

در خراسان، فاجعه احیای سلطنت بر فاجعه غارت و تجارت افزوده شده‌است. ویلاشهر مشهد، کاخ خانواده سلطنتی سابق، که اغلب در سفرهای شاه محل اقامت او بود به تملک آیت‌الله واعظ طبسی در آمده‌است. زمین‌های اطراف این کاخ را با کشیدن جاده‌های متعدد تا تپه‌های اطراف گسترش داده‌اند. واعظ طبسی اغلب در این کاخ زندگی می‌کند. رئیس دفتر واعظ طبسی «ساقیان» ارتباطهای کاخ واعظ با مقامات حکومتی را برقرار می‌کند. آیت‌الله واعظ طبسی علاقه دارد در کنار استخر این کاخ پیپ بکشد! خراسان ۱/۶ مساحت ایران است و او می‌کوشد مساحت این سلطنت را به مساحت تمام ایران تبدیل کند!

کارگزاران و پیشکارهای سابق او که اکنون در قوه قضائیه، ادارات امنیتی، دادگاه‌های انقلاب، بیت رهبری و گمارده شده‌اند، هرگاه گرفتار تنگنا شده‌اند به خراسان بازگشته و تا افتادن آب‌ها از آسیاب‌ها، زیر سایه واعظ طبسی بسر برده‌اند: سردار نقدی، فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، علی فلاحیان، وزیر اسبق اطلاعات و کاندیدای کنونی ریاست جمهوری، ترقی، نماینده دوره پنجم مجلس و از جمله این پناهندگان موسمی‌اند! موسم اوج‌گیری افشاگری‌ها و تنگ شدن حلقه محاصره رهبران مافیای جنائی- مالی در حاکمیت! در محافل سیاسی ایران، این خبر تازه‌ای نیست که واعظ طبسی رهبران جمهوری اسلامی را برای هماهنگی با وی به خراسان فرا می‌خواند. جواهرات سلطنتی به بهانه حفظ آنها در آستانقدس رضوی به خراسان منتقل شده و در حقیقت خزانه مملکت در اختیار اوست. پالایشگاه سرخس، که اولین پالایشگاه خصوصی ایران است، به مالکیت او در آمده‌است و پسرش در یک مصاحبه، در جواب این سئوال خبرنگار که چه کسی به حساب و کتاب این پالایشگاه رسیدگی می‌کند گفت: «ما به امام رضا حساب پس می‌دهیم!»

جاده صعب‌العبور اصلاحات انقلابی، از چنین گردنه‌های طبقاتی باید بگذرد! این دشواری را باید مقایسه کرد با خوش‌خیالی‌های عمدتا مهاجرتی تا به عمق چپ‌روی‌ها، خیالپردازی‌ها و بی‌اطلاعی‌ها از مبارزه طبقاتی و شرایط دشوار داخل کشور بیشتر پی برد!

رابطه‌های سیاسی- تجاری آقایان!

در این شماره راه‌توده، از چند کارگزار رژیم شاهنشاهی و دولتمرد جمهوری اسلامی که در خارج از کشور بسر می‌برند بعنوان رابطین تجاری- سیاسی بلندپایگان جمهوری اسلامی نام برده شده‌است: نژاد حسینان (نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد)، حسین‌عادلی از اعضای کابینه هاشمی رفسنجانی که اکنون در "ونکوئر" کانادا ساکن است و برادران علاقبند (فرماسونرهای دوران شاه) در انگلستان. هریک از این افراد پل ارتباطی تجاری و در عین حال سیاسی با امریکا و انگلستان‌اند. یکی دیگر از این سرپل‌ها فردی است بنام «سمیعی» که از خانواده‌های شناخته شده مازندران است. معمولا در زمان شاه استانداران و مقامات محلی از این فامیل برگمار می‌شدند. سمیعی در پادشاهی "موناکو" مستقر است و دفتر سفارشات تجاری علی‌اکبر ناطق نوری را اداره می‌کند. این دفتر از اسلحه تا شکر را شامل می‌شود! (ناطق نوری خود مازندرانی و اهل نور و کجور است!)

بخشی از املاک خالصه پهلوی، که به بنیاد مستضعفان منتقل شده بود، در ۱۰ سال گذشته با دفترسازی و مستند به مصوبات دولت هاشمی رفسنجانی برای خصوصی سازی، به خاندان ناطق نوری منتقل شده‌است و او امروز یکی از زمینداران بزرگ مازندران است.

دفاتر تجاری آقایان در تهران، بجای گوشه بازار سنتی تهران، به برج‌هائی منتقل شده که در ۱۰ سال اخیر در تهران ساخته شده‌اند. نظیر این دفاتر در دوبی، ابوظبی و کویت دایر است و آقازاده‌های متعلق به آقایان، این دفاتر را از تهران و از همین برج‌ها اداره می‌کنند. نظیر آقازاده آیت‌الله جنتی، که از فراز برج سبز تهران، واردات انحصاری وسائل خانه و وسائل الکتریکی را در اختیار دارد! آقازاده آیت‌الله موحدی کرمانی (نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران) که واردات مواد اولیه صنایع نظامی را در اختیار دارد و بر شبکه توزیع و فروش تولیدات صنایع نظامی نیز نظارت عالیه دارد!

در شماره ۱۰۷ می‌خوانید:

- ص ۲- اخبار مربوط به کارزار انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم.
- ص ۶- ناوگان غارت هوائی خانواده هاشمی رفسنجانی.
- ص ۷- امریکا می‌خواهد، آقایان گردن می‌گذارند!
- ص ۸ سیاست‌های نفتی کشور را، مردم باید تائید کنند!
- ص ۱۰ درس‌هائی ازجنبش اصلاحات در ونزوئلا و سوریه!
- ص ۱۲- اصلاحات انقلابی ونزوئلا و ایران!
- ص ۱۳- پیوند نان و آزادی، پل پیروزی است(رئیس دانا)
- ص ۱۵- "اقتدار ملی" در زندان‌ها بدست نمی‌آید!
- ص ۱۸- گفتگو در شکنجه‌گاه‌ها!
- ص ۱۹- هجده سال پس از دادخواهی همسر احسان طبری،
- ص ۲۰- داستان کهنه عتراف و عذرخواهی از "آریامهر" و "رهبر"!
- ص ۲۱- پشت پرده شعار مبارزه با امریکا وغرب!
- ص ۲۴- معاملات مافیائی، یا غارت و جنایت
- ص ۲۵- ارتش آلمان از سایه بیرون می‌آید!
- ص ۲۸- پوست من رنگ شب (گفتگو با نویسنده افریقای جنوبی)
- ص ۲۹- نرمش و سازش در جنبش‌های اجتماعی،
- ص ۳۱- سرگذشت "مردم" ارگان مرکزی حزب توده‌ایران!
- ص ۳۳- کنگره حزب کمونیست ویتنام
- ص ۳۴- مخالفت چین با طرح دفاع موشکی امریکا
- ص ۳۶- دور جدید تولید سرمایه‌داری و رقابت میان بلوک‌بندی‌ها
- ص ۳۹- استقبال جوانان ایران از فیدل کاسترو

" پیک هفته": «اطلاعیه انتخاباتی راه‌توده» و «درگیری نظامی فلاحیان و پسرش، پشت پادگان عشرت آباد». ضمیمه شماره ۱۰۷ راه‌توده است!

Rahe Tudeh **No. 107 Juni 2001**

آدرس پستی:

Postfach 31 16 18
10653 Berlin - Germany

شماره حساب بانکی

Postbank Essen
Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $

فاکس و تلفن تماس: **۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴**

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
E-mail: akord19@gmx.de و یا anore@gmx.de

اطلاعیه راه‌توده

۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۰

زمان تشکیل جبهه وسیع دفاع از "جمهوریت" و بردن این شعار، بعنوان شعار مرحله ای جنبش به میان مردم و کوشش برای اتحاد همه طرفداران جنبش، اصلاحات و اصلاحات انقلابی زیر این شعار و ظرفیت‌های «جمهوریت» فرا رسیده‌است!

انتخابات پیش روی ریاست جمهوری
انتخاب بین "جمهوریت" و "حکومت" است!

بسیج ملی و تاریخی مردم ایران برای انتخاب دوباره "محمد خاتمی"!

به آنها که با بحث انحرافی «ضرورت بالا بردن سطح مطالبات جنبش» و « انسداد جنبش و اصلاحات» ، عملا درجهت تفرقه جنبش حرکت کرده و می‌کنند و آب به آسیاب جبهه مخالفان جنبش می‌ریزند، باید گفت: بجای سطح مطالبات، باید سطح قدرت اجرائی مطالبات جنبش را بالا برد و این در حال حاضر ممکن نمی‌شود مگر با حضور گسترده مردم در انتخابات و رای به "محمدخاتمی"!

با حضور همه جانبه در انتخابات، باید مانع فشار جبهه مخالفان جنبش به محمدخاتمی، پس از انتخابات، برای تشکیل کابینه ائتلافی با کاندیداهای ۹ گانه این جبهه در انتخابات پیش رو شد!

هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، در فضائی آکنده از توطئه و دسیسه علیه جنبش عمومی مردم ایران برای اصلاحات و تحولات انقلابی در کشور برگزار می‌شود. جبهه مخالفان تحولات و اصلاحات مرکب از روحانیون به قدرت و ثروت دست یافته، تجار بزرگ، ارتجاع مذهبی آلوده به شبکه‌های فراماسونری، طرفداران ادامه برنامه ضد ملی «تعدیل اقتصادی» و خصوصی سازی، زمینداران بزرگی که در تلاش احیای فئودالیسم هستند و تکنوکرات‌های وابسته و کارگزار این طیف که خود نیز بر سر سفره غارت مردم نشسته‌اند– از یکسو با انواع توطئه‌ها و از جمله عدم اعلام رسمی حمایت از کاندیداهای خویش در این انتخابات، خود را ظاهرا از آن کنار کشیده‌اند و از سوی دیگر با پیش انداختن ۹ کاندیدای وابسته به خود رویای طلائی تقسیم آراء مردم و چانه‌زنی‌های بعد از انتخابات را در سر می‌پرورانند!

آنها از یکسو می‌کوشند خود را حاکمیتی الهی و برکنار نشدنی از قدرت جلوه دهند و مردم غیر متشکل را از ادامه اصلاحات مایوس کرده و از شرکت در انتخابات باز دارند، از سوی دیگر تمام تشکل‌های خود را برای رای به کاندیداهای ۹ گانه خویش بسیج کرده‌اند!

با آنکه کاندیداهای ۹ گانه این طیف همگی از اعضای رهبری تشکل‌های جبهه مخالفان اصلاحات، وزرای این جبهه در کابینه‌های ۲۲ سال اخیر و

از چهره‌های مورد حمایت آنها در مراحل مختلف این ۲۲ سال بوده‌اند، تشکل‌های این جبهه با آگاهی از نفرت مردم نسبت به خویش از اعلام حمایت رسمی از کاندیداهای خود پرهیز کرده و آنها را مستقل معرفی کرده‌اند تا مردم را گمراه کنند. رسواترین اعتراف این جبهه نسبت به موقعیت از دست رفته خویش در میان مردم عدم حضور هیچ یک از روحانیون وابسته به این جبهه در عرصه انتخابات است. همان روحانیونی که درنماز جمعه ها بنام مردم سخن می‌گویند! این رسوائی چنان است که آنها، از بیم واکنش سنگین مردم در پای صندوق‌های رای، علیرغم ارتباطهائی که با وزیر اسبق اطلاعات « علی فلاحیان» دارند و او را بی اعتناء به همه اتهامات جنایتکارانه‌ای که بر دوش دارد از صافی شورای نگهبان گذرانده‌اند، حتی از وی نیز نتوانسته‌اند رسما حمایت کنند!

بنظر حزب توده‌ایران، این یکی از بزرگترین دستآوردهای جنبش مردم در سال‌های اخیر و اعتراف صریح مخالفان رای و نظر مردم به رشد کم نظیر آگاهی عمومی مردم ایران نسبت به حاکمیت و تشکل‌ها و چهره‌های حاضر در ساختار مافیائی قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی است!

شناخته شده‌ترین این کاندیداها عبارتند از: تشکل حقانی «علی فلاحیان»، موتلفه اسلامی «عبدالله جاسبی»، تشکل‌های همسو با جامعه روحانیت و موتلفه اسلامی «حسن غفوری فرد»، بازار سنتی و شورای تبلیغات اسلامی و جامعه روحانیت «احمد توکلی»، بیت رهبری و بخشی از فرماندهان شورای فرماندهی سپاه پاسداران " علی شمخانی" و...

کمیته مالی امداد امام، شورای تبلیغات اسلامی، بزرگترین و ثروتمندترین بنیاد مالی در جمهوری اسلامی «آستانقدس رضوی»، شبکه‌های متشکل گروه‌های فشار، ستاد ائمه جمعه، اعضای حقوق بگیر و وابسته به مدرسه حقانی، جامعه روحانیت مبارز و جامعه روحانیت حوزه علمیه قم، تلویزیون دولتی، مطبوعات وابسته به این جبهه، حسینه‌های تیمی جنبش موتلفه اسلامی و فرماندهی بسیج و ... همگی بسیج شده‌اند، تا در عین انواع حادثه‌آفرینی‌ها، ترساندن مردم از رای به خاتمی و خانه نشین کردن توده مردم ایران، تا آنجا که ممکن است آراء بخشی از بدنه سپاه و بسیج را برای علی شمخانی، آراء شبکه‌های اطلاعاتی-جنائی و حسینیه‌های تیمی را برای "علی‌فلاحیان"، آراء بخشی خانواده‌های قربانیان جنگ که کمک مالی از کمیته امداد دریافت می‌کنند را برای حسن غفوری فرد، آراء بخشی از دانشجویان دانشگاه آزاد را به سود عبدالله جاسبی، بخشی از آراء بازار سنتی را برای احمدتوکلی و... جلب کنند.

به این ترتیب و برای نخستین بار در تاریخ ۲۲ سال اخیر، آنها که در نماز جمعه‌ها، از منبر قضاوت در قوه قضائیه، در تلویزیون دولتی و بعنوان ناطق تظاهرات و راهپیمائی‌های دولتی بنام مردم «چک بی محل» می‌کشند، بیمناک از آشکار شدن چند باره بی پایگاهی خود در میان مردم، با عدم پشتیبانی علنی از کاندیداها، خود را به ظاهر از انتخابات کنار کشیده و آن را تحریم کرده‌اند و در باطن با تمام توان و امکانات مالی و حکومتی پشت کاندیداهای ۹ گانه خویش قرار گرفته‌اند! آنها کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کرده و شورای نگهبان را نیز با همین شناخت و تائید توطئه آنها را تائید صلاحیت کرده، اما از ترس مردم جسارت حمایت رسمی از آنها را ندارند!

مافیای اقتصادی- سیاسی، با قبول و اعتراف به طرد روحانیون مخالف اصلاحات از سوی مردم ایران، اینبار بجای یک کاندیدا ۸ کاندیدای غیر روحانی را همراه علی فلاحیان به صحنه آورده و از پشت صحنه با تمام نیرو به سود آنها وارد عمل شده‌است، اما از بیم آگاهی مردم و شکست آنها دراین انتخابات، از حمایت علنی از کاندیداهای خویش خودداری کرده‌است! و این، از نظر حزب توده‌ایران، بعنوان آگاهی عمومی مردم از حاکمیت و خائنین به آرمان‌های انقلاب ۵۷، یکی از دستآوردهای بزرگ جنبش کنونی است!

خاتمی، یگانه کاندیدای جنبش!

یگانه کاندیدای جبهه اصلاحات و جنبش مردم در میان ۱۰ کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری "محمدخاتمی" است، که تا آخرین لحظات فرصت بررسی صلاحیت‌ها در شورای نگهبان، کوشش همه جانبه‌ای برای جلوگیری از ورود او به این دوره از انتخابات و حتی رد صلاحیت او جریان داشت. در ادامه همین کشاکش، که به صف آرائی در شورای نگهبان نیز انجامیده بود، مهلت بررسی صلاحیت‌ها، از سوی شورای نگهبان تمدید شد!

بر این اساس و بر خلاف تبلیغاتی که مافیای قدرت و ثروت برای فریب مردم و گمراه ساختن آنها می‌کند، در این انتخابات کاندیداهای ۹ گانه جبهه مخالفان اصلاحات در برابر یک کاندیدای جبهه اصلاحات قرار دارند و انتخاب میان **اصلاحات** و **ضد اصلاحات**، میان **جنبش** و **ضد جنبش** و میان طرفداران **جمهوریت** و طرفداران **حکومت**، میان **خائنین به انقلاب ۵۷** و **طرفداران آرمان‌های انقلاب ۵۷** است. هر نوع تعلل و تردید در شناخت این صف‌آرائی و کم اثر دانستن شرکت در انتخابات، یک غفلت تاریخی برای مردم ایران است!

با این شناخت و ارزیابی از انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، بسیج مردم برای شرکت در آن به مهم‌ترین و فوری‌ترین وظیفه نیروهای میهن‌دوست، سازمان‌ها و تشکل‌های خواهان اصلاحات، مبارزان مذهبی و غیر مذهبی و دلسوزان سرانجام انقلاب ۵۷ تبدیل شده‌است. مطابق همه قرائن و شواهد موجود فقط کافی است مردم برای شرکت در انتخابات بسیج شوند و به پای صندوق‌های رای بروند، هیچ نیازی به تبلیغ و تشویق برای رای به خاتمی نیست! مردم خود بیش از هر مبلغ و تشویق‌کننده دیگری می‌دانند که از میان آن ۱۰ کاندیدا به کدام یک باید رای بدهند. رای مردم جز به خاتمی نیست، فقط باید ضرورت شرکت در انتخابات را درک کرده و به دور از این اندیشه که بهرحال خاتمی انتخاب خواهد شد، به پای صندوق‌های رای بروند.

بحث‌های انحرافی را باید کنار گذاشت

در کنار انواع محدودیت‌هائی که برای مطبوعات بوجود آورده‌اند، یورشی که به نیروهای ملی- مذهبی آورده‌اند و تلاشی که برای فلج کردن تشکل‌های طرفدار اصلاحات کرده‌اند، یک سلسله بحث‌های انحرافی و گمراه‌کننده نیز در ماه‌های گذشته عملا آب به آسیاب تشکل‌های حامی ۹ کاندیدای جبهه مخالفان اصلاحات ریخته‌است! حاصل این بحث‌های انحرافی را می‌تواند در برخی تردید و تشتت‌های اخیر در جنبش دانشجوئی دید. از جمله این بحث که حضور برخی کاندیداهای طرفدار اصلاحات و فشار تبلیغاتی علیه محمدخاتمی و انتقاد از عملکرد چهار ساله او می‌تواند سطح مطالبات جنبش را بالا ببرد و یا آن را به نمایش بگذارد! امری که از سوی سلطنت طلب‌ها و مجریان برخی سیاست‌های سئوال برانگیز علیه خاتمی _ کیهان لندن، رادیو لوس‌آنجلس که برای داخل کشور دو ساعت برنامه علیه خاتمی پخش می‌کند- نیز با استقبال روبرو شده‌است!

واقعیت اینست، که سطح و سطوح مطالبات جنبش آشکارتر از آنست که نیاز به نمایش آن باشد و آنچه هم که بعنوان بالا بردن این سطح مطرح می‌شود هیچ کلام و سخن و برنامه‌ای فراتر از آنچه که همگان در باره ضرورت نظارت دولت بر بنیادها و نهادهای زیر نظر "نهاد رهبری"، مقابله با انتصاب در برابر انتخاب، مقابله قاطع با مافیای اقتصادی- سیاسی، دفاع از جمهوریت و رای مردم در برابر توطئه لغو جمهوریت و اعلام حکومت بجای جمهوریت، کنار گذاشتن برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی لجام گسیخته، جلوگیری از واردات لجام گسیخته و سامان بخشیدن به صنعت کشور و راه انداختن چرخ صنایع و ایجاد اشتغال، گشایش فضای سیاسی کشور، کوتاه سازی دست جنایتکاران حکومتی و مخالفان تحولات از اهرم‌های قدرت حکومتی، مقابله با قوانین و اندیشه‌های زن ستیزی، شکستن سد تقسیم فاشیستی مردم ایران به دو گروه اقلیت "خودی" و اکثریت "غیرخودی"، دفاع از آزادی مطبوعات و آزادی احزاب سیاسی و ... می‌دانند نیست!

اینها، همگی در چهار سال گذشته بارها و بارها نه تنها در مطبوعات نوشته شده، نه تنها در سخنرانی‌ها و میزگردهای احزاب و شخصیت‌های طرفدار اصلاحات و جنبش مردم مطرح شده، بلکه بارها در سخنرانی‌های محمدخاتمی نیز تکرار و تکرار شده‌است. بنابراین، مشکل نه شناخت مطالبات جنبش، نه بالا بردن سطح مطالبات و نه نمایش مطالبات و خواست‌های مردم، بلکه عدم انسجام مردم برای بخشیدن قدرت اجرائی به منتخب جنبش «محمدخاتمی» است! آنها که بر این عدم انسجام می‌افزایند و تردید و تزلزل را تشویق می‌کنند، به جنبش خدمت نمی‌کنند!

به این ترتیب، بزرگترین وظیفه نه بالا بردن سطح مطالبات جنبش، بلکه **بالا بردن قدرت اجرائی** برای تحقق این مطالبات است. ضرورت بسیج عمومی مردم برای شرکت در انتخابات و حمایت قاطع از محمدخاتمی برای دوره دوم ریاست جمهوری در این مسئله گرهی نهفته‌است! **هر نوع تردید و تعللی در بیان صریح حمایت از شرکت مردم در انتخابات و حمایت از محمدخاتمی و یا مشروط ساختن این حمایت به "اما" و "اگر"هائی که تردید و تزلزل توده‌های مردم را همراه داشته باشد، یک گمراهی تاریخی است!**

دوره دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی را با رای قاطع و سنگین مردم ایران باید تبدیل به دور دوم اصلاحات کرد. تعلل‌هائی که بویژه در عرصه بسیار مهم اقتصادی و یورش به پایگاه واقعی مخالفان اصلاحات در دوره اول ریاست جمهوری محمدخاتمی و باحتمال بسیار بدلیل موقعیت ائتلافی کابینه وی، مقاومت مخالفان اصلاحات و حتی برخی ناآشنائی‌ها نسبت به ساختار مافیائی قدرت و پول در جمهوری اسلامی صورت گرفت، در دور دوم اصلاحات، می‌توان با بالا بردن قدرت اجرائی اصلاحات و با بهره گیری از تجربه دوره اول جبران کرد و این قدرت بدست نمی‌آید، مگر با پیروزی قاطع محمد خاتمی و حمایت قاطع مردم ایران از وی در این انتخابات. با این پیروزی قاطع، باید هر نوع شانس جانه‌زنی جبهه متحد مخالفان جنبش برای تشکیل یک کابینه ائتلافی را از آن گرفت. این خطر وجود دارد، که پس از پایان انتخابات و به بهانه آراء کاندیدای ۹ گانه فشار برای تشکیل کابینه ائتلافی آغاز شود و دولت آینده را نیز برای تحقق مطالبانی که در بالا از آنها یاد شد فلج کند! در صورت وقوع چنین حالتی، طرفداران لغو جمهوریت و حتی حذف آن از قانون اساسی و اعلام حکومت و گنجاندن آن بجای جمهوریت در قانون اساسی در قوه مجریه حضور خواهند یافت. با وقوع این حالت، این توطئه نه تنها از طریق شورای نگهبان، نهاد رهبری، مافیای اقتصادی، طرفداران سلطنت روحانیت، مخالفان نظام پارلمانی و جمهوریت، بلکه از درون قوه مجریه نیز دنبال خواهد شد و بخشی از کابینه به مدافعین "حکومت" و مخالفین "جمهوریت" سپرده خواهد شد.

با این نگاه به انتخابات پیش روی ریاست جمهوری، این انتخابات تنها انتخابات ریاست جمهوری نیست، بلکه انتخاب "**جمهوریت**" به مفهوم رای، انتخاب و اراده مردم، در برابر "**حکومت**"، بعنوان نظام دلخواه مخالفان رای، نظر و جمهور مردم نیز هست. انتخابات پیش‌رو، دفاع از یکی از سه شعار و خواست اساسی انقلاب ۵۷ نیز هست، که آزادی و استقلال (دو خواست و شعار دیگر انقلاب ۵۷) نیز در آن بازتاب یافته‌است و تمام تلاش و توطئه‌هائی که برای حذف آن از قانون اساسی صورت می‌گیرد، در نهایت خود مقابله با آزادی و استقلال کشور را دنبال می‌کند!

بر مبنای این واقعیت و ارزیابی، از دل انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، می‌توان و باید جبهه دفاع از جمهوریت را بعنوان بازتاب‌دهنده این مرحله از حرکت جنبش عمومی مردم ایران بیرون کشید و بر محور آن وسیع‌ترین اتحاد را میان طرفداران جنبش و طرفداران "جمهوریت" در برابر "حکومت" و مخالفان جنبش تشکیل داد. این جبهه، باید مرزهای فاشیستی **خودی** و **غیر خودی** را از میان برداشته، "انتخاب" را در برابر "انتصاب" تقویت کند و به آگاهی و شناخت عمومی مردم ایران و عزم راسخ آنها برای پیشبرد اصلاحات و سهم داشتن در تعیین سرنوشت کشور تشکل ببخشد!

اخبار "راه‌توده" از انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری- روی سایت راه‌توده!

پیک هفته: درگیری نظامی فلاحیان و پسرش، پشت پادگان عشرت‌آباد!

مطبوعات و ارگان‌های قضائی و انتظامی جمهوری اسلامی، پیرامون قتل یک درجه دار واحد ویژه نیروهای انتظامی بدست فرزند علی فلاحیان- "محسن"- وزیر اسبق اطلاعات و امنیت انواع گزارش‌های ضد و نقیض را منتشر و پخش کرده‌اند. در تمام این گزارش ها تلاش شده است تا یک **نکته محوری** در ارتباط با این رویداد از مردم پنهان نگهداشته شود: **محل دقیق درگیری**، تیراندازی و کشته شدن درجه دار نیروی انتظامی!

گزارش‌های ضد و نقیض خبری، محل رویداد نظامی را از خیابان شریعتی (جاده قدیم شمیران) تا میدان تجریش ذکر کرده‌اند و ماجرای بازجوئی از محسن فلاحیان و باصطلاح محاکمه او را جلو انداخته‌اند تا گزارش دقیق حادثه در سایه این عمل قضائی قرار گیرد.

به موجب اخبار و اطلاعاتی که به "راه‌توده" رسیده، درگیری و تیراندازی در خیابان "**سرباز**"، یعنی خیابانی که در ضلع شرقی پادگان عشرت آباد قرار دارد روی داده‌است؛ همان پادگان نظامی که زندان ۵۹ در آن قرار دارد و دستگیر شدگان اخیر معروف به ملی-مذهبی ها (از جمله حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری) در آن زندانی‌اند. واحد انتظامی که با فلاحیان و پسرش درگیر شده‌اند، از جمله نیروهای انتظامی ویژه مستقر در این پادگان و حفاظت خیابان‌های اطراف آن بوده‌اند. به این ترتیب، یک سر این حادثه به داخل پادگان عشرت آباد، زندان ۵۹، اختلافات بین گردانندگان این زندان، رقابت بین بازجوها و نیروهای حفاظت زندان و ماموران دستگیری و انتقال زندانیان به پادگان عشرت‌آباد و در یک کلام به حوادثی باز می‌گردد که دور از چشم مردم در این زندان روی می‌دهد. انتقال درجه‌دار تیرخورده به بیمارستان "**امام حسین**" در "**نظام آباد**"، که نزدیک‌ترین بیمارستان به انتهای خیابان "**سرباز**" است، خود تائید کننده محل وقوع درگیری است. نام این بیمارستان در نخستین خبرهای منتشره پیرامون این واقعه در برخی مطبوعات منتشر شد، اما پس از آن دیگر از این بیمارستان نام برده نشد!

در همین ارتباط، گفته می‌شود از طرف دفتر "**رهبر**" به مقامات قضائیه دستور داده شده است تا ضمن کنترل مطبوعات برای عدم پرداختن به این درگیری و قتل، پرونده‌قضائی ماجرا نیز هرچه زودتر و پیش از ادامه کنجکاوی‌های مردم بسته شود. معمولا این نوع دستورات توسط حجت‌الاسلام "**میرحجازی**" منشی مخصوص رهبر صادر می‌شود که خود یکی از سازمان دهندگان تشکیلات اطلاعاتی جدید و از طراحان دستگیری نیروهای ملی-مذهبی است.

نکته دیگری که مطبوعات و اطلاعیه‌های رسمی به آن اشاره کرده‌اند اما ابهامات آن را روشن نساخته‌اند اینست که فلاحیان همراه فرزندش از دفتر کار خود در ساعت ۱ر۵ بامداد به خانه باز می‌گشته که با گشت انتظامی روبرو شده‌است.

این که فلاحیان از دفتر کارش به خانه بازمی‌گشته درست است اما نوشته و گفته نمی‌شود که محل واقعی این دفتر کجاست؟

از آنجا که محل این دفتر در ارتباط مستقیم با زندان ۵۹ و پادگان عشرت‌آباد است، شرح کوتاهی از سابقه این زندان ضرورت دارد:

زندان ۵۹ که در محوطه پادگان عشرت‌آباد قرار دارد، قبل ازانقلاب یک زندان عادی نظامی برای تنبیه خاطیان درون سازمانی ارتش بود. بعد از انقلاب این زندان مورد استفاده گهگاهی قرار گرفت، بویژه در زمان یورش به حزب توده‌ایران مقر فرماندهی عملیات دستگیری‌ها در آن قرار داشت. ساختمان این زندان تا سال ۷۹ تغییر چندانی نکرده بود، اما در این سال بازسازی آن شروع شد. ساختمان جدید دو طبقه‌ای به ساختمان قبلی اضافه شد که به **ساختمان سفید** معروف است. بلافاصله پس از پایان کار این ساختمان، در طبقه بالای آن یک **مرکز اطلاعاتی** سازمان داده شد و اتاق‌های طبقه اول به محل بازجوئی اختصاص یافت. **دفتر کار علی‌فلاحیان به طبقه بالای ساختمان سفید** منتقل شد و به این ترتیب یک سازمان اطلاعات و امنیت جدید به رهبری او در کنار وزارت اطلاعات وامنیت شکل گرفت. بیشتر کسانی که بعد از افشای قتل‌های زنجیره‌ای از وزارت اطلاعات و امنیت تصفیه شده بودند- نظیر " اکبر خوشکوشک" و بسیاری از افرادی که در جزوه ۸۰ صفحه‌ای از آن‌ها نام برده شده و سال‌ها همکار علی فلاحیان در وزارت اطلاعات و امنیت بوده‌اند، در این مرکز به کار مشغول شده‌اند. بنابراین، در شب حادثه، فلاحیان و پسرش از این ساختمان خارج شده و به ظاهر راهی خانه بوده‌اند که با نیروهای ویژه انتظامی روبرو می‌شوند. مشخص نیست که این واحد انتظامی از آنچه در ساختمان سفید و زیرزمین‌های آن می‌گذرد با اطلاع بوده و بعنوان معترض جنایات داخل ساختمان در برابر فلاحیان ظاهر شده‌اند و یا چون وی را نشناخته‌اند متوقف ساخته‌اند تا هویت او و همراهش را مشخص کنند.

خبرساختمان سفید پادگان عشرت آباد و شکل گیری یک مرکز جدید اطلاعاتی اینجا و آنجا گفته می‌شد اما راز زیر زمین این ساختمان تنها بعد از دستگیریهای اخیر آشکار شد. در این زیر زمین، سلول‌های ویژه‌ای به شکل استوانه ساخته شده است. این سلول‌های استوانه‌ای یک راه ورودی بیشتر ندارند که در ورودی آنها بشکل اتوماتیک باز وبسته می‌شود. در داخل سلول‌ها هیچ چیز وجود ندارد و زندانی را برهنه کرده و به داخل آن می‌اندازند. نور شدیدی که از سقف بلند سلول می‌تابد فضا را تا حد غیر قابل تحمل گرم و روشن می‌کند. به محض ورود زندانی بلند گوها باز می‌شوند و صدای گوشخراش نوحه خوانی پخش می‌شود. زندانی که از دریچه‌های نامرعی تحت کنترل است نمی‌تواند بنشیند و آنقدر در این حالت نگه‌داشته می‌شود تا از پا بیافتد. به محض از پا افتادن زندانی، او را به اتاق بازجوئی می‌برند. در اینجا از زندانی که چشم بند به چشم دارد می‌خواهند به جرائم خود اعتراف کند. متن اعترافات، که گفته می‌شود "حسین شریعتمداری" سرپرست موسسه انتشاراتی کیهان آن را بر اساس سناریوی براندازی و ارتباط با خارج آن را نوشته جلوی زندانی گذاشته می‌شود و او فقط باید به آنها اعتراف کند. همین متن را در برابر امثال مهندس سحابی، علی افشاری، دکتر پیمان، علیرضارجائی و چند تن دیگر گذاشته‌اند. ابتدا اعتراف آنها به براندازی و سپس وصل این اعترافات به جریان دوم خرداد و تبلیغ این تئوری، که آنها به کمک خارجی می‌خواسته‌اند جمهوری اسلامی را بر اندازند. در فیلم‌های اعترافات که برای نماینده مخالف دولت در مجلس به نمایش گذاشته شده این خط دقیقا مشخص است. این فیلم‌ها، پیش از به نمایش گذاشته شدن آن‌ها برای نمایندگان مخالف دولت در مجلس، برای اعضای مجمع تشخیص مصلحت نیز نمایش داده شده‌است.

در روزهای اخیر، سخنرانی‌هائی از حسین شریعتمداری در چند دانشگاه منتشر شده‌است، که مضمون آنها، همان متن نامه اعترافات زیر شکنجه‌ایست که در زندان ۵۹ در برابر زندانیان از پا افتاده در سلول‌های استوانه‌ای آن می‌گذارند تا آن را از رو بخوانند و فیلم از آن تهیه شود.

به این ترتیب، بین آنچه در داخل پادگان عشرت‌آباد، اتاق‌های بازجوئی و سلول‌های انفرادی زندان ۵۹ می‌گذرد و هدایت آن در طبقه دوم ساختمان سفید در دست علی‌فلاحیان است، با حادثه‌ای که در خیابان سرباز اتفاق افتاده رابطه‌ای وجود دارد که جزئیات آن پنهان نخواهد ماند!